

«همه مهر او، سوی ایران داشت»

در آستانه سومین سال درگذشت امیر فلامرزی، دستمردی عزیزان میهن دوست و مردم خواه او، چاپ پخش سلسله نوشته‌هایی را سبب ساز گردیده‌اند که زیر نام (۲۹ اسفند و پاداش سنمار) در شماره‌های ۵۱۱ تا ۵۱۵ (انقلاب اسلامی) آورده شده بود، بگونه‌ای که خواننده در پیش چشم دارد.

با دل و جان، در گرامی داشت روز تاریخی ۲۹ اسفند و یاد و نام «امیر»، تدارک دیده شده‌است.

کوتاه بررسی ی «تاریخی - سیاسی» و دست آورد آن، که اگر مورد دستبرد کودکان تاجران ۲۸ مرداد «انگلیس - امریکا»، با هم پشستی مهره‌های گوناگون بومی آنها قرار نگرفته بود، مردم ایران زمین سرنوشت سزاواری را پیموده داشت و سامانه ی «ملی مردمی» بر آیند حتمی، و ایران در جهان ملتهای آزاد، جایگاه خود را می یافت. اما آنچه بایسته‌ی پذیرفتن است، زندگی ی تیره ی دوران خودکامگی محمد رضا شاه و راه یافت دوباره ی چرخ تاراج منابع «نفت» و گاز و دیگر فرآورده‌های کانی ی هموار شده به سود جهان خواران را، پیش از آنکه، قدرتهای استعماری و دست امپریالیسم را کار آور بشناسیم،

نیروهای بومی چون «دربار - روحانیت در کنار دربار قرار گرفته‌ای چون آیات الله بهبهانی و کاشانی و فلسفی» و دیگر آخوندهائی از این دست و نیز «حزب توده» را باید در پیش چشم آورد که کارگری داشتند.

بومیان در خدمت بیگانگان قرار گرفته‌ای چون «فدائیان اسلام» و درباریانی چون جمال امامی و در کنار و همسو با اینان، خواست استعمار را پیمودن، بماندانی چون «مظفر بقائی و حسین مکی و...» که کارگشائی داشتند. توانمند در به راه اندازی محله‌های جنوب و زاغه نشینان و سگ از چنبر گذرانی چون «ملکه اعتضادی و شعبان جعفری و طیب حاج رضائی و رمضان یخی و مصطفی زاغی و ناصر جگرکی و...» با دلارهای پخش شده میان این جماعت و با رابطه ایکه کسانی چون برادران رشیدیان بوجود آورده بودند.

همپشتی و همیاری در بسیج آن انبوه بومی ی کودتای ۲۸ مرداد ببار آور، که جز چند تنی، بقیه در پیروی از آیه الله خمینی و هیأت‌های مؤتلفه و فدائیان اسلام، نقش ورزی در پانزده خرداد داشتند و دوران سیاه کنونی را هم، ببار آورده‌اند.

در پی ترور نافرجام وزیر دربار، حسین علا، و اعدام تنی چند از «فدائیان اسلام»، رابطه ی محمد رضا شاه و دربار، با آیه الله کاشانی و پیروان او، از جمله «فدائیان اسلام» و بماندانی چون مظفر بقائی و حسین مکی، نخست شکر آب شد و آنگاه تیره گشت. پسین تر، در رابطه با بندهائی از آنچه «انقلاب سفیدش» خواندند، آیه الله خمینی مواقع را برای به میدان نبرد محمد رضا شاه آمدن، با تکیه بر «عصیت دینی» خود و همراهان، مساعد یافت.

فزونی گرفتن خودکامگی و ره آوردهای شوم «نبود آزادی» و شکست برنامه‌های «اجتماعی - اقتصادی» پس از کودتای ۲۸ مرداد، به سود آیه الله گستاخ، زمینه‌های دلخواه او را ببار آورد. خون ریزیهای ۱۵ خرداد و زندانی شدن و سپس تبعید او از ایران، به او امکان داد که دور از دسترسی ساواک، جویده جویده، از خواسته‌های

مردم بگوید. نبود آزادی و پنهان از چشم داوری مردم، بینش واپسگرایی او و پیروان خشک مغز او توانستند، روز به روز در سایه‌اش، «اقبال سیاسی» کاذب بجویند. لذا، بی وجود شک و گمان، خودکامگی شاه و نبود آزادی سبب ساز اصلی ی اقبال سیاسی به آیه الله خمینی و پیروان او، - که بوده‌اند و هستند - بمانند «هیأت مؤتلفه، فدائیان اسلام» و دیگر همه ی دستور دهندگان و گیرندگان سامانه‌ی «استبداد اسلامی»، شد که روزگار سیاه را بوجود آورده‌اند. آنچه در خدمت قدرتهای جهانخوار، بویژه «انگلیس و امریکا»، شاه دنبال داشت، در سایه ی خشونت و سرکوب و آسیبهای «اجتماعی»، در همه ی پهنه‌ها، سرانجامی نداشت جز شکست برنامه‌های بلند پروازانه‌اش و هموار ساز گشتن بسود «آیه الله» که، در تبعید، بی هراس به شاه می‌تاخت.

بوده‌هایی چنین، که فشرده آورده شد با دیگر بسیاری از این دست، که شاه، خود نیز، بر زبان آورد، آن هنگامی که صدای ناله‌ی ترک برداشتن پایه‌های «تخت سلطنت» او را همگان شنیدند و دانستند پیکره‌ی نظام روی به فروریزی دارد. در برابر او، آیه الله، با شبکه‌ی گسترده‌ی روحانیت قرار می‌گرفت که بر سر «منابر» و دیگر مکانها و با بهره‌گیری از امکانش، سالیان سال، به سود او تبلیغ شده بود. به یقین، بگوش همگان و صد البته دولتهای قدرتمند جهان، و نه تنها «انگلیس و امریکا»، که در خدمت آنها و بیاری آنها، بکار گرفته شده بود و تاج و تخت را در پی کودتای ۲۸ مرداد، مرهون آنها بود، بلکه دیگر دولتهائی چون «شوروی و فرانسه و...» هم، صدای فروریزی را شنیده بودند.

سه قدرت «امریکا و انگلیس و شوروی»، هر یک بنا بر روش کار خود و تکیه بر «بومی» هائی که در اختیار داشتند، بگونه‌ی فردی و گروهی، بر این بودند و شدند که خیزشهای مردم را در سویی‌ی خواست خود، بگونه‌ای مهارکنند که در فردای واژگونی شاه از سریر قدرت، جانشین او را خود در اختیار داشته باشند.

در درازنای خیزشها و روزهایی که یکی پس از دیگری می‌گذشت و تب و تاب جنبش بلندی می‌گرفت، افراد و گروههایی وابسته به سه قدرت خارجی از یک سوی و نیروهای «ملی مردمی» و نا وابسته نیز از دیگر سوی، آیه الله خمینی و نقش ورزی اش را، اساسی می‌دانستند و کوشنده به اینکه او را در سویی دیگر ی دیگاهی خود جهت دهند، چه در درون و چه در برون از ایران.

روندی را که جنبش پیمود تا قیام ۲۲ بهمن و فروری «استبداد سلطنت» را ببار آورد و، سپس، تا چیره گشتن کامل «استبداد اسلامی» و جانشین «تاج و تخت شدن عمامه و منبر» ادامه یافت، بومیان وابسته به «سه قدرت»، در زمینه سازی به سود قدرتی که بدان وابستگی داشتند، کوشندگی داشتند تا پیرامون «آیه الله» را از افراد خود پرکنند و از این راه، امکان جانشینی خود را بدست آورند. نیروهای ناوابسته و «ملی مردمی» نیز در این جهت، تلاش خود را داشتند. آنچه گذشت زمان و آموخته‌های تاریخی تاکنون، نشان داد و هر روز روشنتر نمایانی دارد، اینست که وابستگان کدام «قدرت جهانی» ی پیرامون «آیه الله» توانست، پای به پای، چرخ «قدرت» را به سود خود به چرخش در آورد، و یا کدام نیروهای وابسته به «سه قدرت» نردبان قدرت شدند و «استبداد فقها» را ببار آوردند، هیچ یک از اینها، پیام این نوشته را با خود ندارد، جز این سخن که همگان «بومی» بودند و ایرانی!

نه تنها در کودتای ۲۸ مرداد و استبداد سلطنت و پیش از آن به کژ راه کشاندن «جنبش مشروطیت»، به سود خودکامگی پهلوی اول، که «استبداد اسلامی» ی سیاهی ببار آور هم، بدست «بومیان» به سود استعمار و جهان خواران جهت گرفت و برآیندی چند بار اندوهبارتر از دوران خودکامگی ی محمد رضا شاه را ببار آورده است.

خواننده ی باورمند به ارزشهای ملی و امید دارنده به برپائی ی آرمانهای مردمی در ایران زمین، می‌باید تکیه بر آموزیده‌های تاریخی که «ملت ایران» در این کمتر از صد سال، سه خیزش و قیام

دوران ساز «مشروطیت، ملی کردن صنعت نفت و ۲۲ بهمن» را، که هر یک در هم سنجی با پرآوازه‌ترین جنبشهای جهانی، از نظر کمی و کیفی، برابری و همسری داشته، بپا کرده‌است.

رخداد این «سه» پدیده و سپس به کژ راهه و شکست کشانیده شدنشان، نشانگری همه جانبه ایست از اینکه

۱ - جامعه‌ی ایران دارنده‌ی گنجایش «اجتماعی - سیاسی» خیزش در برابر نارسائی‌های گوناگون اجتماعی را دارد و این سزاواری و فرهنگ را زندگی‌ی تاریخی آن، حداقل در این نزدیک به یک سده، بر نمایانیده است.

۲ - آموخته‌ها بیانگرند که این پدیده‌ها به دست خود فروخته‌گان بومی و استبداد زار، برخاسته از لایه‌ها و گرایشهای اجتماعی گوناگون، به بیراهه و شکست کشانیده شده‌اند.

۳ - همچنین دیده می‌شود - بنا بر شناخت از زندگی نامه‌های بسیار ایرانیان ایثارگر - که با تلاش و کوشش بی مانند آنها، در مرتبه‌های گوناگون «اجتماعی - سیاسی» ی مبارزات فردی و سازمانی بوده‌است که زمینه‌ی خیزشها و جنبشهای یادآور شده فراهم آمده‌است و این ایرانیان پیشگامان آنها بوده‌اند.

کوتاه پرسش و کوشش به گشودن گره‌ی ابهام، اینجاست، که چگونه است بر و میوه‌ی کوشندگان خیزش برانگیز، که در پیش و پس از به شکست کشیده شدن، بر سر جان می‌زدند تا خواسته‌ها و آرمانهای «تاریخی - اجتماعی» را ببار پیروزی بنشانند و نهادینه کنند، بگونه‌ای فرجام گرفته‌است که از آن سخن رفت؟

فرجام شومی که در پیش چشم همه‌ی ایرانیان نشسته، به دست «مردار خواران» اسلامی، از یک سوی، و از سوی دیگر سرنوشت اندوهبار فرزندان «ایران زمین»، چون امیر فلامرزی، که یا تیرباران و دشنه آجین شدند و یا اندوه یاران درون آنها را بخورد و چراغ روشن آنان، زود رس، به خاموشی نشست.

به باور نگارنده اصلی‌ترین نارسائی «اجتماعی - سیاسی» را، در

پاسخ پرسش یاد شده، «تجربه را تجربه نگرفتن» می‌داند و شکستها را برآیند آن.
به امید آنکه تجربه را تجربه گیریم.

احمد رناسی

۱۶ بهمن ۱۳۷۹

یادی از مصطفی شاعیان

... امشب سرود وعده جاوید خویش را
در قطره‌های اشک مصدق، ببسته‌ام
امشب به خویش، وعده فردا نداده‌ام
جز وعده‌های خون
جز وعده‌های صبحگاهی با سرود جنگ!
مصطفی شاعیان

به هنگام خواهد بود، سخنی چند بمانند یادمانه‌ای از مصطفی
شاعیان گفتن، که صبحگاه شانزدهم بهمن ۱۳۵۴، ۲۵ سال پیش، در
کارزاری جان باخت. جان بر سر پیمان نهاد، که خود در سروده‌اش، به

روز اندوه بار چهاردهم اسفند ۱۳۴۶، در غم جانکاه درگذشت مصدق، سرایش داد.

بایست و می توان او را چند سویه مورد فراگشایی قرار داد و دیدگاه او را، بمانند تنی کم مانند از تبار چپ، در پیشگاه داوری تاریخی - اجتماعی نهاد و ارزش داوری سزاوار او را به جای آورد. برگ زدن، برگ برگ کارنامه او، بی ابهام و با روشنی، سخن از انسانی دارد پوینده، در جاده ای با شناخت ابزارهایی دانشی، که تکیه بر آن بتواند بهره کشی انسان از انسان را بی رنگ کند و بپا دارنده شود جهانی از جهان مردمی، و از رهگذر آن میهن زیر ستم قرار گرفته اش نیز، از جهان نامردمی پالودگی پذیرد.

نگارنده، شناخت از زندگی نامه او را، وام دار نوشته هایش، هم آمیخته با شنوده های بسیار، از کسانی که او را از نزدیک می شناختند، می باشد. آنها، گر چه با او همسویی دیدگاهی نداشتند، ولی کار رفتاری زندگی اش را، کم و بیش، همانند شناساننده می بودند، بگونه ای که نگارنده در سخنهای قلمی اش یافته است.

شناخت از انسان مداری، که در سال ۱۳۱۲ در دامن خانواده ای که گریبانگیر نارسایی های گوناگون اجتماعی است، به خشت می افتد، در جنوب تهران، که به بخش آب انبار معیر و سید نصرالدین نام دارد، با بود تنگناهای سخت اقتصادی - اجتماعی که بر ناحیه فرمان می راند!

کرانه خاموش مسگرآباد - میدان اعدام - گود زنبورک خانه و... که دوران اولیه آموزشهای اجتماعی او را بوجود آورده، و اگر چه در آنجا پلکیده است بنا به سخن خود، ولی مدفون آن سکون و سکوت نمی شود. تکیه به سخنان او اینکه؛ رویدادهای زندگی اجتماعی، اگر چه او را به سوی مسگرآباد هل می دهند تا در آنجا دفن شود، ولی سخن از این دارد که؛ مرده من بدوش پاهایم به پهنه مسگر افتاد لیکن، -جادوی دیالکتیک را نگر: مسگرآباد مرا زنده از میان گورها بیرون انداخت!

گر چه بنا بر سخن او روینده‌ترین دوره زندگی را، در خاموشگاه گورستانهایی گذران داشته است، ولی زنده‌تر از هر آنچه را که بتوان اندیشید، زندگی می‌گیرد در جاده سبز به «شدن» درآوری آنچنان بسترگاهی، که گوهر «مردمی باوری» رستن گیرد، و ارزشهای «تاریخی-اجتماعی» ریشه گرفته، به زندگی آدمی درآید.

با پی کردن گام به گام نوشته‌های او از آغاز به پایان زندگی نوشتاری‌اش، در جاده روی به پویش و بالندگی گرفتن اندیشه‌ای او را می‌یابیم، که «ایستا»یی در آن دیده نمی‌شود و هرگز «پس‌رفت» ندارد و آنچه هست روی به پیش است و صیقل گرفتن.

او از «جادوی دیالکتیک» و زندگی‌اش، تنها سخن نمی‌آموزاند که «مسکرا باد» او را از «میان‌گورها» بیرون می‌اندازد، که

بس گویا تر اینکه، هرگز در برابر «مانداب» توده‌ایستی سر خم نمی‌کند، و هر آنچه را که از سوی این و آن «نظریه پرداز» جهان «چپ» بدست آورد، با هضم و دوران‌دیشی خردمندانه‌ای، به «سنگ» سنجش زد، و آنگاه به جان گرفت، که در کارگاه جامعه درستی‌اش، سنجیده شده بود. او در سخته نوشته‌ها، و وزن شده کار رفتارهای خود می‌نمایاند، که می‌بایست درست و نادرست بودن هر دیدگاهی را، ابتدا آموخت و آزمود و سپس بکار گرفت، و هرگز برده «آیه» هیچ «پیامبری» نبود و تن به «آیه پرستی» نداد!

بنا بر آنچه آمد، بباور نگارنده او و پیوند خورده به او، گروهی که همگامی «سیاسی-نظامی» با او را تدارک داشتند، و از میان آنان «نادر شایگان» را، می‌بایست تنها جریان «چپ» در ایران شناخت، که دامنی ناآلوده داشتند

از آنچه «بینش توده‌ای» رواج داده است. او و همگامانش، تنها گروهی بودند که تکیه به آزمون و آموزیده‌ها، بر آن شدند، تا هر آنچه رنگ و بوی «توده‌ای»

دارد از خود بزدايند و از چنین «بینش» نامردمی، دوری و پالودگی گیرند!

تکیه به اندیشیدن و بی هراس از گزند برچسب زنی هوچی گران گروه‌های گوناگون «توده‌ای»، دنبال داشتند راهی را، تا «سره» را از «ناسره» بشناسند در بویشی بی گسست.

نبود «آزادی»، کم و بیش چیرگی این بیماری «اجتماعی - سیاسی» بر سرنوشت تاریخی همه جامعه‌ها، بویژه میان ملت‌های زیر ستم، که از جمله است «ایران»، نه تنها از سوی «قدرت‌های سیاسی» بکار گرفته دارند و شوم‌آور بوده‌اند، که راهکار همه گروه‌ها و بمانند کار ویژه هر باشنده‌ای شده در برابر دیگری، از چپ و راست، و نادر گروه سیاسی باورمند به سامانه «مردم سالاری» را می‌توان شناخت، که درمان این «بیماری» را در خود همت و درمان ساز، شده باشد.

بود «بیماری» نبود آزادی و دیگر بسیار بیماری‌های کرانه‌ای، و واگیرهای برآمده از آن، با خود داشت، در پوشش قرارگیری چهره‌هایی باشد، چون «شعاعیان»، اگر چه در کوتاه مدت، و مردم و حتی باورمندان کوشنده جهان «مردمی»، از پیشگامان دلیر و آگاه و سخت پژوهنده خود، بی خبر باشند و یا کم بدانند!

از دیگر آسیب‌های برگرفته از بیماری «نبود آزادی»، سستی و کاهلی، و فزونی گرفتن در همگان با گذشت زمان، در بار وظیفه «یادمانی» است و بفراموشی سپردن، که کسانی جان خود بر کف نهادند، بر سر آرمانی. بویژه گردانی که شبان و روزان زندگی خود را در آموختن و آموزانیدن راههای «ملی مردمی» سپری داشتند، و خوراک گرفتند از ریشه گلها و گیاهان شیرین دانش. گذران زندگی، که بر جای نهیده دارد «گواراترین» عسل آزمون و آموزشهای خود، برای فرزندان و جوانان میهن خویش و جهان انسان مداری، تا بنا بر کارورزی بی گسست همگان، بنای کانونهای «مردمی» بپا گردد!

دامن زدن به برپایی «کانونهای مردمی»، نه تنها در زادگاه خود، که در پهنای گیتی، گسترش گیرد و جهان انسانی بر و میوه شیرین آن چیند و از رهگذر آن، دیگر انسانی انسان دیگری را ندرد و یکی بر آن دیگری چرخ «بهره‌کشی» را بکار نگیرد!؟

مصطفی شناختی ژرفگونه از «دیالکتیک» و پیوند آن در زندگی «اجتماعی» انسان داشت، و انسان را همچون پدیده «اجتماعی» می‌شناخت، و نهادهای گوناگون اجتماعی چون «اقتصاد-فرهنگ-سیاست و...» را در رابطه‌ای تنگاتنگ با یکدیگر داشتن، می‌دانست. لذا در دام «دیالکتیک طبیعت» نمی‌افتد، که بر و میوه بینش «انگلس» بود، دست خورده‌تر با دستکاری «پلخانف» پدر «کمونیسم روسی» و در پیش و پس از «انقلاب اکتبر» به کژراهه کشیده شده، با کار رفتارهای چنین بینشی از سوی رهبران «انقلاب» چون لنین و تروتسکی با راهکارهای گزین شده آنها، که شوم بار می‌نشانند!

بینشی که شفته ریز پایه‌های «سرمایه داری دولتی» و تام‌گرایی دولتهای شوروی را دارد، در دوران لنین و با کار رفتارهایی بر اساس‌گرایی «زیربنا و روبنا» و سرنوشتی که از آن بر می‌آید، زیر نام «سوسیالیسم علمی» خوانده شده. مبنای شناخت و یا دگرگونی پدیده‌ها، از «اقتصاد سیاسی» آن روند می‌گیرد، که «زیربنا» دریافت می‌شود؟! بنابر چنین «بینشی»، اقتصاد را به زور و با روش بردگی، دگرگون ساختن به آنچه «سوسیالیسم» اش می‌دانستند، و با چنین دگرگونی‌هایی، دیگر نهادهایی چون «روبنا»، بگونه‌ای «خودکار»، به انجام آن باور و چهره «سوسیالیسم» و صدا البته، سپس تر به «کمونیسم» در خواهد آمد؟!!

راهکاری که بنابر خواست لنین و برگرفته از بینش یادشده خود را در «شبه‌های کمونیستی» نام می‌دهد و در سرکوب «کرونتاد» و... دنبال دارد در پهنه روسیه پهناور و سخت ناآشنا به «فرهنگ سیاسی» بایسته‌ای از مدارایی و خشونت‌گریز! نیز دیگر سرزمین‌هایی که به زور «تزار» و دست اندازیهای پیایی تسخیر شده بود و فرهنگی همانند، خشونت‌زای چیرگی داشت.

کار رفتارهایی همانند در سرزمین‌های دارنده گذشته‌های تاریخی گوناگون از هر نظر، چه سیاسی، فرهنگی و روابط اجتماعی باشد و چه

اقتصادی و شیوه‌های تولید. کار رفتار و راهکاری که، در سرزمینهای بکار گرفته می‌شود، که وجه اشتراک آنها، پس ماندگی تاریخی بود، در پهنه «فرهنگ سیاسی» و بکار برد «ابزار تولید» و چیرگی کاربرد زور و خشونت. بود آن بوده‌هایی که رهبری با تکیه به «جوش انقلاب» و فرمانهای نظامی گرایانه، به «صنعتی» کردن را اراده کرده بود، تا سپس سرزمینهای اینگونه «صنعتی» شده را، به «سوسیالیسم» و «کمونیسم» درآورد؟!

چنین بینشی بود، که «خودگردانی» های پای گرفته در «کروشتاد» را با زور و سرکوب در هم فرو می‌ریزد و «شوراهای» جوان و مورد آموزش قرار گرفته و دست آوردهای روشن ببارنشسته آنرا، برچیده و چیرگی حزب «بلشویک» را، زیر نام «حزب طبقه کارگر»، چیره ساز دارد. چنین بینشی بود، که اراده گری و خودکامگی گروهی پایه ریزی می‌شود زیر نام «دیکتاتوری» کارگری!

ادامه ببارنشینی بی بر و میوه «بینشی» را تاریخ پیش چشم می‌نهد، از سر اقبال «جوش انقلاب» در گستره جهان، که دفتر اتحادیه احزاب کمونیست است زیر نام «کمینترن»، از سال ۱۹۱۹ و بر چیدن اول و دوم و جانشینی «بین الملل سوم» بنا بر تلاشگری و خواست لنین و احزاب برادر خوانده شده‌ایکه، زیر چتر «پدرخوانده» خود حزب «کمونیست روسی» گرد می‌آیند!

راه گرفتن چنین راهکاری در جهان چپ، به سوی «سرمایه‌داری دولتی»، که می‌بایست «احزاب برادر» خوانده شده، کورکورانه پیروی کنند خواسته‌های مرکزگاه این «اردوگاه»، شوروی را، در به اجرا درآوری خواسته‌های تام خواهانه «قدرت» پای گرفته را!

در این نوشته، جای فراگشایی آنچه را نمی‌یابد، که از پی «انقلاب اکتبر» کژی می‌گیرد بنا بر خواست و بینش «کمونیسم روسی» که، وام دار «انگلس» باشند، و چهره‌هایی چون لنین-تروتسکی و... با کار ویژه خود سنگ بنایی را پایه می‌نهند، که سپس تر زیر نام «لنینیسم»، در دوران «استالین» ساخت و اساس خود را می‌گیرد به

مانند دستگاه «ایدئولوژی» چپ در جهان؟!

آنچه از درونش شاخه‌های «استالینسم - تروتسکیسم - مائوئیسم و... سر برون می‌کشند، و اگر چه با هم ناسازواریهایی دارند، ولی ریشه‌ای یگانه و از تنه یک نهال برآمده‌اند. نهالی که زهرآگین‌ترین شاخه آن «استالینیست‌ها» را می‌بایست نام برد، که آیه‌پرداز آنها «استالین» و پیرامونیان او، چون «مالنکوف - استپانیان - بریا و...» که نه تنها از کارگاه «لنینیسم» بیرون می‌کشند کار رفتاریهایی در سوبیه «سرمایه‌داری دولتی»، که خشن‌ترین راهکارهای خشونت و پروریدن بینش «شونیستی» و نیز «فاشیستی» داشتند! درج شده در گاه‌نامه‌هایی چون «بلشویک» و ارگان «پراودا»، به اینکه از «برکت رهبری عاقلانه استالین»، تمام سرزمینهای به زور گرفته دوران «تزار»، شوروی «دوباره منضم به خود» می‌کند و یادآوری که «اتحاد شوروی در سینه فراخ و نیرومند خود تمام آنچه را که از طرف سرنوشت نوشته شده بود در داخل سرحداث او زندگی می‌کند گرد آورده» است، در ساختمان کمونیسم ملل اتحاد جماهیر شوروی، بیشتر از پیش، که خود را دور ملت بزرگ روس می‌فشارد. این ملت بلند پایه مابین تمام ملل! نقش پیشوایی ملت روس تکامل و نزدیکی تمام ملل سوسیالیست را تأمین می‌کند که شرط لازم برای رسیدن به کمونیسم است!؟

آنچه آمد، از «بلشویک» و «پراودا»، نوشته‌هایی از استپانیان و مالنکوف، و کشتار و ترورهایی که بر یا چشم و گوش «ژوزف استالین» یه راه می‌اندازد، پیوند خورده همه جانبه ایست از «نبوغ» خود «استالین»، چه «فرد پرستی» از او که رواج می‌گیرد، و چه «شونیسم روسی» که در نوشته‌های بالا، بگونه روشن نمایان است، و چه سرکوب‌های «فاشیستی» که در دوران او به اوج خود می‌رسد و در جهان کم مانند است.

آنچه پای می‌گیرد از دل نبوغ «رهبری عاقلانه استالین»، زیر نام «ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی» و در ستایش از لنین

و «سوسیالیسم علمی» او که همان «لنینیسم» باشد، این است که «طبیعت، هستی، دنیای مادی دارای مقام اول و شعور و تفکر حائز درجه دوم و مشتق از آن» خوانده می‌شود. بنا بر چنین درهم برهم گویی‌هایی برداشتی از «دیالکتیک»، این «نابغه» دوران می‌افزاید که «...لنین برای حزب در مقابل سوء قصدهای رویز یونیست‌ها و عناصر منحط و مرتد، از چه گنجینه تئوریک‌ی دفاع کرد و برای رشد و تکامل ما ظهور کتاب ماتریالیسم و امپیریوکریتیسم لنین تا چه اندازه اهمیت» داشت و ستایش بسیار دارد این «اهمیت» را؟! ستایش بینش و راهی که ساختار «ایدئولوژی» تام‌گرایی دهشت انگیزترین سامانه‌های سیاسی و حکومتی بخود می‌گیرد به دست و خواست «خودکامگی» او، که جان انسان به هیچ شمرده شود!

با خود آنچه را دارد، در همه پهنه‌های اجتماعی، که تاریخ داوری دارد و پایان فروریزی رسوای آن، با دست‌افشانی هم‌آورد جهانی‌اش، که «پیشوای» سرمایه‌داری بی‌بندبار جهانی، آمریکا باشد.

این نوشته، سخن از چگونه شفته ریزی «سرمایه داری دولتی» و یا دیالکتیک «طبیعت‌گرایی» کمونیسم روسی و آنچه را که «سوسیالیسم» علمی «لنینیسم» خوانده‌اند، نیست، که سخن بر این است که «شعاعیان» تنها دارنده اندیشه چپ در ایران بود، که در «مانداب» حزب توده و شاخه‌های آن، که نمایندگی داشتند و دارند «لنینیسم» در ایران را، آبخور نگرفت و همگامان او نیز پالودگی گرفتند از این «بینش»! «بینشی» که بی‌ابهام، حزب توده و جداشدگان از آن در ایران‌اند و زائده‌های چینی در پهنه جهان، پیروان چشم بسته «کمینترن» و سپس «کمینفورم» بشمار می‌آیند.

فرهنگ «لنینیستی» و یا بدل آن «توده‌ایستی» در ایران که دامن بسیاربسیارانی را آلوده خویش ساخته، اگر چه خود را جدایی گرفته از آن خوانده‌اند و یا هرگز در آن جای نداشته‌اند و همواره نیز، در کار رفتاری شان به آن می‌تازند ولی «مایه واگیردار» در بدن خود را هم زمان برمی‌نمایانند و با «تراشی» اندک بر روی پوست آنها، بیرون زده

می‌شود! در او سرشت نشانه‌ها و فروزه‌های چندی را می‌توان برشمرد، به اینکه نه تنها روی‌گردان بود از «آیه» و «آیه‌پرستان»، که دیالکتیک را در شناخت و کوشش در دگرگون سازی و ستیز در برابر «طبیعت» و هر خشم و قهری می‌دانست، و بوجودآوری بسترگاههای مناسبی را جستجو داشت تا مبنی بر آن «طبیعت» به دست انسان که پدیده‌ایست اجتماعی، نرم و آرام گیرد و بر و میوه آن، رستنگاه «مردمی» باشد. اندیشه‌ای که ناسازواری داشت با «بینش لنینیستی» زیربنا و روبنا و بر این باور سویه می‌گرفت که نهادهای گوناگون اجتماعی، با هم، در همگامی و از یکدیگر گرفتن، ساخت و کار دارند، اگر چه در زمان و گاهی از تاریخ ملتها، نهادی در برابر نهاد دیگری بتواند کاربردی تعیین کننده و برتری از خود نشان دهد، در به شدن درآوری پدیده‌ای اجتماعی!

او و ماندانی چون «روزالوکزامبورگ - چگوارا» و نادر کسانی چون آنان، نماد «چپ آزاده اندیش» بشمار می‌آیند، که در برابر هیچ «آیه» ای سر فرود نیاوردند و کاوشگر بودند. مصطفی از نادر چپ آزاده‌ایست که در تلاش به انسانی کردن محیط، کار و ویژه‌ای داشت. بنابراین «خویشکاری»، هم دستی به قلم و فراگشایی نارسایی‌های «اجتماعی-سیاسی» داشت در پهنه‌ای بسیار گسترده و با وسواس موشکافانه نمودن، که نتوان همانندی در ایران در برابر او یافت، و هم در گستره نبرد مسلحانه روی آور شدن، که این دو را با هم داشتن و در جایگاهی بلند جای گرفتن، در جهان نیز کم مانند باشد!

او «ملی» بودن را جدا ساخته از دیدگاه «چپ آزاده‌اندیش» نمی‌دانست و برخاسته از این باورمندی از «نهضت ملی» بند خود پاره نکرد و نمادهایی چون «مصدق» را، همواره گرامی می‌داشت، که در جای جای سروده و فرازهای نوشته‌ای خود نمایان دارد، چنانچه در سروده بالا آورده شده است.

چه در دوران دانشجویی و چه پس از آن تا پایان زندگی کوتاه عقاب‌سان خود در خون نشستن، به مبارزه «جبهه‌ای» باورمند و در

زندگی سیاسی خود، همواره راهکار «دموکراتیک» را اساس کار و کوشش خود قرار داده بود.

چه پیش از پای گیری نبرد مسلحانه و چه گاه روی آوری به آن و تنها گزیر کار را در آن دیدن، برای رهایی جامعه از دیگر روشکارهای مبارزاتی دل نکنده بود و همپا با رزم چریکی، به دیگر روشها باورمند و کار سیاسی و پراکنده کردن اعلامیه میان دانشجویان و کارگران و... را بایسته می خواند، تا افشاگریها سودمند افتد به زیان دشمن و سود رزمندگان!

نشاندهی نارساییهای «سیاسی-اقتصادی»، که زیان مردم و چپاول ثروت ملی و زیر پای نهیدن آزادیهای فردی و اجتماعی باشد، به خواست و فرمان «استبداد و وابسته» به بیگانه. برانگیزی «ملت» و زمینه های آگاهی بوجود آوردن، تا از رهگذر آن کشش لایه های اجتماعی به مبارزه را فراهم شود در واژگونی خودکامگی.

خودکامه ای که نه تنها تکیه به سرمایه داری لجام گسیخته آزاد، بویژه آمریکا، که سرمایه داری دولتی شوروی و اقمار آن و تا به آنجا که «چین و...» هم، به جرگه ای پشتیبان و دوستان درآمده بودند و سود خود می جستند؟!

مصطفی و همگامان او، هرگز «قبله گاه» برنگزیدند، آنچه را که نادر «چپ» بوده ای، بویژه در میان مردم سرزمین هایی چون ایران، که کمتر دیده می شد گروه و فردی سر به آستانه «شوروی-چین-آلبانی و...» فرود نیاورده باشد. نیز، اگر چه ناوابسته و آستانه بوس هم نبود، از آن «قبله گاه» ها آبشخوری برنگرفته باشد، و چاشنی سخن خود نسازد «آیه» ای از این و آن پیامبری؟!

سخن بر سر این نیست، که فرد و گروهی، نمی باید تکیه کند بر گفته و فرازی و نوشته دارنده اندیشه ای، در رسای فراگشایی خود و برنمایاندن درستی آن باور و چند و چون آنرا به اثبات رسانیدن. سخن بر سر گرہ کار دنیای «چپ» زده پس از «اکتبر» و یا پیش از آن می باشد و «آیه پرستی»، که با اندوه هنوز هم به گونه هایی، و در

نماهایی، وجود دارد. ادامه دارد، هنوز میان فرد و گروههایی، که با گزین پس‌مانده‌ترین افراد و نشانیدن آنان در جایگاه «پیامبری» و یا «امامت» و دیگر اینگونه «کاذب» سازهایی دردمندانه!

بهر روی، مصطفی یکی از دلاورترین چهره‌های چپ بشمار می‌آید، در گستره جهان، که هرگز در وحشت ترور فکری از سوی این و آن «چماق» آیه پرستان قرار نگرفت و مرد «اندیشه» بود، و سخن هر دارنده اندیشه‌ای را به جان می‌گرفت و در گارگاه اندیشه‌ورز خود به سنگ عیار می‌زد، به سنجۀ زمان و مکان و در سود جامعه از هر سویه‌ای اجتماعی، چه سیاسی و فرهنگی باشد و چه اقتصادی و... و در پی نقد قرار دادن، آنگاه می‌پذیرفت و یا دست رد بر سینه آن می‌زد.

او یکی از نادره‌هایی بود، که آنچه را می‌گفت و به لب می‌آورد، به کار می‌گرفت و با آن زندگی می‌کرد و زبان بنیادین زندگی‌اش را «پوینده» بودن بی‌گسست، می‌باید نگریسته داشت. پویش را که خود «در نکوهش دیروز» باشد دریافته بود و به این باورمندی که: «پویش، یعنی فردا» و بنابر چنین دیدگاهی، استوار و سخت راستگویانه اگر «نقدی» به خود می‌دید و سخنان و فراگشایی‌های اجتماعی‌اش، از سوی هر کس و دارنده هر دیدگاهی مورد «نقد» قرار می‌گرفت، به جان پذیرنده بود. مگر در آن فرد «خرده شیشه»‌ای وجود داشت و «نقد» نبود، که بینشی فروهشته و از سر فرومایگی و خیره سری بوده باشد، که بی پروا در برابر آن می‌ایستاد، بی دلهره که آن فرد و گروه در چه جایی تکیه زده است؟!

در آثار سرشار از بار اندیشه‌ای او که حداقل در ایران، و در میان جنبش چپ بی‌مانند است، با آن دور کوتاه زندگی مردمی فکر و کار، و قلمی سخته و پرهیخته که داشت، به گونه روشن، نشانگری دو «کارویژه»‌گی او برجسته می‌باشد؛ ۱- روند تکاملی باورهای او، که پشت به گذشته و آنچه «بوده» دارد، بی آنکه از ارزشهای آن بوده‌ها بکاهد، که با خود نگه دارنده دارد آن ارزش و دست آورده‌ها را، و روی

به «آینده» می‌کند در پی به «شدن» درآوری آنچه را که می‌بایست باشد در سوئیۀ پیشرفت به «انسانی» کردن محیط و پیشبرد بیشتر و بیشتر در راه «مردمی» شدن روابط اجتماعی، نه تنها در پهنه سرزمین خود، که دامن گستر جهانی یابد، که «میهنی» باشد برای «انسانیت»!

او نه در کار رفتاری خود از رنگ و بوی «چپ» توده‌ای که مردم فریبی را بکار می‌گرفت نشانی دارد، و نه «فرب خورده» توده‌ها را می‌بود، که بوارونه «لوچ»‌ها و لوچ بازیه‌ها، تلاشهای قلمی و کاری‌اش، در به «شدن» در آوری جهانی بود با همه شگفتگی‌های انسانی و پیوندهای مردمی!

۲- سخت «تجربه را تجربه» می‌گرفت در کارهای فکری و سازماندهی مبارزاتی خود، چه پیش و چه هنگام روی آوریش به نبرد مسلحانه و از یاد نبری بکار بردن این روشکار. آنچه را که با اندوه فراوان، یکی از بنیادترین نشانه‌های عاداتی آسیب رسان ما ایرانیان است و می‌بایست بشمار آورد، خوی زخم نشان «تجربه را تجربه» نگرفتن، می‌باشد. آنچه از گذشته دور و در درازنای تاریخ ما به چشم می‌خورد، تجربه را تجربه نگرفتن است، چه در زندگی سیاسی و مبارزاتی و چه در دیگر پهنه‌ها، که هنوز که هنوز است، چرخش چرخ زندگی «اجتماعی-سیاسی» بر همین روال است، و شکست‌ها باز تکرار از همان نقطه و جایی است، که در گذشته هم، رخ داده بوده است.

دو کار ویژه یاد شده از او را، در نوشته‌های او، چه پیش و چه هنگام روی آوری به نبرد مسلحانه و از گاه دست به قلم بردن تا آخرین اثرهایی که از او بجای مانده است، نمایان است، و خواننده اگر پای به پای از زمان اولین نوشته او تا آخرین دنبال کند خواندن را، روند پیش به جلو دوره تکامل به پیش و «تجربه را تجربه» گرفتن را آشکار می‌بیند. سالهایی که در کسوت دانشجویی قلم می‌زند جزوهای را برای نسل جوان «جبهه ملی» نوشت و سپس تر دیگر نوشته‌های این دوران، و از جمله‌اند «تزی برای تحرک» که آنچه آمد را نمایان دارد و

شاید بتوان گفت تنها کسی هم که به نوشته او ارج سزاوار نهاد مصدق بود، که تجلیل از ارزش کار فکری او را با ارسال نامه‌ای بیان می‌دارد. او در پی این نوشته به «آیت الله» ها ناباورتر و دیدگاه خود به «بودار بودن» آیت الله خمینی را یادآور است، اگر چه آموخته‌ای باشد از نامه مصدق به او، که در آن، مصدق با زبان قلمی ویژه خود، از ناباوری‌اش به روحانیت سخن می‌دارد، بنا بر آموخته و آزموده‌های زندگی خود، تا دیگران در «بند» این نیروی واپسگرا نیفتند!

از کارهای قلمی او که بیشتر آنها با دستمردی دو تن از دوستان او به خارج آورده می‌شد و بوسیله «انتشارات مزدک» به چاپ می‌رفت، کتابی است بسیار موشکافانه در انتقاد به حزب توده که در «اسناد جنبش کمونیستی شماره ۵» چاپ شده است.

در بررسی‌های او در این نوشته، جای پای «لنینیست» بودن او دیده می‌شود، ولی در پسین نوشته او زیر نام «نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل» پالودگی نسبی گرفته است و در دوره دیگر که روی به مبارزه مسلحانه آورده است و «شورش» را می‌نویسد، که سپس زیر نام «انقلاب» چاپ پخش دوباره می‌شود، از «لنینیسم» پالاییده است.

از این پس ناف او از «لنینیسم» بریده شده و رویارویی با آنرا برگزیده است با این باورمندی ژرف‌گونه که، کار رفتاری «جنبش» بازیچه شاخه‌های گوناگون «لنینیستی» نشود و تبر استالینیست‌ها بر سرش فرود نیاید و از سر برون آوردن به بدل «توده‌ایستی» و دیگر گزنده‌های اهرمنی، بری نگه داشته شود؟!

آنچه پای نگرفت و تنها با خود داشت کینه سخت توده‌ای‌های «چریک خلقی» و دیگر چنین «بینش»‌هایی را بازتاب بود، که او نیز، بنا به سرشت خود، دلیری انقلابی را گزید و رویارویی را در تنها شدن دنبال کردن، تا جان‌باختگی که سرنوشت او شد. اگر تنها شدن سپس خواست نیروهای «خودکامه» برآورده می‌شود، با کشته شدن او، ولی در دوران سخت تنهایی و اندوه‌بارترین دور زندگی کوتاه خود،

با نوشتن و فراگشایی، به «نقد» آنچه بر سازمان چریکهای فدایی خلق چیرگی می‌گیرد، پرداخته است. قلم پرهیخته سره کردن او چرخش دارد در پاسخ به فروهشته‌نویسی‌هایی، که از جمله باشد جزوهای زیر نام «پاسخی سنجیده به قدمهای نسنجیده...» از سوی «فداییان»، که پراکنده می‌شود. نوشته بسیار گویا و دقیق خود را در پاسخ به آن جزوه، زیر نام «پاسخ‌های نسنجیده به قدمهای سنجیده»، همراه با جزوه یاد شده در دسترس خوانندگان قرار می‌دهد، تا خواننده هر دو را بخواند و سره را از ناسره باز شناسد و آنگاه به داوری نشیند. نیز، شش نامه «انتقادی» ناب دیگر هم نوشته است، سراسر روشن‌ساز و گسترده موی به موی نشان دادن به اینکه «فداییان» به چه «کژراهه» ای پای نهاده‌اند، در پی آن دست‌آوردهای دوران ساز اولیه روزهای پس از «سیاهکل». سازمان فدایی با آن قیام دوران ساز «سیاهکل» و به خون نشستن گردان زنان و مردانی چون «مهرنوش ابراهیمی-امیرپرویز پویان و...» را، که کنون در چه بیراهه‌ای افتاده‌اند را مورد «نقد» و آنچه را فراگشایی دارد، که در نوشته‌های پیشین خود نیز، ترس و بیم از بروز چنین گاه دردآوری را، پیش هشدار داده بوده است.

دیگر کارهای قلمی او، جز آنچه در «مسایل انقلاب و سوسیالیسم» می‌تواند از نوشته‌های او باشد، می‌بایست به چند نوشته او اشاره کرد، در یک جلد و به موردهایی گوناگون پرداختن که از جمله فراگشایی دفاعی از نوشته پویان، زیر نام «ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء»، در پاسخ به بینش توده‌ای و همانند نوشته‌های اینگونه‌ای دیگر است.

نیز، از کارهای او می‌بایست از سروده‌های او نام برد و پیرایش «کارنامه مصدق» در چهار جلد از ارسال پوریا، است که به همت او هم، در پنهانگاه ماشین و چاپ‌پخش می‌گردد، و دیگر نوشته‌هایی که جای آوردن نام آنها در این نوشته را ندارد. او سخت به فراگرفته‌های ژرف خود تکیه داشت و زمین را از زیر پای خود سفت، و بر جای خود

قرار گرفته شده‌اش، استوار می‌بود و ایستاده بود. نه تنها نیازی نمی‌دید به «آویزه» آیه‌های از این و آن «پیامبر» شدن و یا همگامی با «آیه پرستان»، که رویارویی را یک تنه هم باشد، در برابر همه گروهها و افراد «چپ» به جان می‌گرفت، که به این و آن اردوگاه تکیه زده بودند. در برابر آنهايي که از «پیامبرانی» الهام می‌گرفتند، و به سخن و نوشته‌های خود چاشنی می‌زدند از واژه‌ها و فرازهای وام‌گرفته از آنها، می‌ایستاد. سخن خود را، تکیه به خرد و دانش و آگاهی به زبان و قلم می‌آورد، و اگر در روند کار، به درستی سخنی از هر کس و نادرستی سخن خود پی برد داشت، با تمام وجود پذیرنده بود و زبان به درستی سخن هم‌آورد خود می‌گشود. با چنین دیدگاه استوار بر روی پاهای تجربی و دانشی خود ایستادن بود، که فریب‌خورده «انقلابی گری»‌های دروغین آن دوران نمی‌شود و توده‌ایهای «چریک» شده نمی‌توانند بر او چیرگی گیرند و بر او بار کنند کار رفتاریهایی قلمی و روشکارهای «استالینی» خودشان را. او «تنها» شدن، و «تنها» ادامه نبرد دادن و به «تنهایی» بر سر جان زدن، و اینگونه جان باختن را تنها و تنها گزیر کار خود می‌یابد و جاودانگی می‌گیرد!

بر روی پای و زمین تجربه و دانش استوار ایستادن، او را بر این داشته بود تا در چاپ پخش کارهای دیگران، چه در کسوت هم‌آورد خود بوده و چه نبوده، کوشنده باشد، چنانکه نوشته‌هایی از پویان-نابدل و... را چاپ پخش می‌کند.

دوستی که خود و همسرش، مصطفی را در زندگی پنهان گرفته، می‌دیدند و یا گهگاه پیش آنان زندگی مخفی خود را می‌گذرانید، خاطره‌هایی از او به نگارنده و دیگرانی بازگو کرده‌است، که نشانگر ویژگیهای او می‌بود به اینکه: ۱- با ترور و تصفیه‌های درون سازمانی مخالف بوده. ۲- کشته شدن «نادر شایگان»، بر او سخت و کمر شکن، و زیانهای جبران ناپذیری ببار می‌آورد. ۳- مهارت کم همانندی داشته به آرایش چهره و پوشیدن و پوشش گونه‌ایکه از تیررس شناسایی دشمن در امان باشد، که ماهرانه بودن در این کار، اینکه زمان درازی از

زندگی پنهان خود را در «پارک شهر» و اینگونه مکانها گذران داشته و نوشته‌های خود را در این مکانها نوشته است. چنانکه، در پی درگیری با پلیس و به بیمارستان بردن او، که از قرار پزشک بیمارستان او را می‌شناسد، ساواک تمام قوای امنیتی خود را به بیمارستان بسیج می‌نماید ولی کاربدستان در شک و گمان بسر می‌برند. لذا، در این مدت «کپسول» زیر دندان داشته‌اش اثر خود را به جای می‌آورد و هنگامی که «رفیق مادر» را از زندان، شتابان به بیمارستان می‌آورند که او پاسخ دهد به بودن و نبودن او، مادر درمی‌یابد که «مصطفی» جان داده و بدنش سرد شده است، و می‌گوید بلی!

اگر چه جان باختن «مصطفی» اندوهبار، و بیش از هر کس بر «مادر» نشان خود را در آن دم می‌نهد، ولی رخ دادن چنین درد جانکاهی، با خود داشت آرامش مأموران امنیتی که پی کردن او و ادامه شکنجه مادر را دنبال نکنند، چرا که تا این زمان «شکنجه» بی‌گسست، و سخت و وحشیانه دنبال می‌شده، تا از رهگذر شکنجه «مادر» بتوانند، شاید «مصطفی» را پیداکنند؟

گزارش محرمانه شماره ۱۵ اطلاعات پلیس تهران، که پس از قیام ۲۲ بهمن بدست می‌آید، از تلاشگریهای چهار ساله «کمیتة ای» یاد می‌کند، که برای دستگیری «مصطفی» وجود داشته است و او را «... از تئوریسین‌ها و فرد مؤثر و طراح...» مبارزه‌ای مسلحانه می‌خواند! نگارنده نه تنها از دوست یاد شده و همسر او بسیار شنیده، که گویای «سه شماره» زده بالا می‌باشد، که دیگر دوستانی هم، که او را خوب می‌شناخته و می‌شناسند، از او آنگونه سخن داشته‌اند، که بر درستی سه مورد یاد شده و دیگر موردهای «مردمی» و فروزه‌های چند دیگری را هم ابراز دارد!

روشکار، نوشته و فراکشایی‌های او نمایانی همه جانبه دارد به شناخت او از روش شناسایی پلیس و روشن تر به برنامه‌ای برای آموزش و راه کارهای سپاهی‌گری و سازکارهایی که از «نفوذ» پلیس تا آنجا که ممکن است، بازداری انجام گیرد. فردی که در جرگه چریکی

راه می‌یابد، گزین شده‌ای باشد، که از کاستی‌هایی کم‌تر و توانایی‌هایی که زیان‌هایی ممکن را بازدارنده باشد، بگونه‌ای نسبی. کاربرد روشهایی پیش‌گیرانه و سود جستن از هر روی آورده‌ای به «جنبش مسلحانه» و گماردن گام به گام او در جایی که مناسب جنبش باشد در پی آموزشها و آزمونهای بایسته‌ای که می‌بایست انجام گیرد تا به سرنوشت «تصفیه»، بنا بر هر انگیزه و دلیلی نیاز نیفتد. آنچه را که نه تنها بیگانگی دارد با کار رفتاری «مردمی»، که می‌تواند نیز زمینه‌ای گردد برای دشمن و امکان «تبلیغ» بیابد به سود خود و از بار «اجتماعی - سیاسی» جنبش، میان مردم کاسته گردد.

او در بسیاری از نوشته‌های خود، بویژه نامه‌های «شش‌گانه» به فداییان و در «چند نوشته» به آنچه آمد انگشت نهاده و برچسب‌زنی را نیز ناپسند و آسیب‌بار دانسته و شیوه «توده‌ای» خوانده است، که برای نمونه؛ «... همه مخالفین و همه خرده‌گیران به حزب (توده)، یکبار همانهایی هستند که هنوز هم بسادگی بنام «خائنین» و «جاسوسان» و «روشنفکران راست» و غیره» می‌خوانند آنانی را که دیدگاهی دیگر دارند، و بهر روی پیروی نمی‌کنند دیدگاه سازمانی چریکها را!

به گونهٔ بالا، بینش «برچسب‌زنی» را سخت مورد انتقاد قرار می‌دهد و این «مرده ریگ توده‌ایستی» را چون گذشته آسیب آور می‌داند که از سوی گروههایی بی‌گسست، همواره، دنبال می‌شود. می‌افزاید: «... همین جاست که یکبار دیگر می‌توان دریافت که چگونه توده‌ایزم، علیرغم زوال حزب توده، همچنان بر افکار و طرز دآوری و برخورد با کسان و سازمانها، و منجمله سازمان چریکهای فدایی خلق پنجه افکنده» است.

فراکشاییهای او همراه با تکیه به موردها و داده‌های روشن تاریخی و گاه رخ داده و بازتاب شوم به جای نهاده را آوردن، جای هر گونه شک و گمان و یا امکان فرار را می‌بست و ناممکن می‌ساخت. سلاح «انتقاد» و برندگی و بی‌پروایی از آن روی بود تا «جنبش مسلحانه» را از

تیررس دست برد و چیرگی بینش «استالینیستی» و یا بهتر گفته شود «لنینیستی» که همان برگردان شده‌اش «توده‌ایستی» باشد، با شاخه‌های رنگ به رنگ آن، در امان آید. بینش «حزب توده» بر جنبش چریکی چیرگی نگیرد و بیماری کشنده و اگیردار آن حزب راه به جایی نبرد و پیکره سازمانهای پیکارگر، از آن پالودگی گیرند. آنچه را که نه تنها به آن دست نیافت، که جان باختگی‌اش نیز، در پی تنها شدنش، بنابر کار رفتاری چریکهای فدایی خلق که در برابر او گزین داشتند، از رهگذر آن «بیماری» می‌توان خواند و با اندوه فراوان که رشد و فزونی بیشتر می‌گیرد و پیکره کل «جنبش»، بویژه مجاهدین و فداییان را می‌گیرد، که همگان شاهد آنند!

فرهنگ شوم و زهرآگین برچسب‌زنی و ترور شخصیت و جسم، ره‌آورد توده‌ایزم، که «هر کس با ما نیست بر ماست» را، ساز کردن و لذا بایسته از بین بردن و یا از میدان بدر کردن و گوشه‌نشین نمودن بهر گونه ممکن باشد، از جانانه‌ترین انتقادهای خردده‌گیریهایی «مصطفی» بایست بشمار آورد، با پذیرش همه بیم‌ها و هرزه‌درایی‌هایی که به سوی او جهت می‌گیرد و بر او سرازیر می‌شود. به راستی او با قلمی سرشار از پرهیختگی و سخته شده و فراز و واژه‌های رسا و گویا، که کم‌مانندی دارد در ادبیات «اجتماعی-سیاسی»، یک تنه بر «استالینیسم» و دیگر شاخه‌های «لنینیسم» زد و همه جنبه‌های «بیماری» نامردمی آنرا مورد انتقاد قرار داد و در پیش چشم خواننده خود نهاد.

آنچه را که رنج‌نامه او نیز می‌توان خواند و شاید در سروده او جستن که: «بالت شکست، اینک دگر عقاب!-باکیم نیست-بی چرخ فخریز به پهنا بگون دور، دیگر عقاب چیست»!

اندوه سرایشی که پس از مدارایی و جانکاهی بسیار، رفتارهای دردناکی از رهگذر یگانگی سازمانی پیدا کردن با فداییان بهره او می‌شود و سرنوشتی که بر سر آثارش آوردند، که در پاره‌ای از نوشته‌های او، بویژه پس از کندن از آنها، می‌توان دید، که موشکافانه و

به اندازه به آنها پرداخته است.

سخت انوهبار سرود سرنوشتی از تنهایی، در پهنه نبرد با دشمن تاریخی مردم از یک سوی، و دیگر سوی تلخ و کمر شکن، در پی کشته شدن «نادر شایگان» در روز پنجم خرداد ماه ۱۳۵۲، و پی آمدهای پیایی غم و دردزای و آنچه را که ناگزیری همکاری تنگاتنگ سازمانی با فداییان را، بایستگی می یابد!

چرایی بایستگی به اینکه زندگی امنیتی «مادر شایگان» و فرزندان او، نیز دیگر همگامان، در پی آن رویداد شوم، در تیررس دشمن قرار گرفته است و در آن هنگامه تنگ و بیم زای، فدائیان را نزدیک ترین گروه به خود و لذا «رفیق»، خواسته یا ناخواسته، هم سازمانی و گزیرکار می داند و به آنها می پیوندد!

انجام آنچه را که نادر شایگان مخالف بود و یگانگی سازمانی با «فدائیان خلق» را در زمانی بایسته می دانست که زمینه های مناسب گفت و شنود بگونه ای ژرف با رهبری آن پیش آید و پیشنهادهای سازنده و سالم، کار ساز افتد، مبنی بر وجود استقلال و آزادی در بیان اندیشه، بویژه با دیدگاه «انقلاب» که نوشته مصطفی باشد و از آن سخن رفت.

نادر شایگان، هیچ جریان و جنبشی که همخوانی داشته باشد با «لنینیسم» و بویژه از مانداب حزب توده «پالودگی» بگونه ای ریشه ای، نگرفته باشد، بر نمی تابید و بر این بود که می بایست با شکیبائی و بردباری و مدارائی انقلابی، امکان انتقاد و خرده گیری وجود داشته باشد. در میان همه گرایشهای که روی به مبارزه آورده اند. بر این بود که در چنین بسترگاهی است که باوری ریشه دار بن می گیرد و می توان با این و آن گروه و فردی، یگانگی سازمانی برقرار کرد. مصطفی خود نیز از این باور بهره مند و پیرو این بود که تکیه بر «کلیات» نمی بایست یگانگی در سازمانی را بوجود آورد، که ابتدا بایسته است، در همه «جزئیات»، بگونه ریشه ای، سخن گفته شود و در هدف، راه و روش کار همسوئی دیده شود. آنگاه، پیوستگی سازمانی مناسب خود را

می‌یابد.

با نگاهی شتاب زده به آنچه آمد و اندوه نامه «بال شکست» مصطفی را در سروده او، در ضربه سنگین پنجم خرداد و کشته شدن «نادر» می‌توان یافت که کمر «مصطفی» را می‌شکند و در پی دارد سهمگین ضربه‌های پسین را، با جان باختن یاران دیگری چون «حسن رومنی»، «نادر عطائی»، و... و پسین‌تر، سرنوشتی که برای «مادر شایگان»، «صبا بیژن زاده»، برادران نادر و... پیش می‌آید با به فدائیان پیوستن.

گاه سرنوشت ساز که پروای کار را از او می‌گیرد، به آنچه نادر می‌اندیشید و خود باورمند بود به اینکه در پی پرسش و پاسخهای بنیادین و روشن شدن «هدف راه و روش کار» با فدائیان هم‌زمانی بیابد. در همه جزئیات و موی به موی با «فدائیان» در کند و کاو درآید و به اندازه شناسائی را دنبال کند، تا روشن بیابد، که آیا آنها، بویژه رهبری، مدارائی «استقلال و آزادی اندیشه را دارند یا نه؟ تاب شنیدن خرده گرفتن به «لنین» را دارند و... یا اینکه همواره در بند «لنینیزم» گیر کرده می‌باشند و از بینش «توده ایستی» پالودگی نگرفته‌اند؟

شکسته شدن بال او، چه در رابطه با جان باختگی «نادر شایگان» باشد و دیگر رزمندگان همگام او، چه در پی یگانگی سازمانی گرفتن شتاب زده از روی ناچاری و پی آمدهای دشوار پسین و دما دم رنج بار و دردزای جدائی از گروهی که از «توده ایستی» زدودگی نگرفته است و بود همین «بینش»، گریز جدائی از آنها را بوجود آورد؟ اما، امید، در سخت‌ترین گامهای روی آور به او، از دلش زدوده نمی‌گردد و در پی همین سروده، آن را اینگونه سرایش دارد که «بالم اگر شکست، بالم اگر نماند، باکیم نیست «چرا که» پرواز هست! پرواز!»

او با «مجاهدین» نیز رابطه گسترده داشت. ولی با «فدائیان» دیدگاهی بود که او را به آنها نزدیک می‌کرد و چاره کار را براین دیدن که «ابوالحسن» فرزند مادر، برادر نادر را به «حمید اشرف» بسپارد و

خود و مادر و دو فرزند خرد سال او، همراه علی اکبر جعفری به مشهد می‌روند و از این گاه است که با فدائیان زندگی سازمانی می‌گیرد. جدائی را نیز، از هنگام دستگیری «رفیق» مادر، در بهمن ماه ۱۳۵۳، بایست بشمار آورد، در پی رخدھی کشمکشهائی چند، بویژه بر سر کتاب «انقلاب»، که در نوشته‌های او، گسترده به چند و چون آنها پرداخته است.

در اینجا، جای فراگشائی ژرفگونه «زندگی نامه» او را نمی‌توان یافت. ولی آنچه را می‌توان گفت اینست که هرگز «امید» از دل او رخت بر نکند و تلاش و کاوش همراه با نبرد را ادامه داد. بر این، که اگر «بالش» شکسته، ولی در سروده‌ای دیگر، در سال ۱۳۵۳، از «دانه افشاندن و باد» سرایش دارد و روشن سازی در بود «پرواز» و ارزش کار برد تلاش‌های انسان باورانه خود را دانستن. بار کارکرد آنچه را بیان می‌دارد که در دل کوه و دشت و دریا، راه گرفته و خانه کرده و گرم مکان جسته به روئیدن و بالیدن، که فردای سامانه‌ای «مردمی» را جوانه زند لبخند کنان، و نه تنها در «میهن» خود «ایران زمین» که در «پهنای سپهر» نوید آن دارد.

نوید به امید آینده، در فردائی روشن و در به «شدن» در آئی مردمی باوری و انسان مداری که ذهن کاوشگر او را پرکرده بود و زندگی و شادروزی خود را، در بود چنین آرمانی جستجو می‌داشت.

نگارنده با وام‌گیری از سروده «پروانه» آزادی، یادنامه «مصطفی» را پایان می‌دهم که دل آواز آزاده‌ای است در رسای آزاده‌ای دیگر، با امید که «... می‌روید از کویر - گلبوته‌های عشق از خرمنی که سوخت - سر می‌زند یقین فردای بهتری... فردای بهتری» پروانه.

۲۹ اسفند و پاداش سنمار؟! - ۱

«جزای سنمار به مصدق دادن، لایق شأن
ایرانی نیست. آیا می‌خواهیم انتقام انگلیس
هارا از او بکشیم»

علی اکبر دهخدا

نوشته را پیش کش دارم به دوست زنده یاد و نام امیر فلامرزی که در
شور آفرینی‌های دوران «ملی شدن نفت در سراسر ایران»، رویندگی
«اجتماعی - سیاسی» اش در «حزب ملت ایران»، بنیاد می‌گیرد. نهالی

استوار و سرسخت، پایه گرفته در زمین ارزشهای «ملی مردمی» که نه زندانهای «استبداد شاهی» و نه «استبداد اسلامی» و شکنجه و دیگر شوم آوریهای استبدادیان، نمی توانست او را از گزین راهش باز دارد، که همواره تا آخرین نفس وفای پیمان داشت، با سر بلندی و غرور.

۲۹ اسفند، روز ملی شدن "صنعت نفت در سراسر کشور" وزاد روز "پروانه" فروهر را، شادمانه بیاد داریم و آتش افروزییم، با شمع و یا هر آنچه را که «نماد» روشنی گردد در خانه و زیستگاه خود، بویژه در «میهن» در تاریکی استبداد نشسته مان ایران.

سنمار، معمار بی مانند رومی دوران نعمان بن منذر بن امرالقین است، که کاخ پرشکوه و زیبای "خورنق" را، در روبروی "فرات" بپا داشت. او نام گرفته به نعمان دوم و شهرت یافته ترین شاهان سلسله "لخمی" ی حیره، نزدیک کوفه است. انوشیروان در سال ۵۹۲ میلادی، جانشین پدرش میخواند، ولی مورد خشم خسرو پرویز قرار می گیرد و بزیر فیل افکنده شده و سرنوشت او و تبارش اینگونه پایان می گیرد.

خواستار بنای باشکوهی می شود که بتواند از "بهرام گور" پذیرایی کند که سنمار بر پا دارندهی چنین کاخی می گردد. با پایان گرفتن و هنگام دیدار از آن بنای، نعمان دستور می دهد که او را از بالای کاخ بزیرافکنند، در پاسخ به چشمان پرسشگر بینندگان این سرنوشت نامردمی و دژخیم رفتاری، می گوید: «سنمار، که توانمند بنا سازی چنین کاخ سر بلندی است، جز این جزایی را نمی توان او را داشت، چرا که، او توانا خواهد بود به پرپایی کاخی همانند و یا با شکوه تر، برای دیگری؟!»

دهخدای فرزانه، نادره دوران، پاداش "سنمار" به مصدق دادن را از سوی آن کسانی می خواند، که هر چند دارندهی شناسنامه ی "ایرانی" و در این سرزمین به خشت افتاده اند، ولی اجراگر "پیر استعمار" انگلیس و یا دیگر قدرتهای تاراجگر جهانی، بوده و هستند، و زندان و تبعید و ناسزاگویی به او را، برخاسته از کار رفتاری آنان می شناسد.

پادافره دهی هایی چنین به "مصدق" و یاران او، که حتی پاره‌ای تیر باران و یا دشنه آجین شدند، از سوی به "قدرت" رسیدگان دیروزی و امروزی بوده و می‌باشد، که کار ویژه آنان رسیدن به قدرت و نگه داشتن آن، در پناه قدرتهای تالانگر جهانی بوده و منابع کشور را به سود خود و اردوگاههای "قدرت"، به تاراج گرفته‌اند.

علی اکبر دهخدا "سزای سنمار" به "مصدق" دادن را، در پی کودتای "انگلیس - آمریکا" ی ۲۸ مرداد، از سوی بر سر "قدرت" آمدگان میخواند و همه آن کسانی که در آن رخداد شوم دستی آلوده به خیانت داشتند، چراکه، آن "پیر فرزانه" کاخ سر بلند مبارزه با "استعمار" در شرق را پای نهاد و با "ملی کردن صنعت نفت" در سراسر ایران "خورشید بریتانیا" را که تا آنگاه غروبی نمی‌شناخت، به "بام غروب" نشایند.

چنین سزایی به مصدق و یاران او، به زندان - شکنجه - اعدام و کارد آجین و... کردن و هرزه درایی، گویی و نویسی از سوی وابستگان اردوگاههای چپاولگر جهانی، از پی کودتای ۲۸ مرداد تاکنون بوده و این "حکایت"، شوم، همچنان باقی است. آنچه که بهره‌ی آزادگان و چهره‌هایی چون "علی اکبر دهخدا" نیز می‌گردد، از جمله از سوی شاه و گماشته‌گانی چون "حسین آزموده"، که یکی از آن موردها، هنگام زیرو رو کردن خانه‌ی اوست و پشت ولای کتابها را کاویدن تا بیابند که آیا، حسین فاطمی در آنجا پنهان نگرفته است؟!

روشکارهایی زشت از سوی بر قدرت نشستگان دوران "استبداد شاهی" و چند بار شوم آور تر "استبداد اسلامی"، بهره‌ پاداشی بوده به "مصدق"، نیز به یاران او، به درجه‌هایی گوناگون! بنابر خواست و یا در سویی سود جهان "استعمار"، و دگردیس شده‌ی آن "امپریالیسم" چه سرمایه‌داری آزاد و نماد آن «آمریکا» باشد و چه «سرمایه داری دولتی» که نمود خود را در «بود» شوروی می‌یافت و یا بمانند اینگونه گونه سامانه‌های «قدرت» که خود را نمایان میدارند.

کودتای ۲۸ مرداد را بایست سنگ بنای چنین پاداشی دانست از آن

روی که «ملی شدن صنعت نفت ایران» تیر چرخ چرخش ضداستعماری و ضد تالانگری بشمار می‌آمد، به زیان قدرتهای چپاولگر جهانی، در سود شرق به تاراج گرفته شده. آتش افروز و معمار چنین مبارزه‌ای راهم، "مصدق" می‌شناختند، که «ملی شدن» را پرچم بر افراشته‌ای نموده تا «ملت» پیرامون آن گرد آید و به جریان اندازد اجرای خواست تاریخی خود را، مبنی بر "رهایی" از چنگال بیگانگان و گماشته‌گان آنان! رهایی و ناوابستگی به جهان تارجر، که با خود آورنده دیگرنارسایی‌هایی اجتماعی می‌باشد، همچون نبود "آزادی" و به هیچ گرفتن دادگریهای گسترش گرفته در همه‌ی پهنه‌هاست، از سوی «خودگامه» ای که، دست قدرت و قدرتهای چیره‌ی جهان رابه پشت خود دارد. بنابرخواست آنها بر اریکه «قدرت» گمارده شده و «بودش» به سود و سودای آنها بستگی می‌گیرد. شاید بتوان گفت، که «مصدق» خود، پیش از هر کس و روشن‌تر از هر روشن‌بینی، به پاداش خود، سخن رانده‌است در دادگاه نظامی به اینکه: «... تنها گناه و گناه بزرگ من این است که صنعت نفت ایران را ملی کردم و بساط استعمار و اعمال نفوذ سیاسی واقتصادی عظیم‌ترین امپراطوری جهان را از این مملکت بر چیدم...»!

اگر پادشاه و زندان و تا پایان در «تبعید» سرنوشت او می‌شود و... ولی در مورد «حسین فاطمی» تیر باران شدن است، که از زبان مصدق: «... شادروان دکتر حسین فاطمی یک تقصیرداشت و آن پیشنهادی بود که در یکی از جلسات جبهه ملی برای ملی شدن صنعت نفت کرده بود و به جزای خود هم رسید» و در جایی دیگر اینکه: «... در جلسه‌ای که در خانه آقای نریمان تشکیل گردید دکتر فاطمی پیشنهاد خود را نمود و مورد موافقت حضار در جلسه قرار گرفت و آنرا امضاء نمودند. افراد چپ با این پیشنهاد مخالف بودند چونکه ملی شدن صنعت نفت را در سراسر کشور مخالف با منافع دولت اتحاد جماهیر شوروی می‌دانستند ولی بعد از مدتی مخالفت دیدند اکثریت قریب به اتفاق ملت ایران با ملی شدن صنعت نفت در

سراسر کشور موافقند و از آن دفاع می‌کنند دست از مخالفت کشیدند و سکوت اختیار نمودند!

ادامه سخنان اودر باره چرایی و تاریخ این رویداد، از «سه بند» سخن دارد که در کمیسیون مخصوص نفت مجلس شورای ملی «بنام سعادت ملت ایران و بمنظور کمک به تأمین صلح جهانی امضاء کنندگان»، در ۲۶ اسفند ۱۳۲۹ مورد پذیرش قرار می‌دهند به اینکه: «صنعت نفت ایران در تمام مناطق کشور بدون استثناء ملی اعلام شود، یعنی تمام عملیات اکتشاف، استخراج و بهره‌برداری در دست دولت ایران قرار گیرد، و باز یاد آوری دارد که: «ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور ابتکار دکتر حسین فاطمی» بوده است. از زبان او در بیان دیدگاه روشن «استقلال»، در زندگی سیاسی خود اینکه: «... نه فقط با سیاست انگلیس بلکه با هر دولتی که می‌خواست کاری بر خلاف مصالح مردم بکند مخالفت کرده‌ام. من اول کسی بودم که در تبریز با مخالفت شدید قونسل شوروی قرار داد» ایران، اتحاد جماهیر شوروی را در خصوص فسخ کاپی تولسیون اجرا کردم، من با پیشنهاد «گافتارادزه» راجع به امتیاز نفت شمال مخالفت نمودم و در همان مجلس قانون تحریم امتیاز را بتصویب رسانیدم. من باتقاضای سادچیکف که می‌خواست شیلات بحر خزر کماکان در دست عمال شوروی بماند تا بعد قراردادی در این باره تنظیم شود موافقت ننمودم و روزی که قرارداد به آخر رسید بهره‌برداری از شیلات ملی گردید. من با پیشنهاد اصل چهار که موادی مخاف استقلال ایران در آن درج شده بود موافقت ننمودم تا پیشنهاد را تصحیح کردند و بعداً امضاء نمودم...! او در ادامه ی این درستی‌ها، در جای جای نوشته‌های خود، از جمله در دادگاه و پاسخ به گفته و نوشته‌های «محمد رضا شاه»، بسیار روشن فاشگویی دارد که: «سلسله پهلوی مخلوق سیاست انگلیس» بوده است، بر می‌شمرده و بوده‌هایی خدشه ناپذیری را، در چرایی دوکودتای «سوم اسفند» ۱۲۹۹ و «۲۸ مرداد» ۱۳۳۲ را، تا چرخش چپا و منافع ایران، به سود چپا و لگران بیگانه، به زیان ملت

ایران، و با دست و فرمان خودگامان وابسته، به گردش در آید! روشکار او در سوئیۀ کوتاه کردن دست «استعمارگران»، بگونه شایسته‌ای از یک سیاستمدار پرهیخته و دلیر بخردمند بی‌همتایی است، که بهنگام‌های تاریخی نهایت بهره‌وری را دارد: «... تا وقتی که کافتارادزه به ایران نیامده بود و پیشنهاد امتیاز نفت شمال رانداده بودند نتوانستیم در مجلس حتی یک کلام از قرار داد ۱۹۳۳ صحبت کنم و بعنوان مخالفت با پیشنهاد او بود که پرده از روی آن برداشتم و باز برای اینکه بتوانم روزی آنرا از بین ببریم و مقدمات آزادی و استقلال ایران را فراهم کنیم طرح تحریم امتیاز نفت رادر یکی از جلسات دیگر مجلس دادم و جدیت کردم»، که علیرغم هوچی‌گریهای «حزب توده» به انجام می‌رساند و در مجلس پسین، با رهنمودهای خردمندانۀ‌اش، نمایندگان دوره پانزدهم، مردم را از زیانهای وارد شده آگاه و زمینه‌سازیهای بایسته‌ای را دنبال می‌کنند، تا اینکه در ۲۹ اسفند ۱۳۳۹، و در پناه همه جانبه‌ای از سوی «ملت» می‌تواند «صنعت نفت در سراسر کشور» را ملی نماید!

نیز در بهمن ماه ۱۳۳۱ که نمایندگان «شوروی» خواستار تمدید «شیلات» به دست دولت شوروی می‌شوند تا پیمان نامۀ‌ای در آینده بسته شود، او پاسخ می‌دهد که چگونه: «دولتی که امتیاز نفت جنوب را قبل از انقضای مدت ملی کرد و کارمندان انگلیسی شرکت نفت را از ایران خارج نمود، می‌تواند قرارداد شیلات را تمدید کند، و در دست دولت شوروی نهد؟! پاسخ پرسش او از سفیر شوروی، پوزش خواهی و پذیرش درستی سخن او را باخود داشت، و در پی آن "ملی شدن شیلات" را به همراه آورد، ولی: «... بهمین جهت هم بود که دولت شوروی از تحویل طلای ایران» به دولت او سرباز می‌زند اما، چندی بعد به دولت کودتای "آمریکا - انگلیس"، سپهبد فضل‌الله می‌دهد!

این کار هنگامی است که موج تیر بارانها در میدان... و بر چوبه ی "اعدام اوج خود را می‌پیماید و زندانها هر روز پرتراز روز پیش می‌گردد، که وابستگان "حزب توده" از آن جمله‌اند و "خسرو روزبه" هم، آنانی

که تلاش گسترده داشتند به انجام خواسته‌های تالانگرانه‌ی " سرمایه داری دولتی شوروی" در ایران؟!

بر این است که: "... برای من و کسانی مثل من بیگانه بیگانه است، در هر مرام و مسلکی که باشد، ولی چه می‌توان کرد که هر دسته از عمال بیگانه می‌خواهند ارباب خود را به این مملکت مسلط کنند و کسانی مثل من را" از بین ببرند و جایی آنرا از جمله ؛ «... بارقه‌ی مشیت یزدانی در دل آیزنهاور رئیس جمهوری " آمریکا که می‌درخشد را یاد می‌کند و بر می‌شمرد پی آمدهای آنرا تا اینکه بتواند " آزادی یک ملتی را با ۴۰٪ از سهام کنسرسیوم " بدست آورد دراین سودای زشت. روشن سازاست که ؛ " دولت آمریکامدافع آزادی و استقلال ایران نبود" و پوچ بهم بافیده‌هایی بود " جلوگیری از کمونیسم"، برای پوشش زشتکاریهای خود! چون گذشته که آورده شد "گناه" خود را در " ملی " کردن نفت و راهکاری که " استقلال و آزادی " پای گیرد و بر قراری دادگریهای اجتماعی در همه‌ی پهنه‌ها بوجود آید، می‌داند و اینکه؛ "... در زمان تصدی من شاهنشاه مثل یک پادشاه مشروطه در این مملکت سلطنت می‌کردند دراین مدت بنابه اطلاعات من سوءاستفاده‌ای نفرمودند" و می‌افزاید که "بین شاهنشاه و من اختلاف شخصی نبود که از تقصیراتم در گذرند و برای اینکه تصور نفرمایند پس از محکومیت در خواست عفو می‌کنم بمحض اینکه نامه وزیر دربار در دادگاه قرائت شد نسبت به این عفو اظهار تنفر کردم!" از "انقلاب" ناکام مشروطه سخن دارد و چرایی بر پایی آن و جان بازی میهن پرستانی که آن نهال را بر پا داشتند و سپس به دست و خواست قدرتها و افراد بیگانه و بومی " که به کژراهه کشیده می‌شود. نیز، از اینکه در آن روزگار تیره و شوم زای بوجود آمده، آزادگان را زیر چه نام‌هایی سرکوب می‌کردند و چرا سرنوشت زندان، شکنجه و گاه اعدام بهره‌ی آنان بود. بر این است که؛ " هرکس دم‌آزادی و استقلال میزد چون مخالف استعمار بود عمال بیگانه او را افراطی قلمداد و متهم می‌کردند بمرام کمونیستی و غیرااین هم راهی برای اینکه

عمال استعمار بتوانند وظائف خود را انجام دهند" نبود.

سپس بیان میدارد که راهکار "ملی شدن نفت" چون به دستبردهای آنان پایان میداد و باز دارنده چپاولگریهای "دول استعمار"ی می شد، لذا کودتای ۲۸ مرداد را بپا داشتند و فداکاری "ملت ایران برای ملی شدن صنعت نفت" را هم به هیچ گرفتند. براین شدند تا او را از ادامه کار، با انجام کودتا، بازدارند، چه قدرتهای استعماری که مستقیم در واژگونی دولت او دست داشتند، و چه دیگر و دیگری که با سکوت خود، به آن خواست زشت و نامردمی یاری رساندند!

بیان گری روشنی دارد در همه ی گاهیایی که پروای نوشتن و سخن گفتن یافته است، چه در دادگاه و چه در دیگر جاها به اینکه "مبارزه ای که ملت ایران نمود از نظر تحصیل پول نبود بلکه برای بدست آوردن آزادی و استقلال تام بود و نظریه ای که حل مسأله نفت با شرکت انگلیس مخالف عقیده ی ملت ایران و آزادیخواهان بود که سالها ابراز شده بود از شخص من ساخته نبود که باز پای شرکت نفت رادر معادن ایران باز کنم و افکار عمومی کشور راندایده بگیرم". سپس ادامه می دهد به گشودن گره ی کارآنانی را که راه حل "نفت" را در پیشنهادات "هندرسن" و یا بانک "بین المللی" دانسته اند، که گشودن گره ی بینش توده ایی هم می تواند باشد، که هنوز "راه حل" را در رهبری "انقلابی" می خوانند به دست "حزب توده" و رهنمودهای پوچ بهم بافته گذشته خود؟! گره ی آنگونه ای که، شاه نیز در سخنان خود آشکار دارد در راه حل های پیشنهادی "هندرسن" بانک بین الملل و دیگر راه حل های "استعمار پسند" و همواره بر اینگونه پیشنهادات تأیید دارند، تا آشکار و پنهان به مصدق تاختن برند، که مورد شاه، توجیه خیانت خود به ملت ایران را در بر دارد.

پاسخ به اینگونه سخنان شاه می گوید: "چه بسیار از دول که در آمدی از نفت ندارند ولی از آزادی و استقلال و یک زندگی شرافتمندانه برخوردارند" و افزودن که: "پذیرفتن اصل ملی شدن صنعت نفت و بهره برداری شرکت انگلیس از معادن نفت دو موضوعی

است متضاد که غیر از شخص شاهنشاه هیچ فردی قادر نیست آن دو را با هم جمع کند!" به شاه و دارندگان چنین بینش هایی می فهماند که اگر پذیرش این پیشنهادات بایسته می گردید، که چرخش چرخ می بود بر پاشنه ی کهنه ی پیش از " ملی شدن نفت " و دوران رزم آرا... را باز خاطرشدن و افزودن؛ " قرار داد ۵۰ - ۵۰ و بالاتر از آن ۲۵ - ۷۵ که شاهنشاه آنرا بزرگترین خدمتی میدانند که به مملکت فرموده اند ارزشی ندارد " چرا که دولت ملی در بهره برداری دستی نداشت و " کماکان دولت و ملت هردو تحت استیلای خارجی " باقی بودند و بر شمردن تضاد گویی های شاه و ادعاهای ی پوچ او رابه اینکه؛ "... چنانچه شاهنشاه با قانون ملی شدن صنعت نفت موافق بودند هرگز با تصمیمات جلسه ی پایگاه آلپ راجع به کودتا و سقوط من موافقت نمی فرمودند و می گذاشتند چندی من سرکار بمانم تا ملت رنج دیده ایران بجای ۵۰ - ۵۰ عواید ساختگی به ۱۰۰ - ۱۰۰ عواید حقیقی " دست یابد! پیر بسته به زنجیر، دلیرانه و در جای جای سخنان خود می رساند که برومیوه ی ۲۹ اسفند، با ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران، ادامه ی چه راهی بوده که آزادگان در " ایران زمین " در سر پرورده داشتند. آنچه با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و ادامه آن در دوران، خودگامگی " ی پهلوی اول و موردهایی چون تمدید قرارداد نفت، زیر نام قرار داد ۱۹۳۳، باز دارند " ی آن آرمانها و چرخش گرفتن چرخ وابستگی ایران به " استعمار انگلیس " گردیدن و استقلال و آزادی بازیچه ی خودگامگی شدن و دادگریهای اجتماعی نیز، که به هیچ گرفته می شود.

نمایندن که، با آمدن " کافتارادزه " به ایران برای دست یابی به نفت شمال، هوچی گریهای حزب توده و نویسندگان و بینش پردازان آن سازمان آغاز و یورش به مصدق را بر می گزینند، چرا که امتیاز یاد شده را همچون امتیاز نفت جنوب به زیان " استقلال " ایران می خواند و سنگ اندازی در راه دیگر خواسته های " تاریخی - اجتماعی " ایرانیان، اینکه او نه تنها باز دارنده ی آن امتیازدهی می گردد، که

بگونه‌ای تخت پرشی به سوی " ملی کردن نفت " در سراسر کشور می‌سازد و ملی کردن " شیلات " را هم امکان ساز و در ادامه ی کار رفتارهای خود، پاره می‌کند هر آنچه " بندی " را باشد به دست و پای " آزادی - استقلال و دادگریهای اجتماعی " ، که پسند ملت ایران می‌بود و هست!

دریغ و درد، که در این دوران نه تنها احسان طبری ها می‌نوشتند که "... بهمان ترتیب که مابرای انگلیستان در ایران منافع قائلیم و بر علیه این منافع صحبتی نمی‌کنیم باید معترف باشیم که دولت شوروی هم از لحاظ امنیت خود در ایران منافع جدی داردو..." ادامه‌ی این درهم برهم نویسی‌ها به هرزه درایی گراییدن، که خلیل ملکی هم درشت‌گویی دارد و هم زبانی با دیگر نویسندگان " توده " ای از جمله در رهبر شماره ۴۲۳ به اینکه؛ " اگر ایران حریم امنیت شوروی یا هندوستان یا ترکیه و افغان باشد آیا به امنیت و استقلال ما صدمه می‌رسد و آیا آنرا تضمین " می‌کند و در پی این فرو هشته نویسی‌ها و به مصدق یورش آوریها، از امتیاز نفت شمال، همچون جنوب، به شوروی واگذار کردن، دفاع می‌کند!؟

البته، ملکی باگذشت زمان و با پی‌بری به ماهیت رهبری حزب توده و شوروی، سرنوشت سیاسی دیگری گزین دارد، ولی نمی‌توان از یاد برد دفاع از " دولت شوروی " را و توجیه کردن که " شوروی " نمی‌تواند ماهیت یک کشور استعماری " داشته باشد را و روی آوردن به نوشتن همان بینش پردازیهای " حزب توده "، و بمانند هموندان خود " احسان طبری "، به یورش آوری به مصدق.

سخن از « ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور » است و روز خجسته ی ۲۹ اسفند به پیشنهادی حسین فاطمی و با یاری همه جانبه ی ملت ایران که به

سامان می‌گیرد، با آورده‌ای از علی اکبر دهخدا و فرازهایی از مصدق، و انگیزه‌ی گزین آن در سرنوشت و اهمیت " تاریخی - اجتماعی " آن، در زندگی ی سیاسی ایران، که مورد فراگشایی قرار

می‌گیرد. اهمیتی آنچنانی که از آن پس، "ملت ایران" پای درگذرگاهی دیگر می‌نهد و گره‌گاه تاریخی بشمار می‌آید آن روز، هر چند با کودتای ۲۸ مرداد، دشمن، در پوش‌های گوناگون، راه می‌بندد به آنچه درون مایهٔ این «انجام تاریخی» به بر و میوهٔ شیرین خود بنشینند. درون مایهٔ آن روز تاریخی، به پای گرفتن "آزادی - استقلال و دادگریهای اجتماعی"، که چون "امیدی" در دل سختی کشیده‌ی ملت ایران، زنده باقی مانده است و تلاش به آن دارد، که خواستی است "ملی مردمی"! اما، و بنابر سخن مصدق، اگر چه با کودتای ۲۸ مرداد راه به آن "امید" و "خواست" بستند، اینکه؛ "... قبل از ملی شدن صنعت نفت دولت از این امتیاز در حدود شانزده میلیون لیره در سال استفاده می‌نمود و اکنون در آمد دولت به پنجاه میلیون لیره بالغ شده است و رفتار شرکت هم با اتباع ایران مثل رفتاری بود که یک انسان با حیوانی بکند و اکنون فرق کرده است و مثل سابق نیست"، آنچه راکه "شاه" و دیگران در کودتا شرکت داشته، خواسته یا ناخواسته، نفهمیدند!؟

رخده‌ی رویدادی که اگر با کودتای ۲۸ مرداد روند آن، با خواست "آمریکا - انگلیس" و سکوت "شوروی" باز دارنده نمی‌شد و همراهی خیانتکارانهٔ آیه‌الله‌هایی چون "بهبهانی - کاشانی و..." در کار نبود و پیروان آنها که حال بر سر قدرت نشسته‌اند، و نیز یزن بهادرهایی چون "شعبان جعفری" و سیل دلارهای کار ساز بوده، نبود، ایران در جهان جایگاهی دیگر داشت. چه توان کرد، در برابر خیانتکاران "بومی"، در پوشش‌هایی چون "شاه - آیه‌الله" و پیرامونیان آنها و دلارهای پخش شده میان معرکه‌گیران سگ از چنبر گذر، وزاغه نشینانی که فقر آنها را به همه کاری بر می‌انگیزاند، بی آنکه بدانند با سرنوشت خود بازی گرفته شده‌اند و کار رفتاری بهم گره خورده شده‌ی آن، شوم آوری را برای ایرانیان!؟

چهرهٔ سزاوار برای "ملت ایران" بخود نگرفتن، آنچه راکه با انجام اندیشه‌ی "ملی شدن نفت"، امید به آن می‌رفت، و به شن نشست کشتی آن "امید" بدست خیانتکارانی، که پاره‌ای از آنها بوجود

آوردگان بینش "استبداد" چیره‌ی کنونی می‌باشند، شوم‌زای تر از "استبداد" پیشین" را پیروان آنان‌اند، بر کرسی قدرت دست یافته! دست آوردی ژرف‌گونه باهدفمندی آنچنانی که می‌توانست پایان بخش به سیه‌روزی شود، که ملت ایران، بیش از دوران پیش، در دوران "استبداد اسلامی" با آن سروکار دارد. آنچه راکه می‌توانست نه تنها سرنوشت "ملت ایران" را دگرگون ساز باشد، که به یقین خاورمیانه و حتی آموزاننده و یاری دهنده‌ی همه ملت‌هایی باشد، که "استقلال و آزادی" آنها بازیچه‌ی تالانگران جهانی واردک‌های دست‌آموز آنانند، به برپایی راهی سزاوار از زندگی شرافتمندانه‌ایکه انسانها خواستارند!

آنگونه دست آوردهایی را، که بسیاری که حتی خود را از هواداران "نهضت ملی" دانسته بوده و هستند، ژرفایی آنرا نشناخته و ناآگاه بودند از بنیاد و گستره‌ی هدفمندی راکه "ملی شدن نفت" می‌توانست ببارآورد، با بخرد مردی "مصدق" و یارانی چون "حسین فاطمی" که به آن کار سترک مبادرت کردند.

بی‌جهت نیست که هنوز که هنوز است، ناآگاهانی، از سرب‌بی‌خردی و یا در بینش‌های "استعمار" پسند گرفتار آمده، به مصدق "خرده می‌گیرند و راه حل "نفت" را در پیشنهادات "هندرسن - بانک بین الملل و..." از یک سوی و یا دیگر سوی به راه حل "حزب توده" دیده گشوده دارند، که نمونه‌هایی چند از اینگونه کسان را، در نوشته‌های چند شماره‌ای "مهرگان"، می‌توان دید!

پاسخ چنین نویسنده‌گان، چه در گذشته از زبان قلمی مصدق و حال به این دارد که؛ "تغییر" «گریدی» سفیر آمریکا در ایران که شخص بی‌نظر و بی‌طرفی بود و انتصاب هندرسن، مأمور سابق آمریکا در هندوستان بجای او که در انجام وظیفه بی‌نظر نبود یکی از نتایج مهم این کنفرانس بشمار می‌آید و آیدن در این کتاب همه جا از او قدردانی کرده و مخصوصاً در یکی از خاطرات اینطور اظهار نظر کرده است: «روابط انگلیس و آمریکا بواسطه نمایندگی هندرسن در ایران

روز بروز بهتر میشد و او شخصی لایق بود که اجازه نداد هیچوقت مصدق از اختلافات بین آمریکا و انگلیس کمترین استفاده‌ای بکند. از او کمال تشکر داریم. چنانچه هندرسن در ایران نبود قرار داد ۱۹۵۴ اینبار نفت طبق نظریات ما تمام نمی‌شد!

داده‌ی تاریخی را مصدق از کتاب خاطرات ایدن آورده که بخش گسترده‌ای از آن به ایران و ملی شدن نفت و... پرداخته است و از جمله اینکه: "روزی که من متصدی وزارت امور خارجه شدم آبادان از دست رفته بود" و در ادامه آن از دست دهی "نفوذ ما در خاورمیانه" سخن دارد و روی به تنزل و اشاره به خیزشهایی در سرزمینهایی چون مصر و بسیار دیگر بوده‌هایی نگران ساز، برای "استعمار انگلیس"، در پی بر سرکار آمدن "مصدق" تا به آنجا که از رویداد شوم کودتا؛ "... خبر سقوط مصدق وقتی بمن رسید که در کشتی و در بحر مدیترانه بودم و دوره نقاهتم را با خانم و پسرم در آنجا میگذرانیدم و در آن شب خواب راحتی کردم!؟

مورد بانک بین الملل نیز از زبان آن خردمند اینکه: "... عدم موافقت من با پیشنهاد بانک بین المللی از این جهت بود که بانک میخواست از روی خدعه و تزویر سندی از دولت ایران در نفع شرکت سابق تحصیل و ملی شدن صنعت نفت را که دولت انگلیس از طرف خود و شرکت صاحب امتیاز شناخته بود بی اثر کند، و در پی نوشته و گفته هایش، بر شماری دارد به چند و چون "خدعه و تزویر"های نمایندگان بانک و یاد آور است که: "... به نمایندگان بانک گفتم مرا بخیر تو امید نیست شمرسان" و آشکارا بر مینمایاند که نمایندگان بانک؛ "... برای این نیامده بودند که از راه خیر خواهی رفع یک اختلاف کنند. آنچه را که در پی کودتا، روشن و بی ابهام، ایرانیان دیدند که نمایندگان برگزار کننده ی قرار داد "کنرسیوم" همین نمایندگان بانک بودند با همیاری سفیرهایی چون "هندرسن"، که در کودتا شرکت می‌جویند!

۲۹ اسفند و پاداش سنمار؟! - ۲

با چشم پوشی از تکیه کردن به واہی نویسی آنان کہ پیشنہادات "استعمار خواهانہ ی" ہندرسن - بانک بین المللی و... را چارہ گر می خوانند، آورده شدہ در شمارہ هایی از "مہرگان"، و بر این اند، کہ اگر چنین پیشنہاد هایی را مصدق می پذیرفت، و نیز روی بہ ہمہ پرسی نمی آورد...، کودتا رخ نمی داد و...؟!، کہ در بخش پیشین، با تکیہ بہ گفتہ و نوشتہ های "مصدق" اشارہ هایی بہ آنها شد، دیگر ادامہ ی آن بایستگی ندارد. اما، نیست گونه تر نوشتہ ی یکی از پیروان امتیاز "نفت شمال" را بہ شوروی دادن می باشد، نمایندہ ی بینش حزب تودہ کہ براین شدند، تا در پناہ "ارتش اشغالگر سرخ"، نمایش های خیابانی بپا دارند و با کار رفنارهایی چنین، بتوانند خواست نمایندہ ی استعمار دیگری را، ہنگام ورود "کافتارادزہ" بہ ایران، بہ اجرا در آورند. او می نویسد: "... برای بہ انجام رساندن آن یک نیروی دموکرات انقلابی لازم بود کہ با قاطعیت توطئہ های

قدرتهای استعماری و استبدادی و ارتجاعی را خنثی کند و توده‌ها را به حمایت خود در صحنه نبرد نگاه دارد. اتفاقاً این نیرو در آن زمان وجود داشت و آن حزب توده ایران بود. اما این حزب نیرومند توده‌ای نیز بجای رهبری دنبال‌رو در پیش گرفت و بعلت اینکه در سر بزنگاه زمام امور خود را در دست در اختیار رهبری مصدق نهاد و گوش بفرمان او نشست در بی عملی مطلق زمین گیر شده؟! سپس می‌افزاید که: "در بهت و شگفتی همگانی فاجعه بوقوع پیوست."؟!

خواننده بنابر آنچه تاکنون نوشته شده است، اهتمام دارد به شناخت از این نویسندگان، بویژه اینکه، هریک از "ظن" خود، پیشنهادات نمایندگان استعماری و خواست آن "قدرتها" را به دیده گرفتن، "یارنفت" شده‌اند، و بی خبر از "درون مایه ی" خواستی که پسند "ملت ایران" باشد، به بر آوردنده شدن "استقلال - آزادی و دادگریهای..."، که جنبش دنبال داشت! تکیه به سخنان "مصدق" که از زیر چشم گذشت بمناسبت‌های گوناگونی که هدفمندی "ملی شدن" را یاد آور بود، بویژه در دادگاه و پاسخ به "شاه"، نیز بنابر آنچه را که سران "حزب توده" در لفافه "و یا آشکار" انتقاد از خود" داشته‌اند در نادرستی رفتارهای سیاسی شان در دورانهای گوناگون، بویژه زمان مصدق و مورد نفت از یک سوی، و از دیگر سوی، با شناخت از دوره‌ای که نویسنده از آن سخن رانده است، بمانند نماینده‌ای از مرده ریگ آن حزب، آنگاه بیشتر پی بری بوجود می‌آید از خام گفته‌ها و واهی نوشته‌های اینگونه "دموکرات انقلابی" های توده‌ای هنوز برجای مانده؟!

مسخره نوشته‌هایی از این دست که "حزب نیرومند توده" بتواند توده‌ها را به دست آوردی ممکن در برابر "استبداد - استعمار - ارتجاع" یاری رساند و نفت و سرنوشت آنرا با "قاطعیت" آنگونه "انقلابی" و صد البته "دموکرات"، به سود مردم ایران به سامان رساند، تا در بهت و شگفتی همگانی فاجعه "ای رخ داده، رخ ندهد؟! گویی، نویسنده‌ی "...متکی به یک جنبش انقلابی توده‌ای" ی

اینگونه‌ای، از سر سختی "تاریخ" پندنگرفته و نیاموخته است و رسوایی‌های "حزب توده" و اردوگاه جهانی از آن پیروی داشته، شوروی، و رفتار تالانگرایانه ی قدرت "سرمایه داری دولتی اش، که جانشین دوران استعماری "تزار" می بود به او اندرز دهنده نبوده است، که هنوز اینگونه بیهوده گویی می کند؟! پندنگرفتن از زبان تاریخ، به هم خوابگی‌های میان استعمار "انگلیس - روسیه" ی در پیش و پس از انقلاب "اکتبر"، که همواره دنبال شددر "چنگال چپاول" به منابع ملت‌های زیر ستم، از جمله ایران، بویژه در رابطه با "نفت" و در برابر دولت "ملی مردمی" ی مصدق همسویی برگزیدن!

فراموش کردن و اینگونه رسوا قلم زدنهایی، رسواتر از استادان خود چون "رادمنش - کامبخش - کیانوری و..." در دوران پس از جنگ جهانی دوم، با ورود کافتارادزه به ایران و پس از آن، و بپا داری نمایشهای خیابانی در پناه ارتش اشغالگر سرخ، بیش‌رمانه نویسیهای «احسان طبری» ها که ایران را «حریم انگلیس - شوروی» می خواندند و...؟!

به فراموش سپردن کوششهایی در چپاول نفت و توجیه زشتکاری وابستگی به قدرتی خون ریز و چپاولگر دوران استالین و پس از آن در درون و برون از آن سرزمین، نیز همسویی با "شرکت سابق نفت" زیر نام مبارزه با "جبهه‌ی فاشیست" و روزی خور آن، در «دستگاه استعماری» شدن را، در همکاری با «مصطفی فاتح» و ارگان مشترک داشتن را، دنبال داشتن، نشانه گر بی شرمی بی اندازه ایست که در وجود اینگونه کسان وجود دارد.

آنانی که نوچه‌های «بقراطی - قاسمی - طبری و...» بودند، در بپاداری نشستهایی با مهره‌های استعماری انگلیس و در پیروی از دستورات قدرت «استعماری» شوروی استالینی، در مرکزگاههایی چون «هتل ریتس»، و زیر نام تدارک «جبهه ی ضد دیکتاتوری»، به همکاری با روزنامه نگاران رسوائی چون «سید ضیاءالدین طباطبائی - محمد باقر حجازی» و دیگر نوچه‌های «سید ضیاء» گرد آمده،

می‌بایست فرموش کار هم باشند!

بی‌مرزی شرم‌نداری و پروئی نویسنده‌ی «توده‌ای» که در نشریه «مهرگان»، سال سوم شماره ۲، تابستان ۱۳۷۳، قلم زده‌است، می‌رساند سست و فروهشته نویسی بیشتری را، از آنچه، آن دو پی نوشته‌اند، که «راه حل» نفت را، در پیشنهادات هندرسن - بانک بین المللی و... خوانده‌اند.

نویسنده‌ی که در نوشته‌ی خود، فراموش می‌کند رفتار رهبران و کار ویژه‌ی «حزب توده» را، در دوران پیش از ۲۹ اسفند تا این روز، که «ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران» با پشتیبانی یکپارچه «ملت ایران» به چرخش درآمد، که مخالفت کامل داشتند. آنچه بنابر ساختار «سیاسی» ی حزب، با «ملی شدن» ادامه‌ی ستیز داشت و با به چرخش در آمدن آن خواست که پرچم نوید دهنده‌ی «استقلال - آزادی و دادگریهای بنیادین اجتماعی» بود، سر ناسازگاری نشان می‌داد. با ایادی «استعمار انگلیس»، در همسوئی با خواست «سرمایه داری دولتی شوروی» همگامی داشت، به سنگ اندازی در راه خواستی «تاریخی - اجتماعی»، که نهضت ملی به رهبری «مصدق» و بگونه‌ای ریشه‌ای، در آن پای نهاده بود! نوچه نویسنده‌ی توده‌ای آن روزی و بنماینده‌ی «دموکرات انقلابی ی توده» ای امروزی قلم زن، فراموش می‌کند که «حزب» او در برابر «ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران»، بیش از «ده شعار»، بباور خود، «انقلابی» می‌سازد، در برابر آنچه راکه به «تیر چرخ چرخش» مبارزه‌ی بی‌امان ضد استعماری درآمده بود! تیر چرخ مبارزه و پرچمی که زیر پر و بال خود، همه‌ی لایه‌های اجتماعی را گرد می‌آورد و زبان خواست «ملت» می‌گردد، به پروازی در سویی رهائی بخش از چنگال استعمارگران و، انجام‌گیری سامانه‌ای، مردمی باور!

رنگ بازی رسواگریانه‌ی «شعارهای دهگانه» ای که دم به دم خود را می‌نمایند در برابر آن «پرچم» رهائی آور بنیادین «ملی شدن» در سراسر کشور، و اداره‌ی آن بدست توانای ملت ایران. بی‌رنگی ی

آشکار شده ی «شعار» های توده ای چون: «بطلان قرار نفت جنوب...» و حقه کردن خام گفتارهای «رادمنش - رزم آرا» هائی، در مخالفت با «ملی شدن» صنعت نفت» به اینکه «ایرانی عرضه ی سوزن سازی و یا لوله‌نگ ساختن ندارد، چطور می‌تواند نفت را اداره کند؟» آنچه که در دوران طلائی دولت «ملی مردمی» مصدق، کارشناسان و کارگران ایران به اثبات رسانیدند اینگونه بیهوده و واهی سخنان را، و در پی کودتا، نمایندگان «امریکا - انگلیس» هم، ناگزیر به ابراز کردن داشتند که صنایع نفت، به دست ایرانیان، در نهایت مهارت و کاردانی اداره شده بود.

به یقین، این نویسنده ی توده ای فراموش نباید کرده باشد هرزه درایی‌های «حزب دموکرات و انقلابی» خوانده ی خود را، حتی تا روزهای کودتای ۲۸ مرداد به مصدق و همراهان او، جای گرفته در سراسر روزنامه - هفته نامه و ارگانهای آن حزب، که نگارنده به پاره‌ای از آنها در کتاب «ملی شدن نفت در سراسر ایران» اشاره و به اندازه مورد فراگشایی قرار داده است، راهکارهای استعمار پسندانه ی آن حزب را، در کنار دیگر کار رفتاریهای سیاسی همانند استعمار پسند، در برابر دولت مصدق و نیروهای «استقلال - آزادی و دادگری‌های اجتماعی» خواه نهضت ملی «که قرار داشت!

به یقین، نویسنده ی توده ای نباید فراموش کرده باشد، که از پیروی «حزب توده» ای سخن می‌راند، که کورکورانه از «اردوگاه» دولت شوروی استالینی را دنبال داشت و در باورمندی «پرولتر یزه» خواندن «شوروی» ی زیر فرمان «ژوزف استالین» بسر بردن، که او را «انقلابی کبیر» میخواندند و همانندان خود را انسانهایی از «سرشت ویژه» ای بهره‌مند بودن، می‌دانستند. سرشت ویژه‌گی برای کسانی و برآمده از زشت کرداری و رفتاری خون ریزانه، در دوران آن خون ریز بزرگ و جانشین‌های او، که نه تنها بنابر تکیه داده‌هایی تاریخی یادشده ی پس از جنگ جهانی دوم، و در رابطه با ایران، در همه‌ی موارد و از جمله «نفت» و آمدن «کافتارادزه» آن رسوایی‌ها را ببار

آورده است، که در دوران مصدق هم، نه بخريد نفت ايران روى نشان ميدهد و نه در لاهه نماينده ي آن به سود مردم زير ستم ايران رأی مي دهد و نه طلای های ايران را به دولت برگزيده ي ملت، مصدق، که مي توانست گره گشای او گردد، در برابر "استعمار - امپرياليسم" های انگليس - آمريکا؟! همه آنچه را که انجام نمی دهد، با آرامش "وجدان انقلابی" داشته اش، به سود دولت کودتا، فضل الله زاهدي، گزيده ي "آمريکا - انگليس"، و شاه، یک بيک انجام ميدهد؟! در دورانی که خيل دستگيري شکنجه و اعدام های در پی کودتا، روزبروز فزونی مي گيرد، و در میان آنان نه تنها نيروهای ملی و مردمی باورانی چون "حسين فاطمی، مرتضی کيوان و..." ديده مي شوند، که حتی "دموکرات انقلابی" هایي چون "خسرو روزبه" هم می باشند؟! آنهایی که همراه با "کيانوری"، بوجود آورنده ي "سازمان ترور" بودند و زشتکاری سر به نيست کردن اين و آنرا، دامن زدن، در درون و برون از "حزب توده"، که نويسنده ي ياد شده نیز، اين شوم زايی ها را، حتماً می بایست در زمره ي "دموکرات انقلابی" بودن خود و حزب اش بشناسد و ياد آورد!

نويسنده ي ياد شده، در مهرگان، پس از اين همه رسوایی برای حزب توده و شوروی ببار آمده، بويژه دوران استالين، همواره واژه هایي چون "انقلاب - دموکرات - مردم و..." را دگرگون سازی دارد، از آنچه بار "تاریخی - اجتماعی" دارند و ناسزاوار بکارگيري مينماياند، با بستگی اش را در پهنه ي سياسی! بنادرستی، باری را در پيش چشمان مردم می نهد، که نمايندگان گوناگون "استبداد اسلامی" هم، بکار گرفته اند و می گیرند، آنچه را که از اينگونه "توده ايها" آموخته اند؟! همانگونه زبانی را بکار گرفته و بر "مصدق" روا ميدارند که در دوران "استبداد شاهی" رواج داشت و کنون پايوران خون ريز سامانه ي "استبداد اسلامی" بکار می آورند!

نیز شگفت آينکه برای "درستی" نشان دادن پوچ بهم بافته ي خود، نويسنده در مورد "کودتا" و...، از پدر "فداييان اسلام" که پيشوایی "آيت الله خمینی را، و رهبر بازمانده ي از او چون "خامنه ای

و... "یعنی آیت الله کاشانی"، استمداد داده‌ای تاریخی می‌گیرد، اگر چه گمان "جعل" آن نوشته و سند را هم سرسری می‌گیرد؟! سخنگوی "دموکرات انقلابی" ی توده‌ای، از خود همان رفتارکینه توزانه‌ای بروز دارد به مصدق و همراهان او، در همه ی قلم زنی هایش، که اردوگاه "کمونیسم" روسی و سیاست سازان آن نیز بکار آوردند، و همگنان "حزب توده" ای او در هم نوایی باکار بدستان و بر سر قدرت "استبداد اسلامی، نشستگان نیز، دنبال داشتند در پی قیام ۲۲ بهمن، کینه توزیهایی همسویانه از سوی سیاست گرانه "سرمايه‌داری دولتی" شوروی به زیان مصدق و سود "استبدادیان"، چه در پوش "سلطنت" و چه در پوش "اسلام" قرار گرفتگان همواره وجود داشته و حزب توده نیز در پیروی از آن "اردوگاه" وظیفه خود دانسته بود! این کار رفتاری زشت، تنها و تنها مصدق را هدف قرار نداده، که یاران نزدیکی چون "حسین فاطمی" به او راهم، که به آن پرداخته می‌شود. آنچه راه، برخاسته بود از قدرتهای تالانگر جهانی و وابستگان رنگ به رنگ آنها، در همسویی به "پاداش سنمار" دادن به "حسین فاطمی" که پیشنهادکننده ی "ملی شدن نفت" می‌بود، و سرنوشتی همانند برای "فاطمی" گونه ایهایی که بگونه ی "بنیادین" دردهای "اجتماعی - سیاسی" سرزمین خود را تاریخی شناخته بودند و روی به درمان ریشه‌ای آن داشتند! مبارزات تاریخی مردم ایران، پیش و پس از "انقلاب ناکام مشروطه"، در جای جای ایران نمایان است، که در چهره‌هایی، چه نظامی و چه سیاسی و یا توأمان این دو، رخ نشان داده‌است، در برابر قدرتهای استعماری چیرگی گرفته بر این سرزمین. در پی جنبش مشروطیت می‌توان از نبرد هایی زیر نام "جنبش جنگل - پسیان - تنگستان - دشتستان و..." یاد کرد، که بگونه ی مسلحانه گزیر رهایی ایران را از چنگال "استعمار" دانسته بودند، کارزاری، بویژه در برابر "استعمار" چیره انگلیس، منزلگاه گرفته در جنوب، به چپاول "نفت"، که در سایه ی "پلیس جنوب" زیر نظر ژنرال "سایکس" و نیروی مزدور "هندی" روند گرفته بود. سرکوب

این جنبش‌ها، بنابر داده‌های تاریخی، گاه در سازش میان قدرتهای استعمارگر در جنوب و شمال و... اسکان گرفته انجام می‌گرفت، و تقسیم "چپاول" میان آنها را با خود داشت و یا جز این. قدرتهایی استعماری نیز، در پی آن بر می‌آمدند تا پاره‌ای «بومی» را، خدمت‌گزار انجام خواسته‌های خود کنند و در راه خیانت به میهن خود و جهان مردمی بکشانند. قدرت استعماری انگلیس در آن دوره ی پیش از مشروطه تا آغاز دوره‌ی زمامداری مصدق، بر هم آورده بود و شاخه‌های چند گروهی وابسته به خود داشت، که بگونه ی فردی - گروهی و خانوادگی، در همه جای ایران پایه ی آنها را بر پاساخته بود. دولتها با خواست آن گزیده می‌شدند و وزیر و نماینده ی مجلس و استاندار و... همه ی کار بدستان دولتی با رایزنی اش انجام می‌گرفت و اینگونه شریانیهای "اقتصادی - سیاسی" جامعه را در چنگال خود نگه داشته، داشت. کارگشایان "استعمار" انگلیس، بومیان خود فروشی بودند که درازای خیانت به میهن خود به "آب و علوفه" ای، بنام مرتبه‌ای که داشتند در پیش آن، دست می‌یافتند. کار رفتاری "جاسوسی" و خدمت‌گزاری شناخته شدگی داشت که زیر نام "آنگلوفیل"، در برابر "روسوفیل" و دیگر "فیل" نوکرانی، که قدرتهای چپاول گر جهانی دست و پا می‌کردند! خدمت‌گزاران و آنگلوفیل‌های چند شاخه و گروهی گاه در مجلس و یا... در برابر یکدیگر قرار می‌گرفتند، اما از مرکزگاه خود، استعمار، شنوایی داشتند چراکه، اگر جز این می‌کردند نان آنها "سنگ" می‌شد. انگلیس از چند گروهی گماشتگان خود سود فراوان می‌برد و گاهی این به زیان دیگری خبر چینی می‌کرد، و در نهایت افسار و دهانه ی همه‌ی آنها در دست استعمار بود!

استعمار انگلیس گردش کار خود را، گونه ایکه فشرده از آن سخن رفت بگونه دیده بود تادر پی جنبش مشروطیت و جنگ جهانی اول، که سود خود را بوجود آوری "قدرت مقتدر مرکزی" می‌یابد، اگر چه می‌بایست مهره‌هایی را نیز قربانی کند، و به دست آن، همه‌ی

خواسته‌های خود را امکان ساز نماید. بنابرچنین راهکاری، در پی قرارداد به شکست نشسته ی ۱۹۱۹ و ثوق الدوله و سر سختی که افراد و شخصیت های میهن دوست از خود نشان دادند و سر پیچی احمد شاه، به امضاء هرگونه قرار داد استعمارپسندانه‌ای، ابتدا سامان دهنده ی کودتای ۱۲۹۹ می‌گردد، و در پی آن چهره ی "قدرت مرکزی" را در ساختار "خودگامگی" به دست "رضاخان" می‌سپارد. کهنه‌ترین مهره‌های خود را، در برابر خود کامه‌ای که به تخت شاهی می‌نشانند، یا به دور می‌اندازد و یا به دست او به قربانی شدن است و یا زیر دست او و برای خودش، به جاسوسی در آوردن زیر گوش "خودکامه" ایکه "پهلوی اول" خوانده می‌شود. بماندانی چون "شیخ خزئل" ها قربانی سید ضیاءالدین طباطبایی ها دور انداخته و به بیرون از ایران فرستادن، و ثوق الدوله، به زیر دست خود کامه در آمدن و یا در زندان افکنده شده و به سرنوشت دردناکی که بهره ی "نصرت الدوله" ها می‌گردد، راه کار می‌یابد.

استعمار در پی کودتای ۱۲۹۹ و گزیرکار خود را گونه ای که رفت، یافتن، به "خیمه شب بازی" در چهره ی "قانون"، مجلس مؤسسانی بر پامیدارد و با دست برد در "قانون اساسی" رضا خان را "رضا شاه" میخواند و دست هایی چون دست "آیت الله کاشانی" هایی، در مجلس مؤسسان استعمار پسند، رأی دهنده می‌باشند به این دگرگونیها. در پی شاه شدن "رضا خان"، پای بیای خودکامگی شتاب می‌گیرد و "مشروطیت" و مردم سالاری برخاسته از آن رنگ می‌بازد و چهره هایی چون "مصدق" راهی زندان و یا به گوشه نشینی ناگزیر می‌گردند.

اگر چه بسیار بسیار مهره هایی "آنگلوفیل"، و یا ناوابسته ولی شیفته ی اراده گریهای رضاخان که او را در همه ی پهنه‌ها یاری رساندند، تا دست یابی‌اش به سلطنت، به دستور خود کامگی ی او از میان برداشته می‌شوند و یا همچون "سلیمان میرزا اسکندری" به چوب هردو سر نجس شده‌ای در جامعه در می‌آیند، ولی کار و

خواست استعمار، به دست "خودکامه" ی به شاهی نشانیده، به گردش در می‌آید که دست سرکوبگرا، دیگر نه نیازی را می‌باشد به "پلیس جنوب"، و نه آنچنان به چند گروه و شبکه‌ی جاسوس نیاز دارد، که تهیه‌کننده‌ی کار برای آنان گردد، در مرکز گاههای سیاسی و امور دولتی، تنها و تنها بود جاسوسهایی را کافی میدانند در پیرامون "خودکامه" گماردن تا او دست از پا اگر خواست خطاکند، به تنبیه او بر آید؟!

راه می‌گیرد و همه‌ی امور استعمار خواهانه به دست "خودکامگی" ی رضا خان، که از جمله است، "مورد نفت" و تمديد قرار دادی که به قرار داد ۱۹۳۳ نامیده می‌شود و بر پا داری سامانه‌ای سیاسی ی استبدادی، که بنا برخواست زمانه، اقدامات امنیتی و آبادانی و... بسیاری راهم، با خود به‌همراه داشت، بویژه از این جهت که "جغرافیای سیاسی" ی ایران، پسند استعمار را در انجام آن اقدامات، بایسته می‌دید!

بلند شدن ساز جنگ جهانی دوم و رویارویی گرفتن قدرت "هیتلری" در برابر هم آوردهای خود که استعمار انگلیس یکی از آنها بود، برانگیزی "رضا شاه" را با خود داشت، با این پندار، که در سایه‌ی دیو "نازیسم" آلمان، بتواند سرپیچی کند از "استعمار انگلیس"! بنابر چنین پنداری، زمزمه‌ی سرپیچی را در خواستار شدن در آمدهای نفتی و افزایش هایی این چنین دید، و اگر چه استعمار به پاره‌ای از آن خواسته‌ها گردن نهاد، ولی بنابر روشکار استعماری اش، در جستجوی دست یابی زمانی شد، تا بتواند خود بالا کشیده را بزیر آورد، که با اشغال ایران و بهانه‌هایی بدست آورده، خواست خود را به اجرا در آورد و دو "قدرت اشغال گر" دیگر را نیز به پیروی از خواست خود رهنمون شد؟!

زشتی و دژخویی جنگ جهانی دوم و اشغال ایران و سیاهی‌های برآمده از آن، تنها آورده‌های آن نبود، که فروپاشی سامانه خودکامگی رضاشاه را هم، در پهنه سیاست با خود آورد و آزادی

زندانیان و بازگشتن تبعیدشدگان و دگرگون شدن ساختاری که از آن بوی «آزادی» برمی‌خواست و چشم اندازی برای کوشندگی دیدگاههای سیاسی گوناگون و هم آوردی میان آنها.

جلوه‌گر شدن دو اردوگاه «وابسته» و نا «وابسته» میدان داری سیاسی می‌یابند، که در آغاز کار، اردوگاه وابسته، به دو قدرت «انگلیس-شوروی» وابستگی دارند و اجراگر خواست آنها، و سپس تر آمریکا نیز، وابستگان خود را می‌یابد.

در کارزار سیاسی پای گرفته، هم آوردی بنابر روشکار قدرت، میان قدرتهای جهان‌خوار جریان می‌گیرد و وابستگان بومی آنها نیز در پیروی از مرکزگاه خود، رویارویی و یا همزیستی را، گریز کار خود می‌دانند. نیز در اردوگاه ناوابستگان، نا هم آهنگی و رویارویی، و یا همزیستی میان آنها وجود داشت، بنا بر بینش و یا اندیشه‌ایکه، ساختار دیدگاهی آنها را در رابطه با جامعه و به سازهایی «اجتماعی-سیاسی» از یکدیگر متمایز می‌سازد. بود این دو اردوگاه و رویارویی‌های چندگانه سیاسی بوجود آمده در پهنه میهن، و بود ستیز و ناسازواریهای «اجتماعی-سیاسی» درون «اردوگاهی»، و یا دو اردوگاه در برابر یکدیگر و برداشت ناهمانند حتی «فردی» افرادی که بوجود آورندگان سازمانها و گروههای سیاسی بودند، در مرتبه‌های گوناگون، با خود داشت دگرگونی بود درگاه‌ها و درگیریهای، که روز به روز میان گروههای سیاسی رخ می‌داد، بر روی فرد و دسته‌ای از گروهی به دیگر گروهی راه یافتن و جایگاه سیاسی جدیدی راگزیدن! بنا بر فشرده آنچه آورده شد از بود ساختار سیاسی پس از شهریور ۱۳۲۰ و دگرگونیهای بی‌گسست و گونه بگون، حزب توده، با دیدگاه آنچه را که در پناه «اردوگاه» وابسته باشد، در پیروی از شوروی پای می‌گیرد، از افراد ناهمگون، که بن مایه «سوسیالیسم»، شناسنامه سیاسی آنها را بوجود آور بود، سوسیالیسم روسی که «لنینیسم» نام گرفته می‌شود! سازمان بنابر پشتوانه شوروی و آزمونهای آن، و بوجود آورانش و دیگر بوده‌هایی «اجتماعی-سیاسی»، پر قدرت‌ترین

نیروی سیاسی کشور می‌شود با انسجام تشکیلاتی، که شاید بتوان گفت در خاورمیانه بی‌مانند بود.

وابستگان فردی و شبکه‌ای وابسته به «انگلیس»، اگر چه دارنده سازمان نبودند، بمانند حزب توده، ولی بنابر گذشته خود، سرطان‌وار، ریشه دوانده داشتند در همه نهادهای «سیاسی-اقتصادی» کشور، و در مرتبه‌های گوناگون دولتی. دیگر نیرویی از وابسته به اردوگاه وابستگان، فرد و نیرویی به «امپریالیسم» تازه جای پای باز کرده در ایران، آمریکا بمانند یک «قدرت»، دوران آغازین خود را داشت. آلمان و طرفداران آن هم، که زیر پیگرد نیروهای اشغالگر بودند، اگر چه از گذشته، بینش «نازیسم» هیتلری وجود داشت، ولی دوباره کم و بیش، زمینه رشد می‌گیرد.

نماد آرایش پهنه سیاسی ایران و بازتابهای آن، مجلس دوره چهاردهم را به یکی از دوران سازترین دوره‌ها بدل می‌کند، که بازیگر بی‌هم‌آوردی چون «مصدق» بتواند خواسته‌های «تاریخی-اجتماعی» مردم ایران را، که در پی مشروطیت، در زمان خودکامگی «رضاشاه» به سنگ نشانیده شده بود باز زنده کند! پروای کار بدست می‌آورد در این بزنگاه، تنها بازمانده اندیشمند دلیر مشروطیت، به روشن بیان کردن دیدگاه «جنبش» مردم و چرا و در کجا و به دست چه افراد و قدرتی از رفتن به پیش باز می‌ماند، و برشماری زبانهای وابستگی به استعمار، و از رهگذر آن، پدید می‌شود «خودکامگی» و آسیب‌های برآمده از آن؟! گره کار تاریخ و ناسازواریهای میان افراد و گروه‌های وجود داشته و بهنگام از آنها سود جسته، خود را می‌یابد در زیر پرسش بردن اعتبارنامه «سیدضیال‌الدین طباطبایی» فرد اول کودتای ۱۲۹۹، مهره انگلیس، به چرایی کودتا و...، که اگر چه با دخالت دربار و...، اعتبارنامه او به تصویب می‌رسد، ولی به شاخ «استعمار» هم ترک می‌نشیند.

دومین پیروزی، با ورود «کافتارادزه» از آرایش پهنه سیاسی مجلس سود جستن و «امتیاز» دهی نفت شمال و یا... را زیان بار به «استقلال»

ایران می‌خواند، و با شکست این خواست استعماری، بپا می‌دارد نهاد دیدگاه «ملی» را استوار در مجلس، در برابر هر دو نیروی وابسته به اردوگاه «استعماری» و آغاز چرخش چرخ نیروی «ناوابسته»، در برابر هر بینش و گرایشی که تکیه کند به قدرتهای جهان خوار! سپس «اعلام جرم» هایی برای سهیلی نخست وزیر و سید محمد تدین، وزیر کشور او، در رابطه با دزدیها و تباه آوریهای رخ داده از این دو نماد تبهکار، در موردهای گوناگون، و چهره دری از دوران زندگی سیاسی این گونه کسان! گزیده راهکاری ریشه دار، در برابر قدرتهای استعماری و دربار، با افشاگریهای بی‌ابهام، نه تنها تواناییهای او و دیدگاه و دلیریهایش، ایران گستر می‌شود، که برانگیزی احترام مردم را نیز بوجود می‌آورد برای «مجلس دوره چهاردهم» و نمایندگانی که استواری نشان می‌دهند، به آنچه که او کار رفتاری گرفته است!

فزونی بیشتر می‌گیرد بازتابهای اقدامات به جای او، بر روی مردم و نمایندگان مجلس و... با رفتارش در برابر «میلسپو» کارشناس آمریکایی و به نمایندگان مجلس نمایان نشان دادن و فهمانیدن، که نماینده بایست از خواست مردم و حقوق آنها سخن براند و نه قدرتهای «استعماری» و یا دربار، و اگر چنین کند و از ارزشهای «ملی مردمی» راه کار خویش گیرد، مورد احترام مردم خواهد بود و در چنین راه و روشی است، که نماینده مجلس از سوی مردم گزیده شده، خوانده میشود.

ادامه راهکارهای ملی و مردم خواهانه‌اش، با کار رفتاریهای بخردانه و دلیرانه و بی‌گسست او در برون و درون مجلس، با پرآوازه‌گر شدن دم به دم میان مردم همراه و بازتابهای ویژه خود را ببار می‌آورد. زودودگی گرفتن، ترس - ناامیدی و برانگیزی امید و گستاخی کار، پیدایی راه میان مردم و پاره‌ای از نمایندگان، امید رهایی از چنگال «استعمار» و تبهکاریهای وجود داشته، در دربار و نهادهای دولتی، از آن جمله می‌بود! بی‌اعتمادی جای خود را به امید به آینده می‌دهد و شکاف در میان نیروهای سیاسی وابسته بوجود می‌آورد و

جابه‌جایی و دگرگونی در آرایش سیاسی جامعه، و خون تازه در کالبد مردم و وابستگان به گروه‌های سیاسی وابسته و ناوابسته جریان می‌گیرد، و بازتاب‌های آن در مجلس و روزنامه‌ها و... نمایان می‌شود. جابجایی و دگرگونی به سود اردوگاه «ناوابستگان» و زخم‌پذیر در اردوگاه هم‌آورد نمایانی دارد و ادامه آن در دوره مجلس پانزدهم، اگر چه او در کسوت نمایندگی نمی‌باشد، ولی بی‌گسست دمیدن دارد، در انسجام‌دهی به اردوگاه ناوابسته در برابر هر نیرو و گروه وابستگان و کار و سازی که، راه به خواسته‌های «استقلال-آزادی» گیرد و نهاده‌ی نه‌کردن این دو خواست بنیادین، تکیه به مردم، در بوجودآوری سومین خواست ریشه‌ای، که دادگری‌های اجتماعی باشد، در همه زمینه‌های ممکن و راه گرفتن به آبادانی و شکوفایی و آنچه را که سزاوار «ملت ایران» بتوان خواند. نه تنها در فروریزی ساختار موریانه خورده سیاسی استعمارپسند در ایران، کوشش دارد، در پی بوجودآوری امکان ساخت‌گیری دستگاه سیاسی گردد، که از تباهی‌آوری به دور باشد، و دولت مردانی رشد کنند که از «حقوق» شهروندی هر ایرانی دفاع کردن را همت خود قرار می‌دهند، در برابر هر قدرت تجاوزگری، چه بیگانه و چه بومی، شهروند دارنده هر آیین-تیره-جنسیت و یا دارنده گرایش سیاسی، که بوده باشد!

راهبردی خردمندانه در دفاع از «حقوق» انسانی شهروندان ایرانی، که همواره دستخوش قدرتهای استعماری بوده و بدست دولتهای برسرکار گماشته شده‌ای، که نمونه بارز آن، در پی جنگ جهانی دوم و در زمان سهیلی و سپس قوام‌السلطنه ادامه دارد، بازداشت شخصیت‌های سیاسی-مذهبی-ارتش-شاعر و نویسنده و کارمند راه‌آهن، زن یا مرد، بودند، که نزدیک به دویست نفر می‌رسیدند! می‌توان، از این افراد، نمونه‌هایی چون «احمد متین دفتری نخست وزیر و استاد دانشگاه-آیت‌الله کاشانی-سرلشکر و سرهنگ پورزند و صادق فروهر-احمد شاملو-ناصر ناطق و بانوانی چون پیرایش و داراب را نام برد، و کودکی بنام جونی گرین فلد، با پوچ پرونده

سازیهایی از سوی قدرتهای «اشغالگر»، زیر نام همکاری با «قدرت» آلمان هیتلری در ایران؟! گفتنی است، که مردم، بطور غیابی، دکتر احمد متین‌دفتری و آیت‌الله کاشانی را به نمایندگی مجلس برمی‌گزینند، در حالی که این دو نفر آخرین نفراتی بودند که رهایی می‌یابند، نیز سرلشکر پورزند، که هرگز اجازه نمی‌دهد به دولت و نمایندگان انگلیس، که از او بازجویی کنند هر چند بر او سخت‌ترین نامردمی‌هایی وارد می‌آورند!

راهکارهای اینگونه‌ای دلیرانه و خردمندانه در مجلس چهاردهم، و دورهٔ پستین مجلس پانزدهم در برون از آن، و باز در کسوت نمایندگی مردم تهران در دورهٔ شانزدهم، راه می‌بندد به راه کارهای اردوگاه «وابستگان»، به گشوده شدنهای بیشتری در چشم‌انداز مبارزه و مبارزه به آیندهٔ روشن! و شکاف‌اندازی در میان وابستگان جریانهای سیاسی وابسته به بیگانه و ببارآوری زمینه‌هایی، که انسانهای میهن‌دوست و مردم‌خواه بغلط در آن گروهها جمع گرفته، روی به اردوگاه «ناوابستگان» آرند. گره‌گشایی خردمندانه‌ای، که بویژه در مجلس دورهٔ شانزدهم بازتاب روشن می‌گیرد و نه تنها نمایندگان، که روزنامه‌نگاران و در پهنهٔ امور دولتی و میان شهروندان برخاسته از هر لایهٔ اجتماعی را در بر می‌گیرد. زمینه‌سازیهایی مساعد، تا بنابر خویشکاری‌اش و خواست زمانه و تکیه به آگاهی، گام به گام به پیش راهی پوییده شود، که در آن خیر «اجتماعی-سیاسی» ملت ایران شماره خورد به گونه‌ایکه تاریخی، گردانی چون او پوییده‌اند و پویش همواره ادامه دارد!

بر و میوه‌های نهال کاشت گرفته‌اش، آنچه را است که در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ بار شیرین می‌نشیند، به اینکه می‌تواند در «کمسیون نفت» پیشنهاد ملی شدن نفت در سراسر ایران را، که پیشنهادی بود دوران ساز از سوی حسین فاطمی، به رأی نمایندگان گذارد و مورد تصویب همگان قرار گیرد. گونه رفتاری خردمندانه، که همگان ناگزیر گردن نهی داشتند به این خواست «ملی»، بی‌آنکه پاره‌ای از آن

نمایندگان، بویژه در اردوگاه «وابستگان» هنوز جای گرفته، بیابند که اول «سحر» است و ندانند که انجام آن بستر می‌گیرد به دست آوردهای سزاواری و پرچمی شدن به سوی «استقلال» و پرگشودن «آزادی» و بر آورده شدن «دادگیری» های اجتماعی، که ملتی شرافتمندانه و سربلند، زندگی گیرد.

شورآفرینی های مصدق، بنا بر آنچه آمد و زمانه که هوای تازه ای را دمیدن داشت، پیرامون خواسته های تاریخی نهضت ملی ایرانیان، افراد گوناگون گرایش داشته ای گرد آمدند به سود «ملی شدن نفت» اقدام ورزیدند، که پاره ای از آنها با هدف «ضد انگلیسی» و یا در نهایت «ضد بیگانه»، ولی تهی از اندیشه بنیادین «ضد استعماری»، که هدفمندی «مصدق» و پاره ای از یاران او چون «حسین فاطمی»، ریشه گرفته داشت و بوجود آورده بود! آنچه که، در پیش و پس از سی ام نیز خود را کم رنگ دارد! سپس گرد رخ دادهای قتل افشار طوس-نهم اسفند و... سرانجام کودتای ۲۸ مرداد، گستره نمایان می گردد؟!

گرایش ضد انگلیسی همانندانی چون آیت الله کاشانی-فضل الله زاهدی و...، که رنج دیده این «قدرت» شده بودند، که در هنگام پس از اشغال ایران، زیر نام ایادی «آلمان» دستگیر و زندانی و توهین به آنها وارد شده بود. بوجود آمده جمعی بودند با «فداییان اسلام» و شبکه روحانیت و دربار، که در تلاش برای «ملی شدن نفت» کوشندگی همه جانبه ای از خود نشان دادند. مصدق، بنا بر روشکار خود و با خردمندی نیروی گسترده ای را، رویاروی با ایادی انگلیس گرد هم می آورد. حتی با شکاف اندازی میان پاره ای از نمایندگان پیرامون «دکتر هادی طاهری»، آنگلوفیل شهرت داشته، جمع یافته قدرتمندی که بازیگری تعیین کننده ای داشت، در همه دوران نمایندگی اش، از جمله در دوره شانزدهم به سود انگلیس، و دیگر شاخه های انگلیسی، به دور جمال امامی و... گرد آمده! می توان سرکرده نیروی «ضد انگلیسی» این دوره را، تاسی ام تیر و پس از آن تا کودتا، که از نهضت ملی کناره می گیرند و به کودتاگران خدمت

می‌کنند، بنا بر ماهیت «ضداستعماری» نداشتن و افزون بر آن، بود «خودخواهی» و بیچارگی «من» خود را بر هر ارزش و دست آوردی، هر چند بزرگ، رجحان و برتر شمردن، کسانی چون، فضل‌الله زاهدی-مظفر بقایی-آیت‌الله کاشانی-حایری زاده-حسین مکی و... دانست، که به نهضت ملی، بترتیب آورده شده، پشت می‌کنند و راه خیانت برمی‌گزینند، با شرکت خود در کودتای «انگلیسی-آمریکایی» ۲۸ مرداد؟! اینانی که با همراهانی چون «فداییان اسلام» و «شمس قنات آبادی-نادرعلی کریمی-سید مهدی میراشرافی‌علی زهری-سید مهدی بشارت و...» گام به گام، بنا بر آنچه آمد، از پیش از سی‌ام تیر به خیانت روی می‌آورند و کار رفتاری دارند با دربار و «شاه» به تدارک براندازی دولت «ملی مردمی» مصدق! راه یافته در کودتا، به سود «استعمار»، که پس از کارساز شدن خواست «آمریکا-انگلیس» و شاه با «قراداد کنسرسیون»، هر یک پس از دیگری به دور افکنده می‌شوند!؟

اینانی که، بدرستی، در زمینه سازی «ملی شدن نفت»، به مصدق و یارانش همراهی فراوان داشتند، بویژه از دوره مجلس پانزدهم، و اقدامات گسترده‌ای که مصدق نمود به دفاع از حقوق «آیت‌الله کاشانی» و دیگرانی چون «فضل‌الله زاهدی» که زندانی اشغالگران پس از جنگ جهانی دوم بودند، بویژه بدستور قدرت تعیین‌کننده «استعماری» انگلیس!؟ فراکشایی بخش پسین، به چنین انگیزه‌هایی پیوند می‌خورد، که از سویی، پاره‌ای چون فاطمی-صدیقی-نریمان-معظمی-علی اکبر دهخدا-آیت‌الله زنجانی و... راه را تا نهایت می‌پیمایانند، به آنچه خواست ملت ایران بود، و همچون «مصدق» «پاداش سنمار» می‌بینند از سوی وابستگان چپ‌اولگر جهانی، و بدست و بدستور «محمدرضا شاه» و پیرامونیان او، و از دیگر سوی، کسان یادشده بالا، راه کژ می‌گیرند به خیانت و «جزای چوب هر دو سر نجس» سرنوشت آنها می‌گردد!؟

پیش کش می شود به دوست زنده یاد و نام امیر
فلامرزی

۲۹ اسفند و پاداش سنمار؟! ۳

خواننده ای که "دو بخش" پیشین ۲۹ اسفند و "پاداش سنمار" را از پیش چشم خود گذرانده، به بوده هایی چند، تکیه به زبان قلمی و سخنان "مصدق" - نغز سخن علی اکبر "دهخدا" و فراگشائی "تاریخی - اجتماعی" انجام گرفته، دست یافته است از سرنوشت "سیاسی - اجتماعی" ی مردم ایران و خواسته های تاریخی را، که چگونه شماره خورده است، بی آنکه در دل پروریده های این ملت، بگونه ای که بایسته است، به دست آمده باشد.

بوده‌ای تلاشگرانه، که در چهره‌ی جنبش "مشروطیت" رخ‌گشود، اما ناکام به‌گِزِ راهه‌ی خود‌کامگی راه‌گرفت در سود "استعمار" انگلیس، با خود داشت شکست دیگر جنبش‌ها و آسیب‌های برپیکره‌ی آنها نشسته و در خون نشاندن آزادگانی و زندان و تبعید، که بهره‌ی میهن‌دوستان و مردم‌خواهان می‌شود تا جنگ جهانی دوم و بازتاب‌های آن، با اشغال ایران و بیرون‌رانی "پهلوی" ی‌اول! بود "آزادی" ی‌نسبی، با رفتن "خودکامه" و به‌دست‌آوری پروای کار، بر آنچه آزادیخواهان بتوانند ادامه‌کار یابند در ببار نشانی آرمان‌های "مشروطیت" را، در برقراری "استقلال، آزادی و دادگری‌های اجتماعی" ناکام مانده. آرام آرام، آرایش نیرویی می‌گیرد، پیرامون "مصدق"، باز مانده‌ی دلیر و بخردمندی از تبار "مشروطه" خواهان، که زیر نام اردوگاه "ناوابستگان" نام داده شد، در برابر چند نیرویی سامانه‌گرفته در "اردوگاه وابستگان" به قدرتها جهانی! به شدن درایی چند سویه "ناسازواری‌هایی"، در آرایش "اجتماعی - سیاسی" ایرانزمین، در میان لایه‌های گوناگون اجتماعی و در پهنه سراسر کشور. زایش و رو‌بندگی گرایش‌های گونه‌گون و شکاف‌های رخدهی در ساختارهای سازمان‌های پای‌گرفته، میان پیرامونیان چند قدرت جهان خوار چیره‌گی بر ایران داشته!

بالیدن و فزونی گرفتن ناسازگاری‌های چندگانه در میان دواردوگاه وابسته و ناوابسته‌ی یاد شده و دستخوش بی‌گسست شدن دگرگونی‌هایی در آرایش سیاسی دارنده گرایش‌هایی ناهمانند "اجتماعی - سیاسی" ی‌از پی جنگ جهانی دوم، تا ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ که صنعت نفت در سراسر ایران ملی می‌شود و پای‌گرفتن دولت مصدق، بمانند دولتی "ملی‌مردمی" و پی‌آمد‌هایی که، به‌کودتای ۲۸ مرداد راه می‌گیرد، به خواست و دست "آمریکا - انگلیس"، در به‌گردش در آوری سرنوشت "نفت" بر روی پاشنه‌ی کهنه‌ی چپاول؟! رویداد کودتایی که در همان روزهای پس از "ملی‌شدن صنعت نفت در سراسر ایران"، گزیر راه استعمار انگلیس بایست شناخت و

نشانه‌های آنرا در کار رفتاری مهره‌های آن، در پهنه‌ی مجلس و یا...، بماندانی چون "جمال امامی"، می‌توان نمایان دید. آنچه را پای‌پای، پیگیرانه، سیاست‌سازان لندن دنبال می‌کنند، و به انجام می‌رسانند هنگامی که ۱- آمریکا را با خود همسو ساخته‌اند. ۲- در مجلس و بیرون از آن، میان روزنامه‌نگاران و... شکاف افکنی دارند و هموار کنند خواست خود را! دسیسه‌های "استعمار پیر"، به دست‌یادی خود، در ارگانه‌های سیاسی جای گرفته، بویژه در دربار - مجلس - روحانیت و... هرروزه شدت می‌گیرد و از "سی‌ام" تیر، در درون پیرامونیان "مصدق" و نهضت ملی راه خود هویدا دارد در هموار کردن جاده‌ی دورویی و روشکار شکاف‌اندازی، به اینکه می‌تواند "ضدانگلیس" بوده‌گانی را به سوی راه خود کشد، که در مبارزه‌ی ملی شدن صنعت نفت، بی‌شناخت و گرایشی از "ضد استعمار" بودن، کوشندگی داشتند.

به راه خیانت و پشت کردن به دولت "ملی‌مردمی" و خواست نهضت ملی و مردم ایران دارند، آنانی چون آیت‌الله کاشانی، فضل‌الله زاهدی، مظفر بقایی، حسین مکی و... "که همکاریشان، برای ملی کردن نفت، نه از آن جهت بود که دیدگاه ضد "استعماری" باشد، که تنها و تنها ضد "انگلیس" بودن و رنجندگی از آن، و نیز بیچاره‌ی "من" خود بودن!؟

لذا، با مساعد ندیدن روند جنبش، به سود "من" خود و... یکی پس از دیگری چهره‌ی ناسازواری خود را می‌نمایند، که با زاهدی - بقایی آغاز و دنبال می‌گیرد و سپس تر آیت‌الله کاشانی - مکی و دیگر با اینان بودگان!

هر چه برگردی جنبش گرد زمان می‌نشست، با مردم و بر مردم بودگان، بیشتر چهره نمایان داشتند و بغلط‌آمدگان، آنزمانی خود را برهنه بنمایش در آوردند، که آمریکا همسویی با انگلیس را گردن می‌نهند و مهره‌ی پیشنهادی خود "فضل‌الله زاهدی" را می‌تواند به "استعمار" انگلیس بپذیراند. این زمانی است که "۴۰٪" از چپاول نفت،

به سود امپریالیسم آمریکا، انگلیس گردن نهاده داشت، اگر واژگونی دولت مصدق انجام گیرد؟!

هویدایی دسیسه انگلیس از ۲۳ تیر ۱۳۳۰، روزی که ترومن ریاست جمهور آمریکا نماینده خود "آورل هریمن" را به ایران می فرستد تا راهی یافته آید، برای گره گشایی "نفت" و این هنگامی است که تهدیدهای استعمار انگلیس، در باز دارندگی "سیاسی - اقتصادی" به زیان دولت مصدق را آغاز کرده است، اما آمریکا نقش بی طرف و میانجی گری را دارد.

چندی پیش از این روز، اسنادی به دست می آید زیر نام "خانه سدان" که از درون آن تلاشگریهای انگلیس روشن به این است که نزدیک به شصت چمدان و ساک دستی و کیف هایی پر به انگلیس فرستاده شده از برگه ها و داده هایی، مبنی بر تاراج میلیاردها لیبره انگلیس و سندهای حساب سازی، که شرکت نفت به سود "استعمار" و زیان مردم ایران دنبال می داشته است. آنچه مصدق در سخنرانیهای خود به گوش ملت می رساند، و از میان آنها، تلگرافی به دست می آید گزارش مانند، پیوند داشته با ورود هریمن به ایران به اینکه؛ «... پیرو مذاکرات شفاهی طرح ۴۴ را در موقع لزوم به خصوص هنگامی که مأمور مخصوص از امریکا به ایران می آید»؟!

جریان داشتن آن گونه رفتاری که مصدق، بی اندک سرپوش و پنهان کاری در مجلس به گوش نمایندگان، همراه با گزارش دهی رادیویی و دیگر رسانه های خبری به گوش مردم رساند و بازگویی داشت دسیسه های دشمن کهنه کار را، و دشمن نیز، کار آزموده، با دست ایادی خود حادثه آفرینی را دنبال، که روز ۲۳ تیر از آن جمله بود. دنبال کردن حادثه آفرینی، که ابتدا از آنچه مصدق به آن اشاره دارد، در مورد اقدامات چندگانه ای که "استعمار" بکار گرفت، تا او را بر کنار سازد و شکست "ملی شدن نفت" را ببار آورد، پرداخته می شود. و به ترتیب بر می شمرد؛ "محاصره ی اقتصادی - شکایت به شورای امنیت - دادگاه لاهه - رخداد نهم اسفند، شکاف افکنی میان

نمایندگان مجلس - کودتای ۲۵ مرداد و سرانجام کودتای "۲۸ مرداد" را، که به آن، به اندازه پرداخته است. او براین بود که یک سیاستمدار بایست دارنده ی سه مشخصه باشد؛ جرأت داشته باشد که بتواند کاری انجام دهد، از خود گذشتگی می خواهد تا از همه چیز بتواند بگذرد - تصمیم به موقع هم باید بگیرد". و در پی این سخنان در برابر نمایندگان، در شب نهم اسفند، می افزاید: «اگر روز نهم اسفند تصمیم نمی گرفتیم که به ستاد ارتش بروم و جرأت هم نداشتم، کار تمام بود!» نوشته، با خود دنبال می کند به نشانه ی دسیسه های "استعمار" را، بنابراینچه مصدق بر شمرد و کافشاری او را در برابر رخدادهای تدارک دیده ی استعمار، که بمانند یک سیاستمدار دارنده ی "سه مشخصه" یاد شده، با دلیری و خرد، دنبال می کند کار "ملی شدن نفت" را، چون "تیرچرخ" که بگردش در آورد آرمانهای "تاریخی - اجتماعی" باشندگان ایران را.

روز ۲۳ تیر یکی از آن روزهای زمینه چینی استعمار پسندانه است. به کارگردانی حزب توده، زیر نام "جمعیت طرفدار صلح"، در هنگام ورود "هریمن" تدارک می چیند، که با حزب "زحمتکشان" مظفر بقایی درگیری خیابانی بوجود می آورد و با دخالت پلیس، دو تن کشته و کمتر از ده نفر زخمی، بر و میوه دارد. ستیزه گری ایادی "استعمار"، چه وابستگان به "شوروی"، و چه دربار و انگلیس، به هرزه درایی ی دولت رو می آوردند، در ارگانهای خود و در مجلس.

مصدق نیز که سخت خشمگین شده از ریاست شهربانی "سرلشکر بقائی" که دستور آتش داده بود و شهروندانی در نمایش خیابانی کشته و زخمی شده بودند، او را برکنار و دستور داد رسیدگی شود و تنبیه کسانی که به سرکوب روی آورده بودند. بازتاب این دسیسه، کناره گرفتن "فضل الله زاهدی" از وزارت کشور و درکسوت "سناتور" به دشمنی با "مصدق" روی آوردن؟! پر شمار شدن روز نامه های وابستگان به دربار و انگلیس و حزب توده در دشنام به مصدق دادن، و هر یک بنابر تکیه به بینش و روشکار خود در مجلس

نیز مانندانی چون سید مهدی پیراسته، سید محمد علی شوشتری، سالار سعید سندی، سید مهدی میر اشرافی و... در پیروی از جمال امامی، طاهری، ذوالفقاری و دیگر گردانندگان شبکه‌ی دربار و انگلیس! از سوئی مصدق که هیچگونه خشونت‌ی را بر نمی‌تافت، از دیگر سوی دسیسه‌های گروهای وابسته به اردوگاه وابستگان، آرامش شهر به سود دربار و انگلیس و زیان دولت قانون، دستخوش ناآرامی شده بود و "نقاب سیاه" ارگان محمد کریم ارباب، کاباره‌دار خیابان لاله زار، "کی به کیه" ارگان بیوک صابر، "جان سپاران میهن" ارگان دربار و... بودند که به زیان مصدق هوچی‌گری داشتند یا "ارگانهای" بیشمار حزب توده!

در دوره زمامداری مصدق، بیش از ۷۰ روزنامه به زیان او چاپ و پخش می‌شد. چه ارگانهای وابسته به دربار و استعمار انگلیس و...، و چه ارگانهای حزب توده و آهسته آهسته، کارگردانانی چون "بقائی، شمس قنات آبادی، عبدالرحمن فلامرزی و..."، روزنامه‌های خود را در این سویه نوشتن، بکار می‌گیرند. آنچه می‌گذرد به دسیسه‌سازی حزب توده، با برپایی نمایشهای خیابانی و حادثه آفرینهای خود در دانشگاه، در گاه و زمانی است که "مصدق" عزم سفر آمریکا دارد و شرکت در "شورای امنیت" به دفاع از "ملی شدن نفت"، در برابر شکایت استعمار انگلیس، و بازیگری "جمال امامی" ها در مجلس، به زیان آرمانهای "ملی مردمی"، در سود انگلیس! او آشکارا اینگونه در روز ۲۳ تیر، در مجلس خود را می‌نمایاند که: «...من تا اعلام ملی شدن صنعت نفت با آقایان موافق بودم و به همین دلیل هم طرح آنرا خودم دادم»؟! و سپس افزون؛ ولی از موقعی که طرح اجرایی آن مطرح شد مخالفت نمودم و به آن ۹ ماده هم به آن شکل رأی ندادم و اعتراض کردم»؟!.

تکیه بر روی سخنان "جمال امامی"، نماینده‌ی شبکه استعمار انگلیس در مجلس، فرزند "حاج امام جمعه خویی"، در پی شکست گفت و شنوهای "استوکس - هریمن" نمایندگان آمریکا، که

پیشنهاداتی داشتند که با خواست قانون " ملی شدن نفت " خوانایی نداشت. نیز " مذاکرات شفاهی طرح ۴۴ " هم، به سود " انگلیس، با آمدن این " مأمور مخصوص از امریکا به ایران " نمی تواند، خواست آن " تلگراف گزارشی " را مشکل گشاگردد، که درپیش از آن سخن رفت.

جمال امامی، بابرانگیزانیدن روزنامه نویسانی از این شبکه به دشنام دهی به مصدق و یاران او، بویژه همانندانی چون حسین فاطمی، خالی بندی هم دارد، که مورد نفت و... را بگوید " طرح را خودم دادم "، اما با طرح اجرایی " اش، " مخالفت نمودم و به آن ۹ ماده هم " آشکارا می گوید " رأی ندادم و اعتراض کردم " که اساس " قانون ملی شدن در آن ۹ ماده گنجانیده شده می باشد!؟

خواننده بیاد دارد سخن مصدق را در بایستگی " سه مشخصه " ی یک سیاستمدار، که تصمیم گرفتن باشد، جرأت انجام کار و از خود گذشتگی، که برای چندین بار، در مجلس، در برابر دسیسه ی تدارک دیده ی " اقلیت " وابسته به استعمار، از خود نشان میدهد و جمال امامی ها را " شاخ مات " می کند! شگرد بی مانندی بکار بردن، که همانند آنرا، هنگام پیشنهادی " نخست وزیر " شدن، از سوی همین " جمال امامی "، در مجلس گردید، از خود نشان داده بود. مرتبه ای که، در پی گزارش " کمیسیون نفت " به ریاست مصدق، به مجلس شورای ملی، جمال امامی به " مصدق " پیشنهاد نخست وزیری می کند با این پندار خام، که او را در دام افکند، بنا بر تبانی میان شاه و او و دیگر نمایندگان " استعمار " انجام گرفته. با این باور که او نخست وزیری را نمی پذیرد و لذا سید ضیالالدین را نخست وزیر خواهند نمود، و اگر از آن پس ناسازگاری از خود نشان داد، او را منفی باف خواهند خواند، که ایراد می گیرد ولی مسئولیت قبول نمی کند و...؟!؟

اما، او با تصمیم بهنگام، دسیسه ی آنها را بی رنگ می کند و پای بپای به پیش گام می نهد و نشانگر است که جسارت انجام کار دارد با از خود گذشتگی و پهلوانی، که در همان آغاز کار، تنها جمال امامی بود که به ۹ ماده رأی نمی دهد و به خواست انگلیس، کار شکنی های

خود را بکار می آورد.

این بار نیز، با دیدن کار شکنی "اقلیت"، به رهبری شبکه ی "استعمار" که جمال امامی و باند او بودند، در از رسمیت انداختن "مجلس"، در آن هنگامه ی سرنوشت ساز، که عزم شرکت در "شورای امنیت" را دارد. بی درنگ از مجلس بیرون می آید و در برابر مردم گرد آمده در بهارستان، بر روی "کرسی پا" می رود و به سخنرانی پرآوازه ی خود می پردازد که "مردم... مجلس اینجاست و ..."، و نشاندگی شگردی کار ساز، که هر دو مجلس، با اکثریت چشم گیری، رفتن نخست وزیر به "شورای امنیت" را، بایسته می شمرد و از آن پشتیبانی همه جانبه ای ابراز میدارند در برابر شکایت انگلیس! یادآوری شود که این کار رفتاری بهنگامی است، که وابستگان به انگلیس ترک آبادان را دارند و دربار با هراس و دلهره به پای در میانی روی می آورد، ولی دولت ملی، با پاسخی سزاوار و استوار، هشدار دهی دارد که هیچگونه دخالتی را از هیچ مقامی نمی پذیرد، که به باز داری اجرای "قانون ملی شدن صنعت نفت" راه گیرد و به آن آسیب رساند!

توجه به زبان گفتاری و نوشتاری هراسان دارنده ی اندیشه و بینشی، هر چند زیرک و یا فریبکار و دسیسه ساز را، با کم و بیش پیگیری، می توان پی برد به کار رفتاری و کار ویژه ای که در زندگی داشته است. آنچه بنا بر سخن "جمال امامی"، چرا ۱ - پیشنهاد پذیرش نخست وزیر به مصدق دارد ۲ - چرا به ۹ ماده ی خلع ید رأی نمی دهد و با اجرای آن مخالف است ۳ - چرا بازی "اقلیت" در می آورد به از رسمیت انداختن مجلس، هنگام سفر نخست وزیر به «شورای امنیت» ۴ - چرا سپس تر گرداننده ی دیگر دسیسه هایی است به زیان مصدق، در نهم اسفند، کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد و دیگر سنگ اندازیها و...؟!

چنین است، کار ویژه ای که از زاهدی، بقایی، کاشانی، مکی و... سرمی زند، در زمانهای گوناگون، تا انجام گرفتن کودتا و بسته شدن»

قرار داد کنسرسیوم» و به گل نشانی کشتی دولت "ملی مردمی" مصدق را!!؟

به هنگام پیشنهاد نخست وزیری به مصدق، ۷۹ نفر از یکصد نفر به او رأی می‌دهند، ولی مصدق پذیرش نخست وزیری را منوط به تصویب ۹ ماده می‌کند. از قرار معلوم، تنها یک نفر رأی نمی‌دهد و او جمال امامی می‌بوده است؟! رأی ندادن به ۹ ماده‌ای که بند بند آن با «استقلال» عجین شده و بود «آزادی» و برپایی دادگریهای اجتماعی را، در همه پهنه‌ها نوید دهنده بود، چگونه ی روشن، برای ملت ایران زیر ستم "استعمار، و صلح جهانی و شرافت انسانی، تکیه به قانون! روزهای گذرد و ستیز میان دو اردوگاه تیزتر می‌شود، از یک سو "ملت ایران" به رهبری مصدق، و از دیگر سوی "استعمار". مهره‌های آن در درون و برون از ایران، همراه با سنگ اندازیهای "حزب توده" که به پاره‌ای از آنها پرداخته شد. شورای امنیت بر پا می‌شود. «در ۲۲ مهرماه، مصدق با تنگی وقت، تنهایی تواند در مدت پانزده دقیقه، به زبان فرانسه، از ستمی که بر ملت ایران وارد شده است، بنا بر کار رفتاری استعمار انگلیس در ایران، چه در پهنه ی سیاسی و چه اقتصادی و دیگر موردهای اجتماعی پرده بردارد، نیز دیگر همراهان او، هر یک بنا بر آنچه به گردن داشتند. او، در جای جای سخنان خود، تنها و تنها پذیرندگی راهی را می‌شناسد که به قانون «ملی شدن صنعت نفت» زبانی وارد نیاید، آنچه در ۹ ماده گنجانیده شده بود. پخش دست آوردهای سخنان او در "شورای امنیت" از رسانه‌های گوناگون، به گوش ملت ایران، دلنوازترین و شادی آفرین سازی بود تاریخی، که همه ی لایه‌های اجتماعی را بوجد آورده بود، آنچه را که قلم از بیان آن ناتوان است! نه تنها در ایران، که در میان دیگر ملتهای زیر ستم که آوازه ی چنین پیروزی را شنیده بودند، از جمله خاورمیانه و مردم مصر، و چنین شادی زای شد، برای آن انسانهایی که در اروپا- آمریکا و... تلاش در رهایی انسانها را دنبال داشتند و در این پهنه، بمانند روزنامه نگار - نویسنده و... می‌نوشتند و کوشندگی

می نمودند!

نخست وزیر، در پی چنین پیروزی، از سوی «ترومن» ریاست جمهوری آمریکا دعوت و مورد گرم ترین استقبال قرار می گیرد، و نیز روزنامه نگاران، که گرمی ویژه ای بپا داشتند برای او، در باشگاه ملی مطبوعات آمریکا. او نیز در پاسخ های خود به پرسش خبر نگاران، آنگونه سزاوار سخن می گوید، که ملتی آزاد و شایسته ی شرافت انسانی خواستار آن می بود. در بازگشت، در قاهره نیز موج شادی مردم مصر، از او استقبال داشت و سرانجام روز اول آذر به ایران وارد می شود و مردم، یکپارچه در اوج شور و شادی قرار می گیرند و بی مانند از او و همراه هانش استقبال می نمایند! گفتنی است، که هنگام سفر، نیروهای مخالف پذیرفته بودند که در نبود نخست وزیر، دست به اخلا لگری نزنند. وارونه آنچه را که نمی بایست و وعده داده بودند، نمودند. به اینگونه که در دانشگاه و خیابانها حزب توده، و بوارونه آنچه را نمودند که نمی بایست و وعده داده بودند، به اینگونه که در دانشگاه و خیابانها، حزب توده و در مجلس ایادی دربار و انگلیس و در ارگانهای این اردوگاه وابستگان بازتاب گرفتن، به آنچه ناآرامی ببار آور بود. آنچه از هشتم آبان، و بازندانی کردن استادان دانشگاه، بوسیله ی دانشجویان توده ای آغاز می شود و ادامه به آشوب آفرینی های دیگر در پهنه ی خیابانها و نمایش های خیابانی چون ۱۴ آذر و کشته شدن سرهنگ "نوری شاد" افسر شهربانی، راه می گیرد به مجلس، بمانند بهانه هایی به دست مهره های انگلیس و دربار، به زیان دولت مصدق، که دور از ایران است، و سپس آغاز ورود دارد به میهن، و در آستانه ی انتخابات دوره ی هفدهم می باشد؟! نیز چند روزی به پایان انتخابات، تیراندازی به سوی «حسین فاطمی» از سوی "عبد خدایی" وابسته به "فدائیان اسلام" است، هنگامی که وزیر خارجه دولت "ملی مردمی"، سخنرانی دارد بر سر خاک محمد مسعود، که به دست سازمان ترور "حزب توده" کشته شده بود. ترور مسعود، روزنامه نگار دلیر و همچون فاطمی، میهن دوست مردم

خواه، به دست تروریستهای "توده‌ای"، و ترور حسین فاطمی در سالگرد کشته شدن او، به دست تروریستهای "فدائیان اسلام" که پایوران "استبداد اسلامی" را بوجود آورده‌اند. خواننده اهتمام دارد که ۲۵ بهمن ۱۳۳۰ می‌باشد، و رفتارهای کار شکنانه فدائیان اسلام با ترور و سید مهدی میراشرفی و... در مجلس، پیرامونیان آیت الله کاشانی از یک سوی، و دیگر سوی جمال امامی و دیگر گردانندگان شبکه‌ی "استعمار" انگلیس و حزب توده در مجلس و روزنامه‌های پر شمار آنها در کار زار نبرد، به زیان "دولت مصدق" است، که عازم سفر به «دادگاه لاهه» را دارد.

دادگاه لاهه، از ۱۹ خرداد تا دوم تیر ۱۳۳۱ روند خود را می‌پیماید، و مصدق با تکیه به خرد و پهلوانی از حقوق "ملت ایران" در برابر تجاوزات استعمار انگلیس، جانانه دفاع می‌کند و دیگران نیز، از جمله پروفیسور "رولن" در مقام وکیل ایران، که از خودشایستگی بسیار بر جای می‌نهد.

دفاعی سزاوار از سوی پرهیخته‌گان جهان مردمی، تا به آنجا سودمند و کارگشا که قاضی «انگلیس» هم به سود ایران، دولت انگلیس را محکوم میکند و در گستره‌ای بی‌مانند، از خود "وجدان کاری" نشان میدهد، در حالی که قاضی "سرمایه داری دولتی" شوروی جزاین میکند و رفتار به "نعل و به میخ زدن بیطرفی را پیش می‌گیرد!؟

نبود مصدق و سه نماینده از فراکسیون "جبهه ملی" و حسین فاطمی و...، امکان سود جویی "سید حسن امامی" امام جمعه تهران را به ریاست مجلس می‌گمارند، تا در پناه این مهره‌ی دربار بتوانند زمینه کار شکنی فراهم آورند در فرمان نخست وزیری مصدق! آنچه را دنبال دارند تا مصدق را از سرراه بردارند و "قوام السلطنه" را بر جای او نشانند و اینگونه گزیر نفت ملی شده‌ی ایران را، بر چرخش کهنه‌ی استعمار خواهانه، دوباره بگردش در آورند. مصدق، در دوم تیرماه که با همراهان خود وارد ایران می‌شود هوشمندانه هدفمندی

دربار و خیز به زیان او گرفته را پی می‌برد و برای باز دارنده سازی دسیسه‌ها و تلاش و کوششهای "دربار - استعمار"، به رویا رویی دیگری روی می‌آورد، که به "سی تیر" کشیده می‌شود! زنجیره ی دسیسه بازیهای شاه و دربار، و نیز سامانه گیری مشروطیت و روند قانون مداری "مصدق را برآن میدارد که خواستار وزارت جنگ شود و گزین آن با نخست وزیر باشد، تا از رهگذر آن، ارتش و نیروهای نظامی، به بازوی سرکوبگر به سود شاه راه نگیرد و بازتاب "خود کامگی" بازدارنده شود در سامانه گرفتن مردم سالاری. بایستگی چنین راهکاری، روی ترش کردن "شاه" را ببار می‌آورد و مصدق تکیه به مردم، گزیرکار را در استعفا می‌یابد، و اگر چه قیام مردم در این روز تاریخی، پیروزی ببار می‌نشانند و مصدق در جایگاه سزاوار خود باز گشت دارد، ولی خود او گزین چنین راهکاری را درست نشاخته و در "خاطرات و تألمات" چنین سخن دارد که: «... اعتراف می‌کنم که راجع به استعفا خطای بزرگی مرتکب شدم» و افزودن که اگر "قوام السلطنه" بیان نامه ی دولت خود را باگستاخی و... نمیداد و رویارویی با قیام مردم رخ نمی‌گرفت؛ «قبل از اینکه دادگاه اعلام رأی کند دولتین ایران و انگلیس روی این نظر که اختلاف در صلاح دولیتین نیست دعوی خود را از دیوان لاهه پس می‌گرفتند و کار به نفع دولت انگلیس تمام می‌شد و زحمات هیئت نمایندگی ایران به هدر می‌رفت»؟! مصدق، همواره، به نمایندگان دومجلس و دیگرکسان آشکارا یاد آور شده بود که، هیچ رخدادی هر چه قدر تند و... او را باز نخواهد داشت به آنچه تا پایان کار "نفت" برگردن گرفته است، لذا بنابر سخن خود استعفا را، گزیرکار نادرست می‌شمرد!

این آنچه را است که بسیاری دانسته و یا ندانسته، به آن توجه نداشته‌اند، همچون نویسنده نوشته، "دلیل اصلی استعفای مصدق در واقعه سی‌ام تیر"، که در مهرگان سال اول شماره ۱، بافیده‌هایی بهم بافیده است!

خیزش یکپارچه مردم در "سی تیر" بزرگترین دست آورد برای ملت

ایران ببار داشت، که با دریغ، به آن ژرفگونه اندیشه نشد، اما ستیزگری "استعمار - دربار" جهت دارانه تر شد، که فراکشایی آن در این نوشته جای خود نمی یابد. آنچه را بایستگی دارد، این است که، نیروی "ضد استعماری" آگاهیده تر به سوی "مصدق" راه می گیرد، در حالی که همانندان "بقایی" که "ضد انگلیس" بودند و نه "ضد استعمار" گزین راهکاری دیگر دارند و کار ویژه ای را دنبال می کنند، که خود را در دسیسه ی "نهم اسفند" - قتل "افشار طوس" - همراهی و همگامی در دوکودتای "۲۵ و ۲۸ مرداد، نمایان داشتن است.

همیاری و همگامی گرفتن گام به گام، که از سی ام تیر می توان دانست و هر یک دیرتر از دیگری، که باشند؛ «فضل الله زاهدی، مظفر بقایی، حائری زاده، آیت الله کاشانی، و حسین مکی» و دیگر با اینان بودگانی، دربار، کسوت روحانیت، افسران بازنشسته ی ارتش، فدائیان اسلام و...؟!

نهم اسفند، آشکارا "آیت الله کاشانی، حائری زاده، بقایی و مکی" و با اینان بودگان، همراه با دربار و روحانیت پشتیبان شاه و افسران بازنشسته که زیر فرمان فضل الله زاهدی قرار گرفته بودند، همگامی همه جانبه ای به زیان دولت مصدق نشان میداد، با برنامه ریزی، بگونه ای که او را از میان بردارند، که خود در دادگاه نظامی اینگونه از آن دسیسه سخن دارد که؛ "...روز نهم اسفند سال قبل «۱۳۳۱»، طنابی را که برای انداختن به گردن من آورده بودند همه دیدند. آنروز هم اگر موفق می شدند می گفتند مردمان مسلمان، وطن پرست و شاه دوست سزای یک مرد خائن را کف دستش گذاشتند...؟! " دسیسه ی دربار - روحانیت - افسران بازنشسته و همه ی در اردوگاه استعمار انگلیس بوده، همسویی کار می گیرند با سازمان "سیا" با روی کار آمدن آیزنهاور در انجام آنچه را که، اگر باشکست روبرو می شود، اما در کودتای ۲۸ مرداد ببار شوم می نشیند! مرکز گاه دسیسه، کاخ شاه و گردش کار با برنامه ریزی شده از پیش، زیر نام سفر "شاه" تدارک گسترده ای را بوجود می آورند؛ "آیات الله بهبهانی، کاشانی و جمال

امامی، زاهدی، بقایی، حائری زاده، "با هم پیمانان آنها، چون" فدائیان اسلام، سپهبد امیراحمدی، سپهبد شاه بختی، سرتیپ گیلا نشاه، سرلشگر گرز، "و صد البته چاقوکشان به کار آورده‌ای، مانند" شعبان بی مخ، طیب، حسین رمضان یخی و ناصر جگرگی؟!!

اینک مهره‌های استعمار انگلیس و امپریالیسم آمریکا کوشندگی همسو می‌گیرند تا چاره گر "نفت" شوند، با از میان برداشتن بازیگر اصلی "ملی شدن نفت" و یاران دیگر "ضد استعماری" که با او هم آهنگی همه جانبه داشتند، تا در پی به خون نشاندن آنها، "پاداش سنمار" دهی، از این راه نا میمون، پادافره دهی باشد، به سود "آمریکا، انگلیس و شاه"!؟ روبروی کاخ، خیابان پیرامون مرکز گاه دسیسه و روبروی خانه ی مصدق را، شمس قنات آبادی، میراشرافی و همه ی بماندانی که نام برده شد، با آوای شوم خود "زنده باد شاه- مرگ بر مصدق" پر می‌کنند و یورش آوری به او دارند با دشنه، کارد و...، که همان گونه که از زبان او آورده شد، می‌تواند از چنگال این "سگ از چنبر" گذران، خود را رهایی دهد.

آنچه هست، این بار نیز، با درایت و دلیری دسیسه را نه تنها به شکست می‌نشانند، که همان شب افشاگری ی خردمندان‌ای رادر مجلس بر پا می‌دارد و فاشگویی برای مردم و نمایندگان و پرده دریهایی از "دسیسه" ی دربار و...، که مورد سرلشکر بهارمست رئیس ستاد ارتش که هنگام تدارک آن حادثه در "کاخ" بوده، از آن جمله می‌باشد، در جلسه ی ویژه ی بپاشده!

خواننده، دنبال کرده است تاکنون چندین اسباب چینی‌های پلیدانه‌ای را، به دست "قوام السلطنه، محمد ذوالفقاری، سرلشکر کوپال و..." در جایگاه نخست وزیر، نماینده مجلس، ریاست شهربانی، ستاد ارتش، روحانیت و... قرار گرفته!

خواننده بیاد داشته باشد که سیاست استعماری انگلیس، از همان فردای "ملی شدن نفت" و کوشش به اجرا در آوری ۹ ماده خلع ید و...، همه ی راه کار ممکن را، پای بیای دنبال می‌کند تا دولت ملی مردمی

"ی ملت ایران را واژگونه سازد، در حالیکه، مصدق و یاران او، در سخت ترین دوران مبارزاتی خود، نه تنها خودشان، که به مردم رهنمود دهنده بودند که به "ملت انگلیس" توهین روا داشته نشود، چنانکه "مصدق" روز چهارم مهر ماه ۱۳۳۰، در پیشگاه ملت، در میدان "بهارستان" که به سخن در می آید، می گوید؛ "مردم، مرده باد نگوئید، نگوئید مرده باد..."، در حالی که سه روز پیش از این سفیر انگلیس به دیدن تقی زاده رئیس مجلس سنا رفته و گفته بود که "در مجلس شوراملی اقلیت تشکیل شده که با دولت مخالفت کند" و پرسشگونه می پرسد که چرا "چنین اقلیتی" در سنا تشکیل نشده است و آشکارا می گوید که؛ "ما به شما می گوئیم که تادولت دکتر مصدق در روی کار است، با ایران وارد مذاکره نمی شویم!" خواننده، کینه ی استعمار و مهره های او، با آنانی که از پشت خنجر به "نهضت ملی ایرانیان" می نشانند، اقدام پسین دسیسه ی روزنهم اسفند را در ربودن و کشتن "سرتیپ محمودافشار طوس" ریاست شهربانی تهران می یابند. چرا که بود آن افسر دلیر و میهن دوست مردم خواه، کار شکنی و حادثه آفرینی های به استعمار وابستگان را می توانست بیرنگ سازد، و امکان ندهد در پهنه ی پایتخت، با نمایشهای خیابانی و بهم زدن آرامش شهر، زمینه های کودتا بوجود آید، آنچه راکه در شوم روز ۲۸ مرداد بوجود آوردند؟! در پی ربودن و به آنگونه ی ددمنشانه او راکشتن در روز اول اردیبهشت ۱۳۳۲، که سپس پیکره ی او در تپه های تلو، پیدا می شود، همگان آگاه می شوند، که "زاهدی، بقایی و..." برنامه ریزان قتل، و بدست افسران بازنشسته و دیگر اجراگران خواست "دربار" و "شاه" انجام گرفته تا سپس دو چپاولگر جهانی "آمریکا - انگلیس"، برنامه ی نهایی شان را دنبال کنند!

ادامه کار، به خواست "آیت الله کاشانی" و دیگرانی، که بدستور او دنبال می شود در مرتبه ریاست مجلس، زاهدی و بقایی که از سوی فرمانداری نظامی مورد پیگرد قانونی قرار می گیرند، می توانند از "تحصن" سوء استفاده کنند و در مجلس به شدیدترین وجهی مورد

پذیرایی " سید مهدی میراشراقی، احمد بهادری و.. " قرار گیرند. دیگر خون ریزان گرگ خوی نیز، در سایه ی آیه الله بهبهانی و اینگونه مهره های " دربار - استعمار"، هم، از مجازات شدن و... می جهند! با دریغ و اندوه، قانون و اجرای موی به موی و احترام همه جانبه ای از آن، که به چشم " اسفندیار"، برای دولت قانون مدار مصدق درآمده بود، باز دارنده شد به دستگیری جنایتکاران برنامه ریز قتل افشار طوس و اجراگران آن، و سپس تر، هموار می سازد راه فرار زاهدی را از " تحصن" با یاری " آیه الله کاشانی" و جاسوسان " سیا - انتلجنت سرویس"، برای اجرای کودتا، که از پیش تدارک دیده شده بود.

اگر چه، کودتای ۲۵ مرداد به شکست می نشیند، باز هم با هوشیاری و پهلوانی " مصدق" و چند افسر دلیر محافظ خانه ی او، ولی بنابر همه ی داده های تاریخی، بویژه از زبان " سیا" و چاپ پخش گونه ی " طرح" های عملیاتی چندگانه ی " آژاکس" و غیره، سرانجام به خواست خود می رسند، در ۲۸ مرداد. در واقع " سیلی از اسلام" را که آیه الله خمینی مرتبه هایی به زبان راند بر صورت " مصدق"، آنچه را بود، که دست " آمریکا - انگلیس"، با یاری آیت الله هایی چون بهبهانی، کاشانی و اسلام پناهانی بمانند " فدائیان اسلام، شمس قنات آبادی، میر اشراقی و..." بر او می زنند، که نه تنها بر او، که بر یاران او هم! نه تنها در ۲۸ مرداد، که می رفت تا آن روز هم پیروزی بهره ی مردم شود و آیت الله ها با سیل دلارهای پخش شده میان " طیب، جگرگی و..." ها، بیاری " برادران رشیدیان" ها می آیند و کار رفتاری " روزولت" ها را به پیروزی به زیان، " ملت ایران" می نشانند، که در پی قیام ۲۲ بهمن نیز، آیت الله ها و پایوران " استبداد اسلامی"، و پیشاپیش آنها " آیت الله خمینی"، چنین کار ویژه ای را به گردن می گیرند، سیاهی روز بباور آور تراز، دوران " استبداد" شاهی!؟

خواننده بیاد داشته باشد که " مصدق"، بیش از هرکس، هم به " تنها اشتباه" خود آگاه بود، از دیدگاه " جهان خواران" و شاه و آیه الله ها،

وهم به پاداش "سنمار" از سوی آنها بی اندوهمندی، که بگونه هایی گوناگون، در دادگاه و... از آنها سخن رانده است، از جمله "... از آنچه برایم پیش آوردند هیچ تأسف ندارم و یقین دارم وظیفه تاریخی خود را تا سرحد امکان انجام داده‌ام، من به حس و عیان می‌بینم که این نهال برومند در خلال تمام مشقت هایی که امروز گریبان همه را گرفته به ثمر رسیده و خواهد رسید!"

او در دادگاه نظامی، بی هراس از نهال کشته‌ای سخن دارد، که "استبداد شاهی" را به شکست کشانید و رسوایی برای پشتیبانان "بومی و بیگانه"ی او، و چنین دارد و زبانه خواهد کشید "آتش" این راه، به آنچه به سوزاند هر آنچه پستی و زشتی است، از سوی هرکتابینشی که باز دارنده ی رسیدن "ملت ایران" باشد، به رسیدن به خواسته‌های "تاریخی اجتماعی"ی در پیش داشته‌اش! خواننده، برای شناخت بیشتر داشتن از "یگانه" بودن "مصدق" و پاره‌ای از یاران او، به کار رفتاری و خویشکاری‌اش در سراسر زندگی آنها، هر چند شتاب زده چشم اندازد، و هم سنجی کند با آنچه بماندانی چون "محمد رضا شاه، آیت الله کاشانی، آیت الله خمینی، می‌گفتند، ولی در عمل، عمل می‌داشتند، و پیروان آنها دارند!"

او، همراه با یاران وفادارش، همچون او، ضد استعمار، در مدت کوتاه زمامداری اش، علیرغم محاصره ی اقتصادی - بی در آمد نفتی - وجود بسیار کارشکنی‌های استعمار پسندانه و سنگ اندازی‌های گوناگون، توانست چرخش چرخ جامعه را، با خردمندی، در تغییر کشورهای "صادرکننده و واردکننده"، از و به آنها، و نوع کالاهایی چون "پوست، تخم خشخاش، سم گاو و..."، و نیز لوازم مورد احتیاج مردم، چون "دارو، ابزار و ماشین کشاورزی، شیمیایی و..."، صادر و وارد کند، نه تنها ارزش کسر بودجه نیاورد، که فزونی صادرات بر واردات را نیز بیفزاید!

کوتاه اینک، در آن دوران سرنوشت ساز، و بود همه دسیسه‌ها و کار شکنی هایی در پهنه ی ایران و گستره ی جهانی، و کوتاهی مدت

زمامداری دولت قانون مدار و راه گشا به سوی " استقلال، آزادی و دادگریهای اجتماعی"، ترازنامه آنرا، می توان، در ۱ - ملی کردن صنعت نفت در سراسر ایران ۲ - ملی کردن جنگلهای سراسری ۳ - ملی کردن تلفن در سراسر کشور ۴ - اتوبوس رانی تهران را ملی نمودن و سرانجام ۵ - ملی کردن برق تهران را یاد آور شد، که تنها و تنها سود رسانی آن، در سویه ی مردم زحمتکش ایران بود، و گونه رفتاری "ملی مردمی"، و کوتاه سازی دست هر نیروی "انحصار" خواه از شریانههای "اقتصادی - سیاسی و دیگر موردهای اجتماعی! این بخش در همین جا، پایان می گیرد، با تکیه کردن به سخنان او، پیوند داشته با اقدامات دوران زمام داری اش که می گوید: «ما نباید تمرکز سرمایه کنیم یک اشخاصی را بی جهت متمول کنیم و یک عدم تساوی بی جهتی در جامعه درست بکنیم. یک اشخاص از سیری خفه بشوند و...»، که در راهکار خود، در "سیاست موازنه منفی"، به آنها پرداخته است.

پرداختن به گشایش کار رفتاری اجتماعی، که در پرتو آن، سودبری برای لایه های پائین اجتماعی باشد و توده ی جامعه ی زیر ستم، با دیدی "مردمی" و آرمانی "ملی" پیوند خورده باهم، تابنایی بنا گردد ســزاوار «ملت ایران»، آزاد و ســر بلند در پهنه ی جهانی، ابراز وجود یافتن امکان گیرد!

۲۹ اسفند و پاداش سنمار؟! ۴

« ۲۶ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ یکی از محلات تهران که تیول جیب بران و چاقوکشان و تبهکاران حرفه‌ای دیگر بود بکلی تخلیه شد و ساکنان آن بصورت کاروانی که با پول ژنرال "شوارتسکف" عامل سیا قویاً تغذیه و تجهیز شده بود براه افتاد و ژنرال زاهدی نیز در رأس قسمتی از قوای نظامی به این کاروان ملحق و این جمع به سوی ادارات دولتی و ایستگاه رادیو هجوم بردند!؟

بخش چهارم از سخن « ۲۹ اسفند و پاداش سنمار » با نوشته ی " گاستون

فورنیه " روزنامه نگار پرآوازه ی " لوموند " آغاز می شود، که زیر نام " کورش بزرگ زمان "، در هفتم مارس ۱۹۶۷، به هنگام درگذشت " مصدق " نوشته است، با این فراز آغازین که؛ " حتی مرگ که پیروزی نهائیش بود، نیز حق وی را ادا نکرد...؟! "

روزنامه نگار، اگر چه ازگاه درگذشت "پیر فرزانه" خبر می‌دهد جهانیان را، اما سخن از گردی دارد که پنجه در پنجه ی "انگلیس" افکند، و "قدرت استعماری" را که برای "خورشید" خود غروبی نمی‌شناخت، به شکست و بام غروب نشانید. او از "ملی شدن نفت" سخن دارد و کارزار پای گرفته‌ای که، آتش امید در "دهقانان و کارگران و زحمتکشان..." زبانه کشیدن داشت، در "پایان استعمار کشورشان بوسیله نفتی‌ها"، که می‌توانست پایان بهره‌کشی آنها رانویسد دهنده باشد؛ "که بوسیله فتودالها و متنفذین و ژندارمها" انجام می‌گرفت! از مردی سخن دارد "فسادناپذیر" و با ایران و ملتی که "از زیرکی و فرهنگ و شعرشناسی و ظرافت سیاسی نیرومندی" برخوردار است و گاه تاریخی ایران با "کوروش بزرگ" زمان، که پیر گفتار استعمار با آن روی در رویی دارد!

او براین است که؛ "مصدق اعتقاد داشت اگر پول بوندارد بوی نفت زیان بخش است و هر ملتی که پای شرکتهای ی خارجی را بخانه خود بکشانند" گردن به یوغ استعمار» نهاده و می‌افزاید که به چشم می‌دید؛ «که شرکت نفت انگلیس و ایران به حقیقت در مملکت حکومت می‌کند. اوست که دولتها را می‌آورد و می‌برد و با افشاندن تخم فساد دادگستری و پلیس و ارتش ایران را عملاً در دست دارد و هم اوست که ملت را در جهل و بیسوادی و تیره بختی» نگهداشته است. روزنامه نگار هوشمندانه ادامه ی سخن دارد به اینکه "مصدق" نه تنها برای "استعمار انگلیس" خطرناک بود، که برای روسها هم ناخرسند دانسته، چرا که، به درستی در بود یک سامانه ی "ملی مردمی" در کنار مرزهای "سرمایه داری دولتی" شوروی، ناشگون و برای "کمونیسم روسی" سخت آزار دهنده بود! چنین بود برای "آمریکا" و شرکتهای بزرگ نفتی ی این "قدرت امپریالیستی"، که نمی‌توانست روشکار مصدق را تاب آورد! آمریکا؛ «روش مصدق را که سرمشق بدی برای سایر کشورهای تولیدکننده نفت در خاورمیانه میشد تحمل» نمی‌نماید و بر شماری دارد ناخرسندی ناخرسندان

دیگری چون "شاه" و... را، از وجود سیاستمدار پاک دامنی که تنها و تنها تکیه گاه خود را "ملت" می خواست و می دانست و سخت پای بند "قانون" بود و به حقوق همه ی ملتهای جهان احترام می ورزید!

گاستون فورنیه، نشانگری دارد از شناخت موشکافانه ی زندگی نامه "مصدق" و کار رفتاریهای او در پهنه های "اجتماعی - سیاسی" ی گاه های گوناگونی که، انجام کار در مرتبه و مقام هایی داشته است. چه از اول مه ۱۹۵۱ و ملی شدن نفت تا روز در گذشت او در مارس ۱۹۶۷ باشد، که نوشته ی خود را به آن مناسبت می نویسد، با آگاهی از دلیریها و خرد ورزیهای او در پهنه ی دادگاههای بر پا شده ی شورای امنیت - لاهه - دادگاه نظامی و زندان و تبعید و چه در کارزار پارلمانی و دیگر نبردهای او در پیش و پس از مشروطیت و ادامه ی مبارزه های او از شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد!

نیز می بایست کم و بیش آشنا باشد از کارورزیهای او در امور گوناگون به بهسازی در پهنه ی قوانین، که در گاههای بدست آوری پروای کار، به آنها پرداخته است، که فشرده ی آنها را، اینگونه می توان بر شمرده: «اموری چون کشاورزی، آب، تلفن، فرهنگی، دادگستری، اقتصاد و بانک، مالیات، مسکن، ارتش، بیمه های اجتماعی، بهداشت مطبوعات، انتخابات و...»!

آنچنان که، یک ملت نا وابسته و آزاد، نیازمند است تکیه به قانون، در همه ی پهنه های "اجتماعی - سیاسی" بتواند از "دادگستری" و "امنیت" بهره مند باشد و زندگی رفاهی سامانه گیرد در سامانه ای "ملی مردمی"، که در آن هر شهروندی، از هر آئین، تیره، جنسیت و... از حقوق خود بهره مندی بیابد. حقوق هر باشندهای پاس داشته شود، آنچه را که "ملت ایران"، همچون هر ملت سزاوار آزادی، همواره تلاش و کوشش داشته است، برای بدست آوری آن. آنچه پیش آهنگان جان بر کف اش دنبال داشته و دارند و تا سه تیغ پیروزی، در سه رویداد بزرگ تاریخی ی "مشروطیت، دوران مصدق و قیام ۲۲ بهمن" رسیده اند، اما به شکست کشانیده شدند؟!

در به شکست کشانیده شدن آنها، اگر چه دست "بیگانه" دست داشته است، اما "بومی" ی هزار بار زشتخوی تر از هر بیگانه‌ای، در پوش "شاه، آیت الله، نماینده مجلس، ارتش، روزنامه نگار و..." را، می‌بایست خیانتکار اصلی شناخت که تن به چنین شوم آوریهای داده است، آنچه درازای "قدرت" و چه در ازای "پول" با خود فروشی، به گاز زدن پستان مادر خود، روی آوردند؟! خواننده، در بخش پیشین از زیر چشم گذرانیده داشت، بسیار کار بدستانی را در پوش "روحانی، نماینده مجلس، روزنامه نگار، ارتشی و..."، چون آیت الله کاشانی و بهبهانی، مظفر بقائی و حایری زاده، فضل الله زاهدی، سر‌تیب گیلانشاه، سرلشکر گرز، و سپهبد امیر احمدی، عمیدی نوری و سید مهدی میر اشرافی، با بمانندان شعبان جعفری، محمود مسگر، طیب حاج رضائی، احمد عشقی و... که درهمه‌ی حادثه آفرینی‌های پس از "سی تیر" بویژه از نهم اسفند تا انجام کودتای ۲۸ مرداد دست داشتند!

زشتکاری و شوم ببارآوری سازمان یافته در حزبهای ی درباری چون "حزب زحمتکشان بقائی، پان ایرانیسم پزشکیور، سومکا، فدائیان اسلام و دستهایی از درون پلیس، ارتش یا بازی گرفتن زاغه نشینان، معرکه گیران، تیغ زنان و پاندا‌زانی از تبار "شمس قنات آبادی، ناصر جگرکی، ملکه اعتضادی و دیگر پیرامونیان آیت الله‌ها و دربار، که رهبری حزب توده را نیز نباید از یاد برد!

از پیش چشم گذرانیدن نام بسیار کار بدستان رخداد ۹ اسفند را، که سالی پس از آن در خیابان خراسان، درخانه ی طیب حاج رضائی جشن می‌گیرند با شرکت از تبار خود "شعبان جعفری و...، نمایندگان "سنا و شورا" و ارتشیان، به رهبری جمال امامی، شوشتری و.. صادق سرمد‌ها سروده ی "شاه پرستی" سراییدن و "سید جواد ذبیحی" در ستایش "اعلی‌حضرت" همراه با موزیک به اجرا در آوردن! جشن و سرودهای "شاهپرستانه" و "استعمار پسندانه" که در روزنامه‌ها گسترده چاپ پخش می‌شود، در پیروی از "قرآن" و نیات "عالیه

شاهنشاه" و و پشتیبانی از دولت " ملی تیمسار معظم سپهبد زاهدی
 "، و از طرف جمعیت " جوانمردان جانباز " ی چون " شعبان بی مخ،
 جگرکی، محمود مسکر، ملکه اعتضادی و...؟! "

هنگامی است که همین روزنامه‌ها " ورود آقای نواب صفوی " را به
 فرودگاه مهر آباد یاد آور و مورد استقبال قرار داده‌اند، که پس از " یک
 مسافرت شصت و پنج روزه که بکشورهای اسلامی نموده بودند " به
 ایران باز می‌گردد. این بازگشت و استقبال چندی پس از آنچه را است
 که به دستور شاه و زاهدی، و خواست استعمار، در خورسندی اسلام
 پناهانی چون آیت الله کاشانی و بهبهانی، سرلشکر باتمانقلیج و
 تیمور بختیار و...، کلنگ بدست به ویران سازی عبادتگاه بهاییان
 روی می‌آورند، تا اجرای اسلام باروری و شاه پرستی خود را ابراز
 بدارند!

کار رفتار استعماری که، روزی " دین سازی " می‌کند و این دین باور
 رابه جان دین باوری دیگر انداختن، روزی عبادت گاه کسانی را ویران
 می‌سازد، تا با خوشنود کردن پاره‌ای از " رهبران دینی "، جوی آرام
 بوجود آورد در اجرای خواسته‌های تالانگرایانه‌ی خود؟! نمایشهای "
 تعزیه داری " پیامی دارد به سرپرستی " شعبان جعفری " ها و پر
 می‌کند " دباغ خانه " های " تکیه " و یا... خوانده شده‌هایی را، از
 بمانندانی چون؛ " آخوند محمدتقی فلسفی، آیت الله کاشانی، عمیدی
 نوری و... " یاد دیگر نشست ها و جشن‌ها، و گرفتن عکسهای " رنگین " از
 مهره‌هایی چون " زاهدی، کاشانی، حایری زاده، بقایی، مکی و... " که
 بکار گرفته است.

این آرایش جلد رنگین نامه‌ها، و دوران جشن و پایکوبی‌ها، چندی
 به درازا نمی‌کشد، که ز اندوه بر سر زدن دارند " مسکین مکسان "، چه
 آیت الله کاشانی، بقایی، مکی و... که بنا بر پذیرش " شاه " و بدستور "
 زاهدی "، به دور و سطل باطله‌ها انداخته می‌شوند، و چه زاهدی، که به
 یقین شاه رضایت آمریکا را بدست آورده بوده است که او را دست بر
 دارنده ی می‌خواند از دولت و راندن او از ایران؟! پایان می‌گیرد رونق

پرسش و پاسخ‌های آیت الله کاشانی و دیگر اسلام پناهان گرداگرد آمده‌ای چون "شمس قنات آبادی و یا فداییان اسلام و..."، در تجلیل از کودتای ۲۸ مرداد و بازگردانیدن "شاه" و سیلی "اسلام" که بر صورت "مصدق" زدن را، که همه را از خود میدانست و در این گونه گفتار، پر "بلبل زبانی" داشت با روزنامه‌های داخلی و خارجی!

دیری نمی‌گذرد از این همنوایی‌ها، که ابتدا آیت الله کاشانی، بنا بر خواست و دستور شاه و از سوی زاهدی، به بخت برگشتگی از "قدرت" نشینان دچار می‌شود و سخنگوی دولت "سرتیپ فرزنانگان" در برابر روزنامه‌ها، او را "سید ابوالقاسم کاشی" میخواند که برای خود نمایی و کسب شهرت و... سخن می‌گوید و همینگونه رفتاری بکار برده می‌شود در مورد بقائی، در روزنامه‌هایی، که او را از "جانپان فطری" بوده می‌نامند!

هنگامی است که گروه گروه از افسران توده‌ای بازداشت و در زندان زیر شکنجه و در برابر جوخه‌ی آتش کودتاگران قرار گرفته‌اند، با عزم راسخ پاره‌ای از آنها که جانانه است، بمانندانی چون "سیامک، مبشری، وکیلی... با چشمانی باز و دلی پر امید به فردا! گروه گروه از وابستگان نیروهای ملی بازداشت و "پاداش سنمار" می‌بینند، زیر شکنجه و در برابر رگبار آتش و با پردلی ایستادگی دارند و روی به آینده‌ای پیروز، به از میان برداری همه زشتی‌ها و سیاهی‌ها!

نهضت مقاومت پای می‌گیرد با تلاش همانندانی چون: «آیت الله زنجانی، داریوش فروهر، مهدی بازرگان، شاهپور بختیار، فتح الله بنی صدر و بسیار بسیار جوانان و پیران پیرو "مصدق" و نهضت ملی، بی‌اندوه و هراسی که تهدیدگر زندگی آنان گردد. فرزنانگانی چون "علی اکبر دهخدا، عبدالله معظمی، غلامحسین صدیقی، محمود نریمان و دیگر دوستان و همکارانی از مصدق، که "ضد استعمار" بودنشان آنها را بهم پیوند داده بود، سخت در کوشش و تلاش‌اند در یاری رساندن به نهضت مقاومت و ستیزگری با "قرارداد کنسر سیوم" و دادگاههای پیا شده برای مصدق و دیگر بازداشتها و کشتاری که

جریان گرفته است!

جنب و جوش در دل پیر و جوانی که دل در سودای میهنی آباد و آزاد داشت و روز ۲۹ اسفند و دست آوردهای آنرا دیدبان آیندهای چنین و "ملی شدن نفت" آتش درون زای بود به زبانه کشیدن و پویندن و ره گشودن به آنچه سزاوار زندگی شرافتمندانه شود. اینان، هریک بنابر خویشکاری و کار ویژهی خود، در پشت میلههای زندان و در برابر دژخیمان، و یا در دانشگاه و کوچه و خیابان، وفای پیمان از خود نشان می دهند، بویژه "پیر فرزانه" در دادگاه بگونهای و یار وفادارش حسین فاطمی، بگونهای دیگر، بنا بر سرشت نشانه ی خود، که هنگامه آفرینی دارند.

به درستی و به جاست، بازگویی سخن "علی همدانی" که نام "مستعار" است و در پیش گفتار "رسیدگی فرجامی" در دیوان کشور آورده است به اینکه؛ محکمه مصدق یا محاکمه و محکومیت استعمار، ارتجاع و سلطنت، که در جای جای آن دادگاه روند می گیرد؟

چنان گونه دادگاه را مصدق در تسخیر خود دارد که گویی آرش کمان گیر، پیکان تیز پرواز خود را به سوی سه بدخواه "ایرانزمین" به کمان نهاده باشد! خبر روز نامه و هفته و ماه نامه و دیگر خبر رسانی ها، گزارش دهندهی اندوه تیره و تار بر سینه ی جامعه نشستته می باشد و موج فزایندهی کینه و خشم مردم به کودکان بر قدرت نشستته ی "درباری - روحانی" و نفرت از نام پاره ای چون "حسین مکی"، بوجود آمده در کنار دیگرانی که نام برده شدند، که تا چندی پیش در میان مردم از احترام بهره مندی داشتند، ولی اکنون در ردهی بمانندان "شعبان جعفری، ملکه اعتضادی و..." در چشم ملت ایران "نشسته اند و با بیزاری به "رنگین عکسهای" آنها نگه کردن، که شانه به شانه ی زاهدی چسبنده اند!

بوارونه این "بو قلمون" گونه ها، آنانند که در پشت میله ها - زیر شکنجه و در برابر آتش، دارنده ی هرگرایشی پایدار ایستاده اند و از

جنبش مردم دفاع می‌کنند و تاختن دارند به تالانگران جهانی، بویژه "انگلیس - امریکا" و مهره‌های بومی آنها، در هر پوشی جای گرفته! غریو شادی و شوق، جاری اشک سرافرازی و غرور "پیران و جوانان، پدران و مادران، پسران و دختران، برادران و خواهران، آشنایان و دوستان کسانی است، که با ایستادگی خود نور امید بر پهنای میهن می‌باشند و هر باشنده ی ایرانی را، لب به آفرین گویی گشودن دارند، بویژه همه جا سخن از دادگاه "مصدق" است.

بر چشمان هر ایرانی میهن دوست مردم خواه اشک شادی می‌نشست در پی شنود هر سخن و فرازی از مصدق در دادگاه، و لاله‌های گوش او را پر کرده بود زمانه از "حماسه" و گرد آفرینی که آن "پیر بسته به زنجیر" به پاداشته بود، و حسین آزموده جلاد و شاه و واپسگرایی و قدرتهای تالانگر کودتاکننده را، به رسوایی خیانت و جنایت به "ملت ایران" پرده‌داری داشت!

حسین فاطمی یادداشتها و نامه هایی دارد هنگام زندگی اش در بازداشتگاه، که با آن جسم کارد آجین شده به دست چاقو کشان، که برای آیت الله زنجانی می‌فرستاده است. او، علیرغم بیم اعدام خود، بی هراس هر آنچه در پیش باشد، از "پیر فرزانه" بسیار سخن با شورمندی داشته و ارزش "اجتماعی - سیاسی" و کار رفتاری مصدق را بر شمرد، از جمله در رابطه ی گونه ی تنظیم پرونده ی دادگاهی اش و نیز آگاه سازی ی به اینکه: «.. آنهايي که جریان کودتا را از شب یکشنبه ۲۵، یا از صبح چهارشنبه ۲۸ مرداد تعقیب می‌نمایند، یا بی اطلاعند یا نمی‌خواهند از واقعیات پرده بردارند. نه تنها نقشه کودتا بر ضد دولت مصدق و در حقیقت علیه نهضت ملی ایران در هفته آخر مرداد، یا در ماه مرداد بوجود نیامده، بلکه از ماهها پیش و شاید اگر میزان دقت و کنجکاوی را وسیع تر کنیم، از چند ماه بعد از زمامداری دکتر مصدق، یک چنین نقشه‌ای به موازات تبلیغات شدید انگلیسی‌ها، که در داخل و خارج شاه را از حزب توده می‌ترسانیدند، در شرف طرح و انجام "بودا؟ در پرده دریهای فاطمی،

پرده برداشتن نه تنها از اینکه از همان دوران زمامداری مصدق، انگلیس دولت ملی مردمی را در تیررس واژگونی قراردادده بود، که مصدق هم از آن بگونه‌ای دیگر سخن رانده است. نیز می‌رساند به اینکه رسوایی‌ی آن انجام، تنها دامن‌گیر "استعمار - شاه" نمی‌توانسته باشد، که دامن‌گیر آیت الله‌ها - بقایای‌ها و... هم بوده است، که به بازی گرفته می‌شوند در آن کودتای "آمریکا - انگلیس"، و آنگونه سامان گرفتن تا توانسته شود با همکاری همه جانبه‌ی آنها، آن "ننگ آوری" را، به شدن در آورند؟!

انجام گرفتن رسوایی کودتا پی آمده‌ای آن، که "پاداش سنمار" به مصدق و حسین فاطمی و دیگر یاران^۷ ضد استعماری مصدق، هر یک بگونه‌ای دادن، آنچه را می‌بود، که از خواست تنهای "شاه" برخاسته نمی‌توانسته باشد، بادادن و باندادن آنها. در درستی این سخن اینکه، اگر می‌توانست رهنمودهای کسانی چون "حسین مکی" و نامه‌ها و امضاهای آیت الله بروجردی. حاج آقا رحیم ارباب، حجت الاسلام خادمی، آیت الله اردکانی، امام جمعه اصفهان و... اثرگذار می‌بود در چشم پوشی از "دادگاه مصدق و اعدام" حسین فاطمی "و این آنچه را است که "سیاست سازان" استعمار پذیرنده نبودند، بویژه در مورد مصدق و فاطمی! بنا بر نوشته‌های "حسین مکی" روزاول شهر یور ۱۳۳۲، که شاه از فرار بازگشت به ایران دارد در زیر سایه‌ی "کودتا" در فرودگاه سرتیپ هدایت گیلانشاه را می‌فرستد به دربندسر تا به دیدار او برود و او به دربار می‌رود و او... در حدود سه ربع ساعت فقط در باره مصدق اینکه صلاح نیست او را محاکمه کنند» گفت و گو داشته و رهنمود به شاه که: «... غوغائی بر پا خواهد کرد...» و افزودن «طوری استادانه در جلسات دادگاه صحنه‌هایی فراهم خواهد کرد که در حقیقت سمت دادستانی دادگاه را به عهده خواهد گرفت و دادگاه نظامی هر حکمی علیه مصدق صادر کند به محکومیت خود در دادگاه حکم داده است!»

نیز از دیداری دیگر سخن دارد با "شاه"، برای جلوگیری از اعدام

حسین فاطمی " و در روی دررویی به " حسین آزموده " گفتن که من دکتر فاطمی را نزد شاه از مرگ نجات داده بودم و شاه قبول کرده بود. ولی بعداً شما نزد شاه رفتید و تهدید کردید که اگر دکتر فاطمی اعدام نشود پاگون خود را می‌کنم و کنار خواهم رفت و بدینوسیله مجوز اعدام او را گرفتید و اعدامش " کردید، و نیز براین است که ... آیت الله کاشانی هم طبق نامه‌ای که در دست است در این مورد اقدام نموده است و نیز سید ضیاء الدین طباطبائی هم باشاه صحبت کرده و خواسته بود که از اعدام وی صرف نظر شود، و دیگر اقداماتی را یاد آوری دارد، که همه به سنگ می‌نشیند و حسین فاطمی را «... با برانکار به میدان تیر بردند و تیرباران کردند!

پاسخ چرایی دادگاه " مصدق " و تیرباران " حسین فاطمی " و...، از زبان بسیار داده‌های تاریخی آورده و یا نیاورده شده، روشن ساز این درستی است، که آن " پادافره " دهی انجام گرفته، خواستی بوده " استعمار خواه "، که شاه نمی‌توانسته از آن سر باز زند، هر چند برآورده نسازد. خواست " آیت الله بروجردی " را، یا مهره‌های در کودتا دست داشته‌ای چون آیت الله کاشانی و صد البته سید ضیاء الدین طباطبائی را که «ارباب» او خاستی دیگر داشته است؟! اما ریشخند تاریخی را بین که " حسین مکی " از اوج سرباز " فداکار " در چشم مردم بودن بیفتد، با پشت کردنش به " نهضت ملی "، و اولین فردی باشد، که شاه هنگام بازگشت از فرار او را بخواهد و گوش تیز کند به " رهنمود " های او؟!!

ریشخند تاریخ را بین که همواره، و هر ساله، روزهای دوم فروردین " سرجاده متونه کلا " می‌ایستاده در انتظار دیدار " شاه "، ولی دوم فروردین ۱۳۳۶ نیز سرنوشت این دیدارها پایان گرفته می‌شود و در " سطل باطله‌ها " افتادن؟! ریشخند و یا آزمونی دیگر از تاریخ را، از " نوشته‌های محمد علی سفری "، آورده شده در " قلم و سیاست " روزنامه نگاری که در " باختر امروز " با حسین فاطمی و جلال نائینی از بستگان فاطمی همکاری داشته است، از زبان نائینی یاد آوری دارد

به اینکه: «.. دکتر فاطمی می‌خواست خود رابه سوریه برساند چون با سفیر سوریه آشنا بود و تنها راهی که می‌توانست از مرز خارج شود از طریق شوروی بود ولی به دلیل مخالفت‌های دکتر فاطمی در باخترامروز با روسها طی سالهای گذشته، به خصوص در مورد پیشنهادی که نسبت به نفت شمال کرده بودند مورد خشم و غضب روسها بود و به همین دلیل هم اجازه ندادند که از راه روسیه به سوریه رود»؟!

پرسش و پاسخ این آزمون و دیگر چنین آموزشهایی از تاریخ و دستگیری او در خانه ی افسر "توده‌ای" فراری، و نیز اینکه "کیانوری" ها سالهایی سال پنهان سازی او را به رخ همگان می‌کشیدند؟! برگردن این "باند" بود که در "رأس" آن "کامبخش" باشد، و رابطه اصلی با شوروی و دست اندر کاران این سیاست "استعماری" بودند، را نمی‌بایست از یاد برد؟! دیگر کار رفتارهای "شوروی" در پیش از کودتا و سکوت سیاست سازان "سرمایه داری دولتی" پس از کودتا، را نیز از پیش چشم دور نگه نداشتن، از جمله اینکه "زاهدی" بی درنگ در پی کودتا با آنها تماس می‌گیرد و با وعده و نویدهایی از آنها می‌خواهد که وابستگان به آنها، در مورد دولت او خاموش گزینند، که آنها نیز چنین می‌کنند؟!

بهرروی و با امید که این آزمونهای تاریخی، برای ما ایرانیان، سرانجام "آزمون" بشمار آید و بیاموزیم و "تجربه را تجربه" گیریم و آنها دور نینداخته و بکار گرفته داریم، پس از این چنین آسیبهای سنگینی که بر مردم وارد شده است، دارنده ی هرگرایی، چه پیش و پس از کودتا ۲۸ مرداد، و چه حال در دوران "استبداداسلامی" که زخم و آسیبها، در همه ی پهنه‌ها، چند بار فزون تراز "استبداد" پیشین رخ داده است؟! در پی کودتا، آنچه را شتاب زده پی می‌گیرند از زبان مصدق در زندان به جلیل بزرگمهر که به دیدار او رفته بود: «.. اینها چهاراسبه می‌روند» و در هم سنجی بازشتکاری "و ثوق الدوله" ادامه میدهد که: «آقا خدامی داند و ثوق الدوله هم با بی پروایی، مثل اینها

نمی‌کرد. یک سال طول کشید که قرار داد ۱۹۱۹ بسته شد و فزودن به اینک: «واقعاً آقا این دولت نیست غارتگر هم از اینها بهتر است!»
 چه دردناک زمانه‌ای، بنا بر نوشته ی بزرگمهر که از اندوه و غم مصدق در زندان می‌نویسد، که در آن دو سه شب، سخت ناراحت بوده و خواب به چشمان او راه نمی‌یافته، همانگونه که در دوران جوانی، قرار داد وثوق الدوله خواب را از چشمان او به دور میدارد و به افسردگی دچار می‌سازد؟!

چه دردناک زمانه‌ای، که مصدق در پیش چشم خود در زندان داشته، پس از آن همه تلاش، بازگشت انگلیس و چرخش گرفتن دو باره چپاول "نفت" و دیگر پی‌آمدهای آن بروی پاشنه ی کهنه به گردش در آمدن؟!

چه دردناک تراز آن زمانه، این زمانه ی چیرگی ی "استبداد اسلامی"، که نماینده‌اش، "بهزاد نبوی" کار رفتاری خود را با بی‌شرمی، خود خائنه‌تر از قرار داد "وثوق الدوله" بخواند، و پایوران آن، خامنه‌ای و رفسنجانی چند بار تالاتگر و خون ریزتر از "شاه" بشمار آیند و خاتمی فریبکار، برای بر سرکار ماندن، چوب حراج ایران را سخت‌تر بزند با قرار دادهای "نفت و گاز و..." و خریدهای وازده و بنجل کالاهایی از روسیه، و دیگر زشتکاریهایی که از این "آخوند خندان" سرزده است؟! کودتا انجام می‌گیرد و تلگرام‌های ریاست جمهور آمریکا و نخست وزیر انگلیس که "شاه" را پشتیبان میدانند، او را بوجد می‌آورد، تا به آنجا که نمایندگان را تهدید می‌کند به اینک: «...هر رأیی که علیه این لایحه داده شود آنرا رأیی علیه شخص» خود می‌شمارد! آنچه شاه با خود آگاهی، خواست تالانگران جهان را، رخ گشوده در قرارداد کنسرسیوم می‌خواهد، آنچه را بود که تاج و تخت خود را در آن "بود" می‌یابد و در تلگراف پاسخ به آیزنهاور نیز آشکارا، سلطنت خود را مدیون آمریکا می‌شناسد؟! اگر چه سایه ی سرکوب در پهنه ی ایران گسترده و خودگامگی همگان رادر چنگال خود فرو گرفته می‌خواهد، ولی بانگ فریاد "ملت" از زبان دارندگان

گرایش‌های گوناگون، چه آنانی که در "نهضت مقاومت" جمع گرفته‌اند، و چه همانندانی چون "دهخدا - عبدالله معظمی - الهیار صالح و... با پخش بیان نامه‌های اعتراضی، که به گوش جهانیان رسانیده می‌دارند!

چنین بازتابهایی همراه با دلاوری دانشجویان، همچون روز ۱۶ آذر، در رابطه با دادگاه مصدق و بازگشت انگلیس‌ها، و بجای نهدی "سه کشته" و...، ادامه دارد و نظر همگان را به سوی خود کشیده است. از در دیوار نفرت و کینه بلند می‌شود به "دولت کودتا، شاه، آیت الله‌ها، آمریکا، انگلیس" و همه ی آنانی که با این شوم آوران همداستانی داشته‌اند! آنانی که بر و میوه ی تلخ کارفتریهای شان، شکست دولت "ملی مردمی" مصدق و قرار داد کنسرسیوم و بازگشت انگلیس می‌باشد. در این میان، پس از چندی دم تکان دادن و خوش رقصی آیت الله کاشانی، بقایی، مکی و... در کنار زاهدی و... دور اندازی شان تماشایی بود یا مخالفت‌های "آبکی" ی آنان، که آبروی ریخته شان را تا پایان عمر نتوانسته جبران کنند! جنبش روند "مقاومت" می‌گیرد و ادامه ی کار مبارزه از نسلی به نسل دیگر و پویدن راه و جستجوی راهکاری که در آن خواست تاریخی مردم راه به پیروزی گیرد، آنچه از منزلگاهی به دیگر منزلگاهی ادامه دارد تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷. منزل گاههای چند از مبارزه ی سیاسی تکیه به "قانون اساسی" مشروطیت که، مرتبه هایی، دست خود گامگی در آن دستبرد داشته بود. از "نهضت مقاومت" به ساختار گرفتن "جبهه ملی" و سپس تر راه گرفتن به "جبهه ملی سوم" در پی اولین کنگره و نمایانی ناساز واریهایی میان بوجود آورندگان "جبهه ملی" از گرایش‌های گوناگون، بر سر چگونگی ساخت "جبهه" و شیوه ی مبارزه و "شعار" هایی که بسیج مردم کند پیرامون خود، تا راه گیرد به "هدفمندی، که، بر آورنده ی خواسته‌های "اجتماعی - سیاسی" ملت باشد! دست آوردها اگر چه آنگونه که آرمانخواهان خواستار بودند، ولی از بار ارزشی تا اندازه‌ای چشم گیر بهره‌مندی داشت، که باراساسی آن

برروی شانه‌ی جوانان وابسته و یا ناوابسته به حزب و سازمانی از گرایشهای جور و واجوار، بویژه دانشجویان بود. خیزشهایی همچون سالگرد ۱۶ آذر سال ۱۳۳۹ آتش زدن ماشین دکتر اقبال، اعتصاب آموزگاران، ساختن پل و بیمارستان در جوادیه ویرانه‌ی سیل زدگی شده، نمایش میدان جلالیه که شمار آن نیرو را تا یکصد هزار نفر دانسته‌اند. سالگرد سی‌ام تیر و... که سازمان دهی و بارگوشندگی همه‌ی این شور آفرینی‌ها را می‌بایست از دانشجو و دانش آموزان دانست، با همیاری دیگر لایه‌های اجتماعی‌ی پیر و جوان.

نمایش میدان "جلالیه" آموزنده بود برای همگان، که چگونه آن نیروی "مردمی" بسیج شده می‌گردند، در جوی هر چند نیمه آزاد به سود خواسته‌های "ملی مردمی" به پاسخ گروه و سازمان و افراد "مردم خواه" گرد آمده در "جبهه ملی"، در برابر خودکامگی! آنچه نگران ساز شد برای "شاه" و نخست وزیر "امینی"، با دیدن آن اقبال اجتماعی که مردم متوجه نیروهای مترقی مصدق نموده‌اند، و بازتاب آن در بازداری سالگرد "سی‌ام تیر! ولی مردم بپا داشتند، که با خود دستگیریهای فراوانی را دشت، از جمله همه‌ی رهبران "جبهه ملی" را، جز باقر کاظمی و الهیار صالح.

وجود خودکامگی و سرکوب و چپاول در آمدهای "نفتی" از رهگذر آن به سود قدرتهای جهان خوار، از یک سوی، و دیگر سوی گرمی‌ی آتش آرمانهای "مشروطیت" و دوران "ملی شدن نفت" که همواره سنگ بنا و شفته ریز خواسته‌های مردم بود، رویارویی را تیزتر و این آنچه را بود که در کنگره "جبهه ملی" نمایان بود! نه تنها میان "دانشجویان" با پاره‌ای از رهبری، که "مصدق" نیز، که در کنار دانشجویان و جوانان و آنانی قرار داشت، که "قاطعیت مبارزه" با خودکامگی را خواستار بودند و بر سر ساختار "جبهه" نیز، با رهبری نا سازواری داشتند، که در پیام خود به کنگره اینگونه بیان میدارد: «تشکیل اولین کنگره جبهه ملی ایران را تهنیت عرض می‌کنم و به روان پاک دکتر حسین فاطمی و سایر شهدای راه آزادی

که با خون خود مبارزات ضد استعماری را آبیاری کرده‌اند و به آقایان محترمی که از راه دور و نزدیک برای خدمت به هموطنان عزیز، کنگره را به قدم خود مزین فرموده‌اند و همچنین به آن کسانی که در راه نیک بختی و سعادت ایران از هر پیش آمدی هراس نکرده و با کمال شهامت وظیفه ملی خود را انجام داده‌اند درود فراوان می‌فرستم...!» پیام مصدق، که بخشی از آن آورده شد، در جای جای آن، تکیه دارد بر روی حزب و گروه و فردی که کوشندگی داشته باشد در واژگون سازی «دستگاه استعمار - استبداد»، بی هراس از گزنه و دشمنه بدستان! آنانی که راهکار دارند در بپاداری «آزادی - استقلال» و دادگریهای اجتماعی را، پای گرفته در میهن خواستارند و در این راه تهور و خطر از خود نشان می‌دهند و بر سر جان می‌زنند، دارندگی هرگزایش و گرد آمده در هر سازمانی!

او خواستار: «اعتلا و عظمت ایران» است، به دست کسانی که بتوانند «عقب ماندگی که در نتیجه بی کفایتی زمامداران گذشته نصیب کشور ما شده است» را از میان بردارند و این آرزو را بر آورده شده نمی‌شناسد «جز آنکه افراد شایسته و جوانانی که هنوز به همه چیز نرسیده در مقدرات مملکت شرکت کنند و کشور ایران صاحب رجالی کاردان و فداکار بشود!»

در پیام او، همچون دیگر نامه، نوشته و سخنرانی هایش؛ ۱ - بر روی "آزادی - استقلال" و رهایی مردم از فقر تنگدستی تکیه دارد و چاره‌گری را در واژگونی دستگاه "استعمار - استبداد" می‌داند. ۲ - به دست جوانان و افراد فداکاری چون "حسین فاطمی" و دیگر بخون نشستگان انقلاب مشروطیت، سی‌ام تیر و... "۳ - به مورد "نفت" و ملی شدن آن و انگیزه‌ی کودتاگران و سنگ اندازان در راه مردم به سود "استعمار" اشاره دارد، که از همان فردای ۲۹ اسفند دنبال می‌شود!

پاره‌ای از اینگونه نوشته و سخنان او را، می‌توان در پاسخ نامه‌های او به سربازان فداکاری چون "پروانه و داریوش فروهر - مصطفی

شعاعیان" و دیگر رزمندگان، دانشجو و اعضاء کمیته ی دانشگاه دید، که به "سه مورد بالا تکیه داشته است. کار زار نبرد تنگی بیشتر می گرفت میان دو اردوگاه، که باشند نیروهای مردمی و آرمان خواهان ملی در برابر خودکامگی و قدرتهای بیگانه ی پشتیبان او، و ره به سوی "سیاسی - نظامی" شدن جنبش، به آنچه واژگونی را گزیرکار گیرد و در پیام "مصدق" نیز نهفته بود. گزیرکار با واژگونی دستگاه "استعمار - استبداد" و بپاداری "آزادی - استقلال" و دیگر آنچه را بگونه ی تاریخی، مردم ایران می پوئیده و خواستار بودند و سخن جوانان و مصدق بود، درکنگره و سپس تر راه گرفتن در راهکار جبهه ملی سوم.

اگر چه جبهه ملی سوم پای نمی گیرد، ولی "نبرد مسلحانه" پای گرفت و همپایی و همیاری ژرفگونه میان جنبش دانشجویی در درون و برون از ایران، پیرامون جنبش مسلحانه که دوران برنایی خود را بوجود آورد و همه زبانهای بازگوکننده ی خواسته های "ملی مردمی" که در اندیشه های "مشروطیت - ملی شدن نفت و... درخشندگی گرفته داشت، بنا بر توان و اندازه ی باور و گرانیده گی خود به آن جنبش، یاری رسانیدن را برگزیدند.

می توان گاه این دگردیسی های "مبارزاتی" را، از پی در گذشت "مصدق" روشن تر و از حماسه ی دوران ساز سیاهکل، بگونه ی آشکار دید و بیاد آورد، که واژگونی، هدفمندی، و ابزار و یادست آویز راه یابی به آن در "سیاسی - نظامی"، و یا بهتر گفته شود، "نظامی - سیاسی" خوانده می شود. این دگردیسی ها در پی اوج خود کامگی را است، که بر مردم چیره گی گرفته با پشتیبانی همه جانبه ی آمریکا، و پیکان مبارزان جهانی، امپریالیسم ویرانگر آمریکا را بیش از پیش نشانه دارد و دستگیری و دادگاههای مبارزانی چون داریوش فروهر، خلیل ملکی، بیژن جزنی، کاظم سامی و دیگر هموندان و دوستان حزب ملت ایران و... بر پا و هر گونه روشکار سیاسی، تکیه به "قانون"، در چهارچوب "قانون اساسی" مورد دستبرد قرار گرفته شده هم، بسته

شده است! از این گاه، جز داریوش فروهر و هموندان حزب ملت ایران که روشکار مبارزاتی خود را، چون گذشته، دنبال دارد، نیرویی دیگر در پهنه ی کارزار دیده نمی شود جز نبرد مسلحانه.

کارآفرینی آن برخاسته از چند سازمان، که "فدائیان خلق و مجاهدین خلق" را می توان، پر آوازه ترین خواند و پای گرفتن از "جوانان هنوز به همه چیز نرسیده" ای که مصدق در پیام خود خواستار بود و ارزشهای مردم باوری و ملی مداری از ویژه گی آنها بود، مانند نیک داودی، کتیرایی، بدیع زادگان، حاجیان سه پله و...!

در برون از ایران نیز، پیوند با جنبش در درون روند چند شاخه ای دارد که می توان به دو جریان "کنفدراسیون" و "جبهه ملی سوم" و شاخه های آن اشاره داشت، که هر یک، ویژه گی مبارزاتی خود را دارد. کنفدراسیون و گسترده گی نمایش مبارزات توده ی دانشجویی، کار ساز و بستوه آورنده ی دشمن، درهمه ی شهرهای اروپا و آمریکا، که توانسته بود "استبداد شاهی" را در برابر جهانیان، برهنه بنمایش بنهد و مبارزات مردم و دست آوردهای "ملی شدن نفت" را یادآور و خویشتکاری "مصدق" و کار ویژه ی او را در جهان، بویژه خاورمیانه، آنچه که در مورد جبهه ملی سوم و شاخه های آن کار رفتاری کم و بیش، همینگونه ای بود!

بنا بر ساختار خود، این دو جریان کار رفتاری دارند: اولی گسترده گی دامنه ی مبارزات دانشجویی قدرتمند و دست آوردهای افشاگرانه ی اینگونه ای، و جبهه ملی سوم جنبه ی انتشاراتی قوی و امکان تماس بی گسست با ایران و دامنه خبرگیری از گود مبارزاتی داخل کشور و به افشاگری پرداختن، با توجه به همیاری و همگامی این دونهاد باهم در برابر دشمن مشترک!

جبهه ملی سوم که با انجمنهای اسلامی و گردانندگان این نیروی سیاسی و چنین نیروهائی مذهبی، هم آهنگی کار داشت، از سال ۱۳۴۶ به چاپ بخش «انتشارات مصدق» مبادرت ورزید. انتشارات مصدق در بر گیرنده ۱۲ جلد از ترجمه «دوزخیان روی زمین» از

فرانتس فانون و جلد دوازدهم زیر نام «نفت و سلطه» به قلم ابوالحسن بنی‌صدر در فراگشائی ارزش نفت در پهنهٔ «اقتصادی - سیاسی» و آنچه به چپاول درآمدهای آن ارتباط دارد. سرنوشت «نفت» و مبارزات مردم ایران به رهبری «مصدق» و کار رفتاری کسانی که به «ملی شدن نفت» بسود «جهان‌خواران» آسیب رساندند و زخم جانکاه خود را، با کودتای ۲۸ مرداد، بر پیکرهٔ ملت ایران نشانده‌اند. نیز، «جبهه ملی سوم» از سال ۱۳۴۷، همپا با انتشارات مصدق، تا نیمهٔ پایانی سال ۱۳۵۶، به پخش خبرنامه ادامه می‌دهد، که در آن نیز، از «استعمار - استبداد» سخن دارد و چپاول «نف» و نبود «آزادی - استقلال» در ایران، و بود نا دادگریهای اجتماعی در همهٔ پهنه‌ها، از رهگذر سامانهٔ «خودکامگی» استعمار پسند چیره‌گی گرفته بر ایران! انتشارات مصدق که ۹ جلد آن در نوشته‌های مصدق و سخنرانی و پاره‌ای از پاسخ نامه‌های او به کمیته دانشگاه، رهبران جبهه ملی، دانشجویان و... را در بردارد، شامل داده‌هایی است روشن و تاریخی، در بیان «هدفمندی» که بتواند با خود ایران «آزاد - آباد و ناوابسته» ای را بارآور شود، و آن و راه و روشی که می‌شناخت در ساختار «جبهه ملی» که چگونه باشد؟ در نوشته‌ها و سخنرانی‌ها و پاسخ نامه‌های مصدق، چاپ پخش «انتشارات مصدق» و دیگر داده‌ها و فراگشائی‌هایی از این دست، گسترده به اهمیت «نفت» و ملی شدن آن پرداخته و بازتاب دشمنان «ملت ایران» را که در پوش «استعمار - سلطنت - روحانیت و...» به کار رفتاری آنها، در رخدادهای خیانتکارانه‌ای چون «۹ اسفند»، نمایان داشته، که به کودتای «امریکا - انگلیس» راه می‌گیرد! سرنوشت شوم و چند بار شوم‌تری که به «استبداد اسلامی» دگر دیسی گرفت و چرخش بر روی پاشنهٔ کهنهٔ «چپاول» و سرکوب و کشتار «آزادیخواهان»، به سود «استبداد - استعمار» ادامه گرفته‌ایکه، در بخش پسین به آن پرداخته می‌شود.

۲۹ اسفند و پاداش سنمار؟! - ۵

در پیوند با جنبش‌های «رهائی بخش» ملی ملت ایران، به برشمري
 رخدادهايي چون "مشروطيت"، "ملی شدن نفت" در
 سراسر کشور پرداخته شد و ادامه کوشش‌هایی بی‌گسست تا واژگونی
 "استبداد شاهی" برشمري سخت فشرده‌ای ازافت و خیزهای
 مبارزاتی در درون و برون از ایران، از سوی گرایشهای گوناگون
 اجتماعی - سیاسی، و برنمائی نمادهای پهلوانی که "پاداش سنمار"
 بهره‌ی آنها می‌گردد، از سوی "قدرت" چیره و بنابر خواست
 "استعمار!"

خواست "استعمار"، زیر شل‌هایی چون "تزار - سلطنت" روس و
 انگلیس، یا دگرديسي یافته به چهره‌ی سرمایه‌داری "آزاد - دولتي"،
 چون "آمریکا - انگلیس - شوروی و..." در ادامه‌ی تالانگری مردم
 زیر ستم ایران، باتاب به ادامه‌ی نبرد رهایی بخش! کارزاری دراز و

پرسنکلاخ، دو "پاداش سنمار" برای پیشگامان نبرد دریایی، بگونه هایی چون " زندان شکنجه - تیرباران و دشنه آجین شدن، که بوده و هست، و یا ناگزیر سرنوشتی که سرنوشت مبارزانی می‌گردد در "پناهندگی، به پایداری و گرمی بخشیدن به مبارزه! نبردهایی تا آنجا که ممکن بود فشرده شده، به کودتای ۲۸ مرداد و از آن پس تا واژگونی "استبداد شاهی" ادامه گرفت، رخ نموده در چهره گونه هایی مبارزاتی، در درون و برون مرزها، پیوند داشته به آرمانهای "مشروطه" و خواست گردانی که آن جنبش را پیشگام بودند و تنظیم کننده "قانون اساسی" که مبنی بر آن، "قوای کشور ناشی از ملت" شناخته شده بود. بنیاد و اساس "قانون اساسی" و "متمم" آن، گونه ای پی ریخته شده، که بازدارنده باشد دست اندازیهای "خود کمان" به حریم آزادیهای فردی و اجتماعی ایرانیان، و نگهدارنده شدن "قانون" به حراست "استقلال" و بر آورنده ی دادگستری در همه امور اجتماعی، برای تک تک باشندگان و شهروندان دارنده ی گونه گونی آئین - تیره - جنس و گویش ها!

آنچه، کوتاه مدتی در آغاز سامانه ی "مشروطیت" و دوران پربار دولت "مصدق"

به اجرا گرفته می‌شود، ولی در دوران خودکامگی ی "دو پهلوی"، مورد تجاوز و دستبرد قرار می‌گیرد، بگونه ای ای که "حقوق" ملت، دستخوش "سلطنت" و با خود داشت مبارزات بی‌گسست و دگرگونی شیوه های مبارزاتی، در زیر سرکوبگریهای سنگین، تاراه یافت به واژگونی "استبداد شاهی" دارد.

سخن رفت از "پاداش سنمار" بهره ی مصدق و یاران او و وابستگان نیروهای "ضد استعماری"، به زندان و شکنجه و...، یا همچون "حسین فاطمی" تیرباران شدن. بسیاری از میهن دوستان و مردم خواهان از همین گونه سرنوشتها، در درازنای مبارزات پس از کودتای ۲۸ مرداد داشتند. پذیرش سرنوشت های جانگاہ و سخت، با هدفمندی به سامان رسانیدن خواسته هایی که در جنبش

مشروطیت، ملی شدن صنعت نفت و... خود را می‌یافت و با کودتای ۲۸ مرداد باز دارنده شد!

رشد و فزونی گرفتن گستره‌ی مبارزاتی، بابرپایی "نهضت مقاومت" - "جبهه ملی دوم و سوم" - "نبرد مسلحانه و سازمانهای پیش برنده‌ی آن تا قیام ۲۲ بهمن و چشم امید به آن قیام پیروزداشتن، که این بار به برو بار" اجتماعی - سیاسی "ی آنچنانی بنشینند، که باشندگان ایران زمین، خواست تاریخی شان می‌باشد؟! اما بار نشست و نهال قیام پیروز، به دست گورکنان و سیه دلان واپسگرا به شکست نشانیده شد و جای آن را "استبدادی" گرفت چندبار شوم آورتر، و چرخشی بگردش درآمد، چند بار چپاولگرتراز پیشین و چندبار سود رسان تر به استعمار!؟

شبکه‌ی واپسگرایی که از ۱۵ خرداد و سرکوب خونین این رویداد، زندگی‌ی سیاسی تازه‌ای می‌یابد، به رهبری آیت‌الله خمینی که از کار ویژه‌ی "گستاخی" بهره‌مند بود و توان پوشش گرفتن زیرآنچه را، نیروهای ملی و مترقی خواستار بودند و جنبش‌های پیشین به شکست نشانیده شده، آن هدفمندی‌ها را سویه داشتند و پایائی آن، خواست تاریخی‌ی مردم بود. سرشت نشانه‌ی

گستاخی و فریبکاری‌ی سالهای سال، در پوشش هدفمندی‌های ملی و مترقی، خود را پنهان کردن آیت‌الله خمینی، با خود داشت آنچه را شد، در پی دستگیری و تبعید، که کششی مردمی و اقبال اجتماعی بیابد و بیشتر و بیشتر امکان پنهان کردن گیرد بینش واپسگرایی‌اش. او در پوشش می‌رود و با تبعید او از ایران، دور از بیم خطری، تندترین سخنان را به زبان می‌آورد و شدیدترین یورشهایی را به "استبداد شاهی" دارد که "نماد" خیانت و جنایت شناخته شده است، در پیش چشم مردم، و اینگونه جایگاه ویژه می‌گیرد، با توجه که در کسوت "روحانیت" قرار گرفته است، که به "مرجعیت" مردم مسلمان نیز او مرتبه می‌گیرد! آیت‌الله خمینی، روی در رویی‌اش با "شاه"، از نرمی به گستاخی گراییدن، از جهت گاه

واپسگرایی بود و سخن و نوشته به این داشت که چرا به " زنان " حق رأی داده شده و دارندگان آیین‌های دیگری، بتوانند به کتاب خود " سوگند " یاد کنند؟!

اینگونه بینش و دیگر خرده گرفتن‌های این چنین که " اسلام سیاسی "ی او را شفته ریز بود، در پوش واژه‌ها و فرازهای مترقی نیروهای ملی و مردم خواه که جاری میان مردم بود، جای گرفت و گام به گام امکان نه تنها فریب " مردم " ساده دل را، که نیروهای مترقی و شخصیت‌های زیادی را با خود آورد و به سوی او کشیده داشت. آیت الله خمینی که هدفمندی و برنامه‌های روشن او، آنچه را بود که " فداییان اسلام " داشته و دارند و کم و بیش در افغانستان، طالبان به اجرا در آورده است.

نبود آزادی با چیرگی " خود کامگی " بر سرنوشت سیاسی مردم، و راه یابی‌های نیروهای مترقی و رواج نوشتار آنها در میان مردم به واژگونی " استبداد " از یک سوی، و از دیگر سوی گستاخی و مهارت آیت الله خمینی در پوشش بردن خود و گهگاه " گنگ " و بریده بریده سخنان مترقی و مردم خواه را تکرار کردن، فریب بزرگی را با خود آورد و باورمندی به او، به آن که او می‌گفت ولی نبود؟! مردم و گروه‌ها او را آنگونه باور کردند که نبود و سال‌های سال، گردش کار مبارزه با استبداد سرشتگی می‌گرفت با این " فریب "، و برگردی زمان و نمایانیدن او به آنچه نبود، گرد فریب بیشتری می‌نشیند، و نیز روشکار ریشه‌ای به برچیدن نهاد " سلطنت " راه می‌گیرد، تا بنیاد " خود کامگی " برانداخته گردد. این روشکار، هم زمان ریشه در میان مردم مبارز و گروه‌ها راه می‌دواند، که آیت الله خمینی نیز به میدان کشیده شده است، و گستاخی‌های او بر سر منبر و... سخت بر دل مردم خوش می‌نشیند و شیفتگی به او بار می‌آورد! در تبعید، تند و تیزتر، دور از بیم و آسیبی، به " استبداد شاهی " یورش می‌آورد و مردم تشنه ی آزادی و نفرت زده از " خود کامی "، نه تنها سخت به او گرایش دارند، که شبکه ی " واپس‌گرای " نیز، آهسته

آهسته میان مردم راه می‌گیرد؟!

نیم نگاهی به گذشته‌ای که "بود" آزادی است، چه آغاز مشروطیت تا خوکامگی پهلوی اول، و چه در دوران مصدق، واپسگرایی روی به از دست دهی جایگاه خود میان مردم دارد، و حتی پاره‌ای از روحانیون با آن شبکه و نمایندگان آن رویارویی می‌گیرند. برای نمونه، چه آن هنگام که "مدرس" رویارویی دارد با واپسگراها، اگر چه خود روحانی و "مجتهد" است، و چه در دوران مصدق، که آیت الله کاشانی با همه موقعیت اجتماعی و توانایی و روابط خود، و بازوی "ترور" که "فداییان اسلام" بودند و یا "بهبهانی" و... در برابر آزادیخواهان و دولت مصدق، میان مردم، روز بروز آبرو باخته‌تر از دست دهی پایگاه اجتماعی خود را دارند. به وارونه‌ی این "دوگاه تاریخی"، در دوران دو پهلوی آنها "ستم زده"ی استبداد خوانده می‌شوند، و با "نبود آزادی" میان مردم جایگاه می‌گیرند و خطر آنها در پوشش می‌رود؟!

روند مبارزات و بود "خود کامگی" و با بیرون رانده شدن آیت الله خمینی از ایران، او که پیرو آیت الله کاشانی و سخت باورمندی به برنامه‌ی "فداییان اسلام" و دیگر بینش‌هایی اینگونه‌ای بود، به زبان نیروهای رویارویی با "استبداد" گرفته، در می‌آید و ماهرانه، جویده جویده سخنان نیروهای "ملی مردمی" را بازگویی دارد. اوبه تافته جدا بافته، جز آنچه تار و پود شیخ فضل الله نوری، بهبهانی، کاشانی و نواب صفوی را بافت داده است، خوانده می‌شود. او و شبکه‌ای که بر سرکار گمارد، دارنده‌ی بینش‌های بافیده‌ای از آنچه "طالبان" افغانستان است، می‌باشند که کم و بیش آشکار، "مصبح یزدی" ها به زبان می‌آورند، و "خامنه‌ای، رفسنجانی، خاتمی، شاهرودی و..." با کار رفتاری خود سامانه‌ی "استبداد اسلامی" را نگهداشته دارند. اگر فرهنگ "اجتماعی - سیاسی" و دیگر بودهایی تاریخی در ایران نبود، و اینان امکان می‌یافتند، "استبداد اسلامی" سامانه‌ای بنامی بود، بمانند "طالبان"، ایران؟!

بینشی که همواره در ایران وجود داشته و در پیش از قیام، بر پایه

برنامه ی "فداییان" اسلام، پای می‌گیرد در "مدرسه حقانی" و شبکه ی گسترده‌ای که اکنون، همه ی نهادهای "استبداد اسلامی" را در چنگ خود دارد، آموزش دیده و پروریده شده‌ی در آن می‌باشند! آیت الله خمینی، روحانی فریبکار توانست سالهای سال چهره ی واپس‌گرای خود را در پشت دیدگاه "مترقی"ی وام گرفته بپوشاند، و نیروی بزرگی از مبارزان را، نه تنها پنهان بدارد از آنچه هست، که بر سرنوشت جنبش خود رابارکند و تابدانجا که همه ی گروهها، او را همچون "رهبر سیاسی" و جهت دهنده ی مبارزات مردم ایران بشناسند. گزافه نیست، تکیه براو و تبلیغ از او به جایی رسیده بود، که اکثریتی بزرگ از گروهها و افراد رویارویی گرفته با استبداد، باورمندانه "زنده باد خمینی" گفتند در برابر "استبداد"، و آنرا مرگ "بر شاه" دریافت و مینمایندند و اینگونه او به! "پرچم ضد استبداد، بغلط شناسانده شد!؟" نیز شبکه‌ی گسترده‌ی روحانیت و پیروان او، بر سرمنابر، بنابر هردست آویز بدست آورده‌ای، نام او می‌بردند و پاسخ "صلوات" چند باره‌ای که باز تاب داشت. روشکاری بی‌گسست، که او را از یک "مرجع" و پیشوای مذهبی، به یک "پیشوای" سیاسی بدل شد و ادامه ی چنین روندی تابدانجا که "خواست" و "سخن" او تعیین کننده‌ی "اصلی" بشمار آمد!؟

او تاپیش از رسیدن به "قدرت" و استواری گرفتن پایه‌های آن، گنگ و بریده بریده، تکرار خواست نیروهای مترقی را دنبال داشت، که مبنی بر آن، "زن" خود پوشش خود را گزین دارد و همسان با "مرد" در همه‌ی زمینه‌های "اجتماعی - سیاسی"، و نیز همه‌ی نیروهای سیاسی "آزادی" کامل دارند و مطبوعات "آزاد است، و فریب مردم به اینکه او یک آزادیخواه "ناب" می‌باشد. البته، در پی ی هر سخن و فرازی "اسلام" را از یاد نمی‌برد، بگونه‌ای که بباوراند در "اسلام او" همگان آزادند و "شکنجه - زندان تیرباران - ترور و دشنه آجین" کردن، وجود ندارد!؟

از فریبکاری و دوگانگی در سخن و کارفتاری او، در پیش و پس از

کسب قدرت، بسیار گفته شده، بویژه از سوی کسانی که سالیان سال با او بودند و در سختی‌ها تاپیروزی و رسیدن او به "قدرت"، با این باور که او "آزادیخواه و..." می‌باشد، او را یاور و یاری نمودند!

آنانی که پس از جابجایی "قدرت" پای بیای کنار نهاده شدند و همگام "استبداد" سویه می‌گرفت و سیه روزی ببار آورد می‌شد، با کنار نهی آنانی که از ارزشهای "ملی مردمی" و دیدگاه "آزادیخواهی" بهره‌مند بودند، از هر گرایش و لایه‌ای! برکشیده شدن بمانندانی چون "خامنه‌ای و رفسنجانی و..." ها و بناسازی قدرت "استبداد اسلامی" و اجرای برنامه‌های واپسگرایی "فداییان اسلام" و گروه "موتلفه"، به دست پرونده‌های "مدرسه حقانی"، که بر همه‌ی دستگاه و نهادهایی چون "اطلاعات - امنیت - قضاوت و..." چیره‌گی دارند! آموزش دیدگانی چون؛ "مصباح یزدی، محسنی اژه‌ای، رازینی، فلاحیان، حسینیان، دری نجف آبادی، گیلانی، یونسی، پورمحمدی، اسلامی، مبشری و دیگران" از این دست، که زیر رهبری "خامنه‌ای - رفسنجانی" و با آگاهی "خاتمی"، که چرخ "سیاسی - اجتماعی" ایران را در همه‌ی پهنه‌ها به دست دارند!؟

به یقین، بی‌گرافه‌گویی، آیت الله خمینی موفق‌ترین چهره‌ای شد در تاریخ سیاسی ایران، که اینگونه که رفت، مورد اقبال مردم قرار گرفت، بیاری همه‌ی گروه و افراد سیاسی آزادیخواه و مترقی مورد اعتماد ملت ایران، در درون و برون از مرزها، در زندان و زیر شکنجه و گاه تادم مرگ پایداری در دفاع از او، مسلمان و نامسلمان، و اگر چه نیروی اصلی را اسلام باوران داشتند، ولی پذیرنده‌ی "دولت دینی" را نداشتند، و اگر هم داشتند، باور نمی‌کردند چنین سیاهی را که بوجود آمد!

در ایران، در درون و برون از زندان، همانندانی چون بازرگان و نهضت آزادی، مجاهدین خلق و یا نیروهای وابسته به جبهه ملی و حزب ملت ایران و چپ، بویژه ناوابسته و شخصیت‌هایی چون صدیقی، فروهر و...، و در برون از مرزها، کنفدراسیون و جبهه ملی دوم و سوم

و همانند "بنی صدر، قطب زاده و..." که بار دفاعی ی همه جانبه‌ای را بردوش داشتند.

اینان، از او، در برابر "استبداد" چیره و کار رفتاری که، بازندان و تبعید، "حقوق" او و پیروانش مورد پایمال شدن بود و سرکوبهای رویداده، دفاع کردند، که همگان آگاهند و داده‌های تاریخی گواه دهنده می‌باشند، و گواه که چه "پاداش گرفتند؟! افراد گروههای "ملی مردمی" و چپ و آزادیخواهانی که از پی ۲۸ مرداد، بی گسست بار مبارزه را بر شانه داشتند، از او جانانه دفاع کردند و "حقوق" مورد یورش قرار گرفته ی او را در برابر "استبداد" نگهدارنده می‌خواستند، بی چون و چرا!

راهکاری دنبال شد و او به جایی رسید که اگر "مصدق" در جایگاه "رهبر سیاسی" و نماد رهایی بخش ملی خوانده ی مردم بود، او "رهبر دینی" که از شبکه ی روحانیت در بار جدایی گرفته و در سویه ی راه مردم و نیروهای آزادیخواه، گام بردار و اعتبار ویژه‌ای یافت! اما او، و باز هم به یقین و بی گزافه گویی، از زمانی که به "قدرت" تکیه زد، در سرازیری شکست قرار گرفت و راهی را پیمود که، شکست خورده ترین "مفتی" شد، هنگامی که جهان را ترک کرد با انبوهی از کینه و نفرت بی مانند نفرت زده شده و کینه ی فرد فرد مردم را بردل نشانیده، که نه تنها ایرانیان، که جهان مردمی سراسر گیتی، چنین براو شدند!

جهان مردمی و آزادیخواه که چشم امید به پیروزی قیام ۲۲ بهمن ملت ایران بسته بود، و رهایی بخشی از جهان، گرم مبارزه را، یا دست کم در خاورمیانه را، در گروی آن پیروزی می‌دانست و چشم اندازی چنین در پیش دیده داشت!؟

قیامی شکوهمند که بیش از نود در صد باشندگان ایران را در برگرفت و با کم ترین آسیبها به پیروزی راه یافت، گونه ای که همه ی جهانیان آفرین گوی بودند و عبرت برانگیز همگان شد. با اندوه و درد، از فردای پیروزی، با آغاز تیرباران و خون ریزیها، به شکست

سخت و ناباورانه‌ای راه گرفت و در جاده‌ای که جز "قیرگون سیاهی" امروز، نمی‌توانست بر و میوه‌ای دیگر ببار آورد!

چادر سیاسی که، پای به پای، باگام نهی آیت الله خمینی در آن برهوت واپسگرایی، بویژه از سال ۱۳۶۰، بر سر زیبا بانوی "ایران زمین" کشیده شد، با قرار گرفتن شبکه‌ای از پیروان او بر سر همه‌ی نهادهای، و دامن زدن به دستگیری - شکنجه - زندان و تیر باران و دیگر وحشی‌گریها! به چرخش در آوری "استبدادی" کریه‌تر از پیشین و تاراج و چپاولگری چرخش تندتر گرفتن به سود قدرتهای جهان خوار، با قراردادهایی، چندبار رسواتراز پیشین؟! چوب حراج ایران را، بگونه‌ای زدن، که همه‌ی مهره‌های پیشین استعماری را، جانشین و پیروان بر سرکار نشسته‌ای او، روی سفید کرده‌اند!

او، با کار رفتاریهای خود، سخت‌ترین پتک بی‌اعتمادی و ناامیدی را بر سر مردم کوبید، با آن سخنان پیش‌از قیام و راهکارهای بکارگرفته‌ی پس از دردست گرفتن فرمان "قدرت" و اگر آغاز کار، در گرماگرم خیزشها، بادامن زدن کینه، کریه و زشتکاریهای او و شبکه‌اش، روشن نمایان ملت نمی‌شود، ولی با نشست گرد و غبار آن در هم برهمی‌ها، همگان یافتند که با چه خونخواره‌ی واپسگرا و پیمان شکنی سر و کار پیدا کرده‌اند!

مردم یافتند، که چگونه به آسانی می‌تواند دروغ و یا چندگونه گویی کند، و امروز آنچه را انجام دهد که دیروز زشت و ننگ می‌خواند، چنانچه بازرگان را، نخست وزیر برگزیده و "دولت" امام زمان بخواند، ولی چندی بعد، زشت‌ترین واژه‌ها را خود و یا بدستور او، به او و افراد کابینه و همراهان او روا دارد.

مردم دیدند، که نه تنها با چنین نزدیکان خود که در زمانهای سخت او را یاری کردند، چون "بازرگان، بنی صدر، سامی، قطب زاده و..." و یا هم پوشهای روحانی خود چون "آیت الله شریعتمداری و..." چنین جفاکاری را برمی‌گزینند، که اعدام باشد و کارد آجین و زندان کردن،

تاناگزیری از میهن خود دور رانده شدن، که تحمیل می‌کند؟! مردم شنودند، که در آغاز جنگ، چه می‌گفت و آنرا "نعمت" می‌شناخت، ولی با شکست و "شکر" خوردن، توجیه و پوچ بهم بافیده‌های خود را، که ناگزیر داشت، تا آن رسوایی را چاره‌گرگردد و پس از آنهمه آسیب و زیان جانی و مالی ی‌برجای مانده، خشم خود را از آن شکست ننگین، با رفتاری ننگین‌تر، در کشتار دسته جمعی چند هزار زندانی بیابد؟!

شوم آوریهای او و شبکه ی بافت گرفته از بینش واپسگرای او بمانندانی چون: "خامنه‌ای، رفسنجانی، خلخالی، لاجوردی، ری شهری، مصباح یزدی و..." که هر یک بنابر وظیفه داری خود نگهداشت این سامانه‌ای اهرم‌نی را دنبال کرده‌اند. بر همگان آشکار شده می‌باشد، همان سان هم "خاتمی"، از آغاز برگردن گرفته بود، چنین "وظیفه" ای را، که تاکنون، همچون دیگران، دنبال کرده و می‌کند!

گشتی در گذشته‌ی تاریخی و نیم‌نگاهی به تلاش و کوششهای "ملت ایران" و پیشگامان آن، پیش از مشروطه از آن - پیش از دوران مصدق و "ملی شدن صنعت" در سراسر کشور و پس از آن تارخداد ۲۲ بهمن، اگر مورد هم سنجی می‌گرفت با آنچه در پی ی قدرت گرفتن "آیت الله خمینی" است و آنانی که مرده ریگ او بر "قدرت" نشسته‌اند، بسیارگویاتر ممکن بود آسیبها و زیانهای رویداده در این دوران رانمایان داشت، آنچه را که در این مختصر نمی‌توان و نمی‌گنجد! اما، نشان‌گری به این دارد هم سنجی‌ها که:

- ۱- هرگز در دو دوره ی "استبداد" پهلوی‌ها، ایران اینگونه در سیاهی استبداد فرو رفته نبود و چنین وحشیگری‌هایی رخ نداده بود.
- ۲- اینگونه چپاول "نفت و گاز" و دیگرکان‌ها و درآمدهای بر خاسته از آن‌ها، رخ نداده بود، چه مورد تالانگری "بومی"‌ها قرار گرفته، و چه قدرتهای تاراجگرجهانی، که با همیاری یکدیگر انجام می‌دهند.
- ۳ - آنچه را آشکار است، و داده‌ی روشن در همه ی پهنه‌های

اجتماعی بیانگری دارند، پیشرفتهای انجام گرفته است، که در آن دو دوره انجام گرفت و به چشم می خورد، ولی امروز، ایران در همه ی پهنه ها آسیب دیده و در زمره ی پس مانده ترین کشورهای آسیا و جهان قرار گرفته است، وانگهی، وجود سرکوب و شکنجه و زندان و اعدام، در نبود آزادی، هرگز در خور سنجش نمی باشد!

سه شماره زده، سخن از این دارد که در استبداد پیشین، سرکوب و شکنجه و تیر باران بود، ولی امروز دهها بار فزونی گرفته و اگر در آن دوران "پاک نژاد، سعید سلطان پورو..." در سختی زندان بسر بردند ولی "پاداش" تیرباران نگرفتند، و چنین می توان بر شمرد و سرنوشت هزاران نفر اینگونه ای چون پاک نژاد را، و یا سلطان پور شاعر را، که از جشن عروسی اش به میدان تیرباران بردند و...؟! در نگین شماره ششم، دوره جدید، از محمود عنایت نوشته ایست زیر نام "روزی که هیچکس در خانه نبود" از سرنوشت خود و پیوند خورده به جوانمردی "داریوش فروهر" می نویسد و در لابلای نوشته از مصدق و دوران او و مبارزات و مبارزان آن دوره و... می آورد؛ "معمولاً چند نفری را هم بر سر دست می گرفتند تا سخنگو و بلندگوی فریاد و فغان آنها باشد و داریوش فروهر و دکتر حسین فاطمی از چهره های ثابت این سخنگویان بودند". سپس افزودن که؛ "در روزگار قدرت و کامروایی وی کار دشواری نیست. مرد آنست که بعد از سقوط و سرنوشتی یک حکومت بر سر حرف خود بایستد و در حمایت و هواداری خود از آن دولت پایدار و وفادار بماند. از قضا فروهر و دکتر حسین فاطمی این وفاداری و پایداری را بعد از سقوط مصدق نیز عملاً ثابت کردند!

تکیه بر سخن نویسنده، اگر شاه فروهر رانزدیک به پانزده سال زندان، بنابراینزه ی "مصدقی و..." بودن زندانی می کند، ولی آنچه را پس مانده های آیت الله خمینی، با زندان و مرتبه هایی باز داشت و سر انجام آنگونه وحشی و ددمنشانه، دشنه آجین کردند، آنچه را است که "شاه" نکرد! او را به جرم "میهن دوستی" و "مردم باوری" و

دفاع از حقوق شهر وندان ایرانی و آزادی و... را دنبال داشت، کسانی دستور دهنده و اجراکننده ی کشتن‌اش را دادند، که از سوی او، از بر و میوه‌ی ارزشهای زیبای جوانمردی، بسیار سودجسته بودند!

در استبداد پیشین، نه تنها آیت الله خمینی و فرزند بزرگ او "مصطفی خمینی" که در شرایط سخت زندان، از او جوانمردی و... دیده بودند، که بسیاری بر سر قدرت "استبداد اسلامی" قرار گرفتگان، که بهره‌مندی گرفتند از پای فشردن او، در دفاع از حقوق آنها، در برابر کار بدستان ساواک و... که به یقین از یاد نبرده‌اند، همانانی که "پادش سنمار" او و همگن او را، آنگونه دانستند؟!

کار بدستان "استبداد اسلامی"، بر جای ماندگان آیت الله خمینی، آنگونه رفته‌اند و کرده و می‌کنند، که هرگز استبداد پیشین چنین نکرد و اینگونه "گرگ خویی" را بکار نگرفت، نه تنها در مورد "پروانه و داریوش" فروهر، یا احمد میر علایی - احمد فضل‌ی، محمد مختاری و... که در مورد هرگرایش و در هر جایگاه قرار گرفته‌ای!

رفتاری زشت و دور از هم سنجی با استبداد پیشین، از سوی این خون ریزان، تا به آنجا که به بازدارن آیین کشته شدن "محمد مختاری و..." روی آوردند و همان زشتی ی بکارگرفته‌ای که، برای "کاظم سامی" نیز بکار بردند!

یا به فکر "حذف تعطیل رسمی" فرخنده روز ۲۹ اسفندافتادند به بهانه‌ای پوچ، چرا که زاد روز "پروانه فروهر" نیز می‌باشد، و تلاشی شد به بر پایی این خجسته روز، با روشن کردن شمعی به یاد او و همگن‌اش داریوش فروهر، و دیگر جان باختگان، بنا بر فراخوانی "از سوی پرستو و آرش فروهر که" آزادی "ی شماره ۱۷ و ۱۸ از دوره‌ی دوم، با اشاره‌ای، پاسخ به چرایی ی این رفتار را یادآور شده است؟!

۲- مورد چپاول در آمدهای نفت و گاز و... و قراردادهای ایران بتاراج بیگانگان جهان خوار نهاده‌ی "خاتمی" است، یکی از دیگر زشتکاریهای "استبداد اسلامی" که پایوران آن، از سال ۱۳۶۰ آغاز و دنبال داشته‌اند و هر روز فزونی بیشتر گزرفته است از روز پیش!

خاتمی که شدت بی اندازه‌ای داده و دارد، بویژه "نفت و گاز" را با "انگلیس - روسیه" و دیگر جهان خواران، بگونه‌ای که بی احساس شرم، آشکارا دنبال می‌شود و ادعای "خدمت" هم می‌کند و از "استقلال" هم دم می‌زند و در نبود آزادی، که از "آزادی" نیز سخن دارد و بسیار در این پهنه‌ها پرگویی کردن!؟

او روشکار با "گرگان" دنبه خورد کردن و با "گوسفندان" گریه سردادن را همواره داشته و دارد، و بنابر چنین کار رفتارهایی، از یک سوی ابراز میدارد که؛ "ملی شدن صنعت نفت" یکی از دست آوردهای بزرگ ملت استقلال طلب و آزادیخواه ایران است، که در "رسالت" ۲۷ مرداد نیز آمده شده است، ولی از دیگر سوی شومی، دست در دست، آشکارا یا بماندانی چون "خامنه‌ای - رفسنجانی و..." همسویی راه دارد در همه‌ی کارهای زشت "ناملی" و "نامردمی" "ایکه انجام گرفته و دنبال می‌شود، از آنها پیروی دارد!؟ ناگزیر، ابراز بوده‌ی بزرگ تاریخی را دارد، اما همواره روی به فریبکاری اینگونه می‌آورد که؛

الف - در سکوت می‌گذرانند پیشگامان آن رویداد بزرگ و رهبری آنرا، که کدام پهلوان و خردمندی توانست دست بزرگترین قدرت استعماری جهان آن دوره را، از چپاول نفت و دیگر منابع ایران، چون "شیلات" و یا... کوتاه کند و به چرخش در آورد آمارنهای "آزادی - استقلال و دادگریهای اجتماعی" را، بر روی سرزمین به خشکسالی کشانیده شده‌ی ایران!؟ و چه کسانی در شکست آن پیروزی "استعمار" را یاری رسانیدند، و چه کسانی تمام آن دوران استبداد پیشین را، در سوبه‌ی آن رویداد بزرگ تاریخی مبارزه کردند و «پاداش سنمار» بردند!؟

ب - اگر چه ناگزیر ابراز میدارد، ولی در کار رفتاری اش، چشم بستن به بوده‌های تلخ و اندوهبار دارد، برای نگهداشت "استبداد" چیره‌ای که خود یکی از اصلی ترین پایوران آن بشمار می‌آید. در همه‌ی پهنه‌ها، آگاهانه، رفتاری دارد، به سود سامانه‌ی استبدادی، همراه به

مردم فریبی و خام نگهداری ساده دلانی که هنوز به او دلبسته‌اند با ادامه‌ی راه و روش ریاکارانه‌ی خود!

کار رفتاری که ناسازواری همه‌جانبه دارد با "ملی شدن صنعت نفت" در سراسر کشور و ۹ ماده‌ی "خلع‌ید" نیز طرح چهار ماده‌ای که، به پیشنهاد مصدق، در نشست ۱۱ آذر ۱۳۲۳، در دوران نخست وزیری‌ی بیات، مورد پذیرش و تصویبی مجلس شورایی ملی قرار می‌گیرد. طرح چهار ماده‌ای که نه تنها بازدارنده بستن قرار داد نفت شمال می‌شود، هنگامی که کافتارادزه نماینده‌ی شوروی به ایران آمده بود، که سپس تر گره‌گشای نمایندگان مجلس پانزدهم شود و مبنی بر آن، قرار داد "قوام - سارچیکف" را، با دو فوریت "کان لم یکن" بخوانند، تا خلافاکار شناخته نشوند و مورد "تعقیب" قرار نگیرند؟!

۳ - بنا بر آنچه آمده خاتمی و همه‌ی کسانی که دستی آلوده دارند بابتستن قراردادهای پیاپی، زبان رسان به مردم ایران، با روسیه و انگلیس و...، که مرتبه‌هایی خیانت بارتر از پیشینان خائنی چون خود، بایست بدانند که بنا بر طرح پیشنهادی ۱۱ آذر ۱۳۲۳ و "کان لم یکن" شناخته شدن قرارداد "قوام - سارچیکف" و بویژه، بنابر قانون "ملی شدن نفت" و ۹ ماده‌ی خلع‌ید و...، خلافاکار خوانده شده می‌باشند، و به یقین، در سامانه‌ای "مردم سالار" و قانون مدار، مورد پیگرد و دادگاهی خواهند شد!

اگر خاتمی، فریبکارانه از "ملی شدن صنعت نفت" سخنی دارد و ریاکارانه از دست آوردهای بزرگ ملت ایران "استقلال و آزادی" را به زبان می‌راند، و شیادانه، "نماد چنین دیدگاهی، "مصدق" را در سایه‌ی سکوت می‌نهد، ولی نماینده‌ی استعماری شرکت "شل" در امور اکتشاف و تولید "مایکل بلاها"، با به زبان آوری که "دنیای امروز دنیای مصدق نیست"، مشیت دورویانه‌ی "خاتمی" و دیگر پایوران "استبداد اسلامی" را باز می‌کند، که مهره‌های "بومی" استعمار انگلیس شده‌اند! مشیت خاتمی و بمانندان او که راهکار کهنه‌ی "سیاست موازنه‌ی مثبت" و گام نهادن به راهی را، با شتابی باور نکردنی، که بنا بر سخن

پیرفرزانه "مصدق"، ایران را به "مقطوع الیدین" در آوردند؟! آنچه، دیگر نماینده ی استعماری، که در مرتبه ی ریاست چنین شرکتی قرار دارد، "جرامی هنلی" که از شتاب آنچنانی زبان می‌گشاید، تا فرصت به دست آورده، که ؛ "زمان از دست رفته ی ۲۰ سال گذشته را" یاد آوراست، جبران کند، در کشوری که یکی از بزرگترین، بازارهای منطقه را در اختیار "دارد، می‌خواند، آنچه که روسیه ی استعماری نیز شناخته است و دنبال دارد!؟

خواننده گشتی به گذشته و حال تاریخ اندوهبار سیاسی ایران داشته، می‌بیند آنچه را که به دست مهره‌های بومی ی "استعمار" و ثوق الدوله‌ها دنبال گرفته بوده است، در پوش "کلاهی" و "یا" عمامه" ای و یا... دنبال و براین سرزمین و مردم آن باران سیاهی و تلخ‌کامی، باریده‌اند و می‌بارند! می‌نگرد ادامه ی بارش قیرگونه‌ای در دوران پایوران "استبداد اسلامی" بویژه در دوران ریاست آخوند خندان خوانده شده ی "خاتمی" به تاراج چشمه‌های نفت و گاز و...، به دست و سود "بیگانه و بومی" که فزونی چند باره گرفته است. گزافه نیست، که اگر در دوران "استعمار کهن" و یا "دو پهلوی" باژدهای یک سر و یا چند سر رو بودن بود، کنون باژدهایی "صد سر" مردم ایران روبرو پی گرفته‌اند، بویژه از دوران خاتمی ی چند رویه ی مردم فریب، که به مکیدن شریانهای "اقتصادی" ی کشور روی آورده‌اند!؟

آنچه بستگی همه جانبه می‌گیرد با کار ویژه ی آیت الله خمینی، که اگر بماندانی چون "رجایی، بهزاد نبوی و..." را بر سر کار آوردن پا فشاری نمی‌داشت در برابر "بنی صدر" که ایستادگی‌های او را چرتکه اندازی "بخوانند و سپس با بی شرمی کار رفتاری خود را زیان بارتر از "قرار داد و ثوق الدوله"، بهزاد نبوی بشناسد، ادامه ی راه رسیدن به این سیه روزی، نمی‌توانست راه گیرد!؟

بهزاد نبوی و یا کروی‌های پراساز "مجلس اسلامی"، که جای "مصدق، مشیرالدوله، مدرس، نریمان، معظمی و..." تکیه زده‌اند، جز این نیز نمی‌توانند بگویند، در پاسخ قراردادهای ایران به چوب حراج

گذاشته ی " خاتمی "، آنچه را که نماینده‌ای همچون " ابراهیم بای اسلامی " یادآوری داشت به اینکه؛ مجلس فرصت نکرده قراردادهای نفتی و معادن را بازبینی "کند؟! دست پخت های آیت الله خمینی، که بر سر کار نشانی جنایتکاران و خیانتکارانی چون " خامنه‌ای، رفسنجانی و... " را، به جای "بازرگان، بنی صدر و..." بود، اگر دنبال نمی‌گرفت و بکار نمی‌آمد در خون ریزی و کاسب کاری و تبهکاری و دزدی از سوی این آلوده دستان، روزی پیش نمی‌آورد که " هاشمی رفسنجانی " در نماز جمعه آشکارا بگوید؛ "... ما از انجام دو وظیفه خطیر نقد کردن منابع ایران و آرام نگاهداشتن جامعه بر می‌آئیم!"

سر سلسله باند مافیای ی "اقتصادی - سیاسی"، این سخنان را برای "استعمارگران" گفت، که دست خود را کوتاه شده از چپاول دانسته بودند، چنانچه چرخش چرخ به دست مصدقی‌ها چرخیدن می‌گرفت، که خیانت به مردم و همکاری با جهان خواران را ننگ می‌شمردند! انجام " دو وظیفه ی خطیر " استعمار پسندانه که؛

۱ - جامعه را با سرکوب و شکنجه و زندان و تیرباران و دشنه آجین کردن «پاداش سنمار» دهی باشد به "مصدقی" هایی چون " پروانه و داریوش فروهر " و اینگونه گردمگ بر " جامعه" پاشیدن.

۲ - بر پایی ی نهادهای سیاسی چون مجلس و دولت، از نمایندگان ووزارایی که یا " فرصت" بازبینی قراردادها را نداشته باشند، و یا همانگونه که " محمد ابراهیم یآوری"، کارشناس خوانده شده‌ی وزارت اقتصاد بگوید؛ «...هنگام تصویب ۸ طرح بیع متقابل در شورای اقتصاد که یک سوم در آمدارزی کشور را به خود اختصاص می‌دهد، توجیه اقتصادی ارائه شده توسط سازمان برنامه و بودجه تنها در دولت ارائه شده بود و اطلاعاتی موجود نبود کارشناسی بهتری انجام شود و فقط ۱۵ دقیقه برای تصویب آن در کمیسیون شورای اقتصادی " زمان گذاشته بودند!؟

این درحالی است که " سید محمد صفی " مشاور وزیر نفت خاتمی براین است که؛ " اطلاعات کافی در اختیار مجلس، مرکز پژوهش

مجلس، شورای اقتصاد و رئیس جمهوری "گذاشته شده بود، ولی هم زمان می‌افزاید؛" در هیچ جای دنیا اطلاعات طرحها و پروژه‌ها را ارائه نمی‌دهند چون اگر همه اطلاعات ارائه شود قدرت چانه زنی ماکاهش می‌یابد و با منافع کشور همخوانی "نمی‌یابد!؟"

سپس در پی این فروهشته گوییهای کاسب کارانه و دلالی‌گری برای "استعمار" و بر سر کار گماشگان خود فزودن؛ "اگر جزییات قراردادها گفته شود، اطلاعات در اختیار دیگران قرار می‌گیرد و غیر خودیها استفاده "می‌کنند!؟"

پرسش و پاسخی که، از لابلای سخنان کار بدستان "استبداد اسلامی"، در مرتبه‌های گوناگون "سیاسی - اقتصادی" قرار گرفته، به دست می‌آید، بی‌ابهام، رسالتی است که آنها به سود جهان "استعمار" برگردن گرفته‌اند، بر پایه ی "سیاست موازنه ی مثبت" و کار رفتار چشته و چشته خورتر شدن همه ی تالانگران "بومی - بیگانه"، مرتبه هایی شوم آور و خیانت بارتراز آنچه خود را در قرارداد "وثوق الدوله" و یا "کنسرسیوم" مینمایند!

بی جهت نیست که، دزدی دزدانی چون "شهردار" رابماندانی چون "بهزاد نبوی، غرضی و... مهم نمی‌خوانند و چشم پوشی شده می‌شمرند و یا "رفسنجانی - خاتمی و..." در آزادی او تلاش داشتند و "خامنه‌ای" برای نگهداشت "استبداداسلامی" به خواست آنها تن میدهد! تن در دادن "ولایت فقیه" از آن روی که خود، همچون نام بردگان بالا و همه ی دیگرانی چون او، دستی آلوده دارند به دستبرد اموال مردم زیر ستم، بنا بر سخنان درزکرده ی خودشان، که در دوران بر سریر "قدرت" تکیه زده، نزدیک به "سیصد میلیارد دلار" در آمد از "نفت و گاز" بوده که "ملاخور" کرده‌اند.

ملاخوری هستی ی مردم، بنابر روشی، که آشکارا و پنهان، از سخن و کاررفتاریهای آنها بیرون زده می‌شود، که به پاره‌ای از آنها، چون سخنان "هاشمی رفسنجانی، محمد صفی و..." اشاره شد، آنچه را که به یقین خواننده می‌داند، دست آلوده ی خامنه‌ای را که در

پیشاپیش این باند تبه‌کار قرار گرفته است، و بزرگترین - "قدرت مالی" را که در "بنیاد مستضعفان" باشد، در دست دارد!

باند تبه‌کاری که پایوران "استبداد اسلامی" باشند، و می‌درند و می‌دوزند با کار ویژه‌ی خود، که هر یک برگردن گرفته است، به اینگونه که دریدن و دستور به آنرا "خامنه‌ای"، و دوختن را "خاتمی" دنبال می‌کند، و هر دو "کاره" بودن را "رفسنجانی" دارد!

دیگر جای گرفتگان این شبکه‌ی گسترده، وظیفه "داری انجام این" دوکار را دارند، بنا بر مرتبه و ویژه‌گی و در نهادی از نهادهای "قدرت" که جای گرفته‌اند، در "دفتر رهبری، دولت، مجلس، دادگاهها، شورای نگهبان، شورای مصلحت نظام، خبرگان، سپاه پاسداران، بسیج، ائمه جمعه و..." و یا...؟!

نگارنده بر آن بود، که فراگشایی « ۲۹ اسفند و پاداش سنمار » را ادامه دهد، و به روشن سازی دو "اردوگاه" بپردازد که همواره، در تاریخ مبارزات "ملت ایران"، در سه دوره‌ی نمایان شده‌ی "مشروطیت، دوران مصدق و قیام ۲۲ بهمن"، روی در روی قرار گرفته‌اند. به بیان این درستی، بپردازم که اگر دست آوردها به کژ راهی "استبدادی" کشیده شد، و استقلال و آزادی و دادگریهای اجتماعی میوه‌ی شیرین و تندرستی که خواست "ملت ایران" بود، ببار نیامد و آزادگان میهن دوست و مردم‌گرا، تیر باران و دشنه آجین و..."، "پاداش" گرفتند، ولی این همه‌ی آنچه رفت، نبوده و نیست و این کار زار دنباله دارد!

کارزاری که در آن، به یقین پیروزی نهایی با نیروهای "ملی مردمی" خواهد بود. دارنده‌ی گرایش‌های گوناگون، که چشم به رهایی "ملت ایران" و دیگر ملت‌های زیر ستم دوخته‌اند، از چنگال خون ریزان و تالانگران "بومی و بیگانه" ایکه، در اردوگاه رویاروی آزادگان جهان قرار گرفته‌اند! باشد، که در گاه و زمانی دیگر، به کارزار این دو اردوگاه و دیگر "بایستگی" هایی پرداخته شود، ولی با همه‌ی تلخی و اندوهباریهای بر دل نشسته، زبان پر امید درون خود را، به سروده‌ی

زیر می‌سپارم:

«درمن چه وعده هاست

یک روز بی‌گمان

این ذره ذره گرمی خاموش وار ما

سرمی زند زجایی و خورشید می‌شود!؟

پروانه

ضمائم

زمستان ۷۹ و بهار ۸۰

امیر فلامرزی

۱۳۷۹ - ۱۳۱۵

با کمال تأسف در روزهای پایانی اسفند ماه گذشته خبر درگذشت نا به هنگام امیر فلامرزی از اعضا و کوشندگان سالیان دراز حزب ملت ایران و جبهه ملی دوم و سوم و همراه با نوشته‌ای کوتاه به یاد او از سوی دوستانش به ما رسید که با درج آن موقع را مغتنم شمرده و فقدان او را به همسر و یار زندگیش خانم بتول امین پور و خواهران و برادران گرامی او تسلیت می‌گوییم.

سالهای پیش از ۱۳۳۲ که گروهها و احزاب گوناگون در حال شکل‌گیری بودند دو گروه فعال‌تر از همه یکی حزب توده و دیگری ملت‌گراها بر سر وابستگی با هم در ستیز بودند. امیر فلامرزی در عنفوان جوانی یا نوجوانی به جرگه ملت‌گراها پیوست و حزب ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیسم را برای عضویت انتخاب کرد.

وی در روز دهم اسفند ۱۳۱۵ زاده شد و چون پدرش شادروان حسن خان فلامرزی در زادگاهش اصفهان به ایران دوستی و آزاده خواهی آوازه داشت، از خردسالی به کارهای سیاسی بسته شد.

در سال ۱۳۳۱ در اوج نهضت ملی، به حزب ملت ایران به رهبری داریوش فروهر که از احزاب جبهه ملی بود پیوست و به پشتیبانی از نهضت ملی ایران و رهبر زندانی اش دکتر محمد مصدق، مبارزه را پس از کودتای ۲۸ مرداد ادامه داد. در سال ۱۳۳۹ با شکل‌گیری جنبش معلمان و دانشجویان و بالاخره اعلام موجودیت و فعالیت جبهه ملی دوم به عنوان عضو حزب ملت ایران که پس از آخرین کنگره اش «بر بنیاد پان ایرانیسم» را به عنوان پسوند نداشت، به فعالیت در جبهه ملی دوم پرداخت. پس از اجرای «انقلاب سفید» و در جریان رفتارندم آن که شعار «اصلاحات بلی، دیکتاتوری شاه نه» در اعلامیه و تراکت‌های جبهه ملی در باره این رفتارندم مطرح شد و از سوی سازمان وسیع دانشجویی جبهه بر فراز سر در ورودی دانشگاه تهران قرار گرفت، آن نیز در میان وابستگان جبهه ملی ایران در اصفهان به زندان معروف به گنبد شیرگو منتقل شد. رفتارش در زندان با دو ویژگی خاص او یعنی خوشرویی و جوانمردی به سایر همبندان نیرو و توان می‌بخشید. او به طور کلی تمام کسانی را که به شکلی و در راهی با وی همنشینی داشتند شیفته خود می‌کرد که حضور دوستان در روز پرسی و مراسم ختم و چهلم گواه این گفتار است. او در اسفند ماه ۱۳۴۷ با بانویی سخت‌کوش و آزاده پیمان بست و فعالیت سیاسی را دست در دست همسرش در حزب ملت ایران در کنار پروانه و داریوش فروهر تا انقلاب بهمن ۵۷ ادامه داد. پس از انتصاب داریوش فروهر به وزارت کار و امور اجتماعی در دولت بازرگان، به سمت مدیر کل خدمات منصوب شد و به حکم رسمی وزارت کار در کمیته رسیدگی به امور پناهندگان کرد خدمت کرد. پس از برکناری ابوالحسن بنی صدر از ریاست جمهوری، به اتهام شرکت در براندازی نظام جمهوری اسلامی همراه با داریوش فروهر به مدت

یک سال در سخت‌ترین شرایط و تحت شکنجه، در زندان بسر برد. پس از قتل فجیع داریوش و پروانه فروهر، دو یار و هم‌رزم دیرینش به دست دژخیمان خونخوار نظام جمهوری اسلامی، غم درونش ذره ذره پیکر و روان وی را بسترد و بالاخره در روز پنجشنبه ۲۹ بهمن ۱۳۷۹ به مرگی زودرس درگذشت و در خاک سرزمینی که برای آزادی و سربلندی اش زندگی و مبارزه کرده بود برای همیشه به آرامش پیوست. از امیر فلامرزی یک دختر به نام مژده و دو پسر به نام پژمان و پیمان به یادگار مانده است.

مرگ یک مبارز پیگیر

امیر حسین فلامرزی، مردی که از دوران ملی کردن صنعت نفت تا امروز، مبارزه را ترک نگفت، زندگی را بدرود گفت. او، در عضویت حزب مات ایران، مبارزه را آغاز کرد و ادامه داد. به دنبال کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، بارها به زندان رفت و همواره از نمونه‌های استقامت شد. در پی کودتای خرداد ۱۳۶۰، این بار در رژیم خمینی بود که به زندان افتاد. آزارهای دژخیمان را تحمل کرد. خطر اعدام اراده استقامت را در او نشکست. دوران سخت زندان را گذراند. زندان و بیرون از زندان، برای کسی که آزادی و استقلال را هدف می‌کند، میدان مبارزه است و او این میدان را رها نکرد. با درگذشت او، مردم اصفهان با پرچم ایران در دست و سرود «ای ایران» بر لب، در تشییع او تا آرامگاه و مجلس بزرگداشت او، بطور وسیع شرکت کردند.

در اصفهان، به مناسبت سالروز درگذشت امیر فلامرزی، از اعضای
برجسته حزب ملت ایران، در ۲۸ دیماه، جمعی بزرگ از مردم اصفهان
در مسجد دروازه دولت و بر مزار او گرد آمدند.